

عزت‌الله سجابی، هاله سجابی، هدی صابر

سزدهمین سالگرد یادداشت‌ها



آثار و گفتارهایی از:

زنده‌یاد عزت‌الله سجابی، زنده‌یاد هدی صابر، زنده‌یاد هاله سجابی، لطف‌الله میثمی، سارا شریعتی، علیرضا رجایی، امیر طیرانی، محمد رضایی، حسین موسوی، مصطفی محب‌کیا، کمال رضوی، سیدهادی عظیمی، رحیم همتی، سعید شریعتی، فرزانه عرفانی منش.

«درد امروز ما»



نقاشی هاله سحابی که از روی عکسی در اردوگاه دالکی کشیده شده است

سروده‌ای از زنده یاد هاله سحابی برای مردم فلسطین

توضیح: این سروده در سال ۱۳۸۰ در حالی که پدر هاله و جمعی از مبارزین ایرانی در زندان بودند و هاله سخت برای آزادی آنان تلاش می کرد، به یاد مردم فلسطین و لبنان سروده شده است (نقل از کتاب دلنوشته‌های هاله سحابی، صص. ۴۳-۴۴).

ما مردمان پشت پنجره ایم.
باد و طوفان و بهمن و کولاک و سیل،
هیجان شاعرانه زندگی تکراری ماست.
صفیر تیر و بمب و موشک دشمن
برزمین همسایه،
و کشتار کودکان
در همین نزدیکی،
قصه‌ای از هزار و یک شب
خواب‌ها مان.
انگار عادت کرده ایم
برستم دیدن دوست؛
حس سرد و خالی بیگانگی
بر جفا دیدن و باز آسودگی.
در فلسطین و لبنان،
خانه‌ها ویران است.
خانه ما اما
محکم و پابرجاست.
«درد» امروز،
«بی دردی» ماست!

به نام جا، جهان، فعال و ناظر گانه

اختصاصی یادنامه سیزدهم

بازاندیشی به یک میراث فکری | سارا شریعتی | ۶ |
 طرحی نودراندازیم | زنده یاد عز الله سبحانی | ۱۲ |
 ما و نقد نوگرا | زنده یاد هدی صابر | ۲۴ |
 «راه استقلال»؛ حزبی که تأسیس نشد | لطف الله میثمی | ۴۰ |
 به سوی لایروبی تاریخی | حسین موسوی | ۴۶ |
 نگاهی بر «ما و نقد نوگرا» از چشم اندازی متأخر | کمال رضوی | ۵۰ |



مطالب بازنشری

سحابی و جهان وارونه | علیرضا رجایی | ۵۸ |
 طلایه داران آزادی | رحیم همتی | ۶۰ |
 مسئله ملیت و ناسیونالیسم در اندیشه و عمل عزت الله سبحانی |
 امیر طیرانی | ۶۱ |
 «اصول» نخله‌ی ملی-مذهبی از منظر مهندس عزت الله سبحانی |
 محمد رضایی | ۶۴ |
 پروژه‌ی هدی صابر؛ امر سیاسی و مسئله‌ی ایمان | سیدهادی
 عظیمی | ۶۸ |
 از آن صبح خرداد لواسان | مصطفی محب کیا | ۷۴ |
 قصه مرد ناهمگون | سعید شریعتی | ۷۷ |
 «برای آنها که نمیرند هرگز» | سروده‌ای از شهید هاله سبحانی | ۷۹ |
 سحابی‌های صابر! | فرزانه عرفانی منش | ۸۰ |



سیزدهم سالگرد یادمان

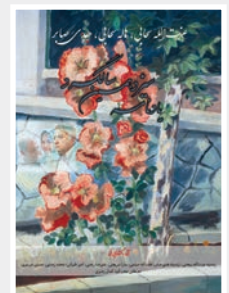
یادنامه سیزدهمین سالگرد پرواز
 عزت الله و هاله سبحانی و هدی صابر
 هجدهم خرداد یک هزار و چهارصد و سه

آثار و گفتارهایی از:

زنده یاد عزت الله سبحانی، زنده یاد هدی صابر،
 زنده یاد هاله سبحانی، لطف الله میثمی،
 سارا شریعتی، علیرضا رجایی، امیر طیرانی،
 محمدرضایی، حسین موسوی، هادی عظیمی،
 فرزانه عرفانی منش مصطفی محب کیا، کمال رضوی.

نقاشی روی جلد: اثر شهید هاله سبحانی

تصویر سحابی‌ها و صابر: هادی حیدری



با سپاس از همه دوستانی که
 صمیمانه در تهیه و تدوین این
 یادنامه همراهی کردند.



و سیتنامه هاله سحابی

به نام آن یگانه که حیات و مرگ همگان در دست اوست

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار و اصل خویش

پدر و مادر عزیز و نازنینم

همسر فاضل و گرامی ام، برادرم حامد آقای گل

فرزندان دل‌بند و شیرینم؛ یحیی، آمنه و آسیه:

بی‌تردید، رفتن از این دنیا، جز غم دوری از شما عزیزان که تنها دلتنگی مرا تشکیل می‌دهد، بسیار دل‌پذیر و خواستنی به نظر می‌رسد، بویژه آن که من نسبت به ماندن و رشد و حرکت بالنده یا پیشرفت بخصوصی در آینده چندان امیدوار نبودم و از این که هر روزم بهتر از دیروزم نباشد، احساس خسران می‌نمودم. فکر می‌کردم آنچه را که می‌توانستم بکنم انجام داده‌ام و در گذشته‌ها علی‌الخصوص ایام جوانی بسیار از این دنیا بهره برده‌ام و از آن پس نیز در یک زندگی روزمره در کنار بچه‌های نازنین و کارهای تقریباً یکنواخت، عشق و عرفان به اندازه‌ای در من شکفته است که نسبت به رفتن شائق باشم!! لذا از شما غمخواران دل‌بندم، مادر خوب و مهربانم که خیلی بیش از یک مادر معمولی از او دریافتم و پدر بزرگواری که بیش از پدران دیگر از او مفتخر شدم و از بچه‌های نورچشمی‌ام که بیش از بچه‌های دیگر بهشان امید دارم تقاضا دارم و التماس می‌کنم که خود را ناراحت و غصه‌دار نکنند، مگر آنچه ناخودآگاه برایتان پیش می‌آید و آن هم انشاء الله با صبر جمیل زودگذر می‌شود! تنها و تنها التماس دعا به درگاه خداوند و خواندن چند آیه قرآن با معنی را از شما دارم. برای بچه‌ها هم تا وقتی زندگیشان به گونه‌ای باشد که علاوه بر حضور پدرشان، با شما پدر بزرگ و مادر بزرگ نازنین و عمه‌های خود زهره جان و درّه جان وصل باشند نگرانی خاصی ندارم، چه این همای رحمت و سایه گسترده و گرمای خانوادگی شما هرگز نخواهد گذاشت که عقده و ناراحتی یا مشکلی حل‌ناشدنی برایشان پیش بیاید اگرچه زحمت شما می‌شود و شما به لطف خود مرا می‌بخشید.

درباره سفارشات معمولی نیز با عرض پوزش فراوان از شما خواهش می‌کنم، کاری را که خود در زمان حیات نسبت به آن کوتاهی کردم، تمام کنید و مرادر همان قبرستان‌های لواسان (ناران افجه، سینک و یا اطراف) دفن کنید و برای آگهی روزنامه هم چنین بنویسید: «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار و اصل خویش». در تاریخ.... هاله سحابی دنیا را بدرود گفت و به دیدار دوست شتایید. از دوستان و آشنایان خواهشمندیم برای او دعا کنید. خانواده‌های: سحابی، عطایی، شامخی.

... در پایان از این همه خرده فرمایش و زحمت که برای آن انسان‌های تمام فراهم نموده‌ام صمیمانه معذرت می‌خواهم لطفاً مرا حلال نمایید. هیچ کس و هیچ چیز را در این دنیا مانند شماها دوست نداشتم و ندارم و از همان دنیا چشم سعادت و سلامتی کامل شما را دارم. برای مه‌کامه عزیزم و هستی جان دوست داشتنی نیز آرزوی خوشبختی کامل می‌نمایم.

قربان شما - هاله

۱۰ شهریور ۷۵

اختصاصی یادنامه

بازاندیشی به یک میراث فکری
سارا شریعتی

طرحی نو در اندازیم
زنده یاد عزت الله سبحانی

ما و نقد نوگرا
زنده یاد هدی صابر

«راه استقلال»؛ حزبی
که تأسیس نشد
گفت و گو با لطف الله میثمی

به سوی لایروبی
تاریخی
سیدحسین موسوی

نگاهی بر «ما و نقد
نوگرا» از چشم اندازی
متأخر
کمال رضوی

سازدهم سالگرد
یادنامه

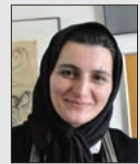
هدی صابر:

«بزرگان و پیشینیان - اعم از اشخاص یا جریان ها - به نیازهای دوره خودشان پاسخ دادند و محصولات نویی عرضه کردند. یعنی کار را در مرحله خودشان با حداکثر ظرفیتی که داشتند، تمام کردند. هم جریان تحقیقی و هم غیرتحقیقی بروز دادند، یعنی حرجی بر بزرگان، طالبانی، مجاهدین و شریعتی وارد نیست. کسی نمی تواند بگوید این کار را می توانستند بکنند و نکردند، در حد ظرفیت های خودشان در آن دوره، [کار کردند]. اکنون، بر ماست که به نیاز دوره خودمان پاسخ دهیم و محصول نویی عرضه کنیم و مشابه آن ها عمل کنیم. آن ها در آن دوره نوگرا بودند و ما اگر بخواهیم ادامه آن ها باشیم، باید حرف نویی بزنیم. نوگرایی به ادعای نیست، به عرضه محصول است. «أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» (بقره: ۱۳۴) یعنی پیشینیان همه درگذشتند و همانی را دارند که عرضه کردند، کسب کردند و عرضه کردند. اکنون نیز ماییم، ما هم همان را داریم و دارا خواهیم بود که کسب و عرضه می کنیم.»

(به نقل از طرح بحث «ما و نقد نوگرا» در یادنامه فعلی)

بازاندیشی به یک میراث فکری

متن مکتوب سخنرانی برای مراسم سیزدهمین سالگرد*



سارا شریعتی

عنوان بحث من "بازاندیشی به یک میراث فکری" ست و می‌خواهم در باب سه مساله، طرح بحث کنم که در زندگی، یاد در دوره‌ای از زندگی مهندس سبحانی، هاله سبحانی و هدی صابر، برجسته‌شده و پروژه‌های فکری - عملی - مبارزاتی بدل گردیدند. این سه مساله عبارتند از: مساله‌ی توسعه، مساله‌ی زنان و مساله‌ی جامعه. از عنوان بازاندیشی به میراث استفاده کرده‌ام و نه بازگشت، از آن رو که در این ۱۳ سالی که از رفتن این سه چهره می‌گذرد، جامعه‌ی ما وارد دوره‌ی جدیدی شده است که ضرورت بازاندیشی به این میراث فکری را ضروری می‌نماید. یکی از معروف‌ترین کاربردهای اصطلاح "بازگشت" در تاریخ اندیشه معاصر ما، "بازگشت به خویش" شریعتی است اما بار جوع به متن "بازگشت"، در می‌یابیم که شریعتی خود با صراحت اشاره می‌کند، مقصودی از بازگشت، یک بازگشت ارتجاعی به گذشته نیست و مراد وی، نوعی "بازسازی" اقبالی یا "بازاندیشی" به خویش است. از این رو به جای اصطلاح "بازگشت" از "بازاندیشی" استفاده کرده‌ام. از طرف دیگر علی‌رغم اینکه زندگی این سه چهره، اغلب با سیاست و مبارزه پیوند خورده است، من در اینجا به میراث فکری ایشان اشاره دارم که کمتر مورد توجه بوده است. در پرداختن به هر کدام از این مسائل، که مسائلی عام هستند و از پیشینه‌ی تاریخی قابل توجهی در اندیشه معاصر برخوردارند، نخست بر مهمترین ویژگی‌های ممتاز طرح آن در نزد این چهره‌ها اشاره خواهم داشت و سپس بر ضرورت بازاندیشی بدان با توجه به مسائل خاص این سال‌هایی که گذرانیدیم.

که اصولاً کل پروبلماتیک جریان دو قرن اصلاح فکر دینی در اسلام، مبتنی بر تشخیص رکود تمدن اسلامی و مساله‌ی "عقب‌ماندگی" است. مفاهیمی چون "انحطاط" و "زوال" و "افول"، ناظر بر همین مساله‌ی عقب‌ماندگی و واکاوی ریشه‌ها و علل آن است. عقب‌ماندگی که اغلب در دو سطح عقب‌ماندگی اقتصادی و عقب‌ماندگی علمی، تعریف می‌شد و بر ضرورت مجهز شدن جوامع اسلامی به علوم جدید و همچنین صنعت و تکنیک و مهادت‌های عملی برای غلبه بر آن تاکید می‌گردید. در این سطح بحث، می‌توان گفت که مساله‌ی توسعه‌ی جوامع اسلامی و اصولاً جهان جنوب و جهان سوم و شرق در معنای وسیع آن، در صدر دغدغه‌های همه‌ی متفکران و مبارزان این منطقه بوده است.

اما از جنگ جهانی دوم، به تدریج تعریف توسعه از مطالبه‌ی ساده‌ی پیشرفت و ترقی جامعه و به عنوان بدیلی در برابر "عقب‌ماندگی" فراتر رفت و با الگوی سرمایه‌داری و سیاست‌های مدرنیزاسیون که پس از جنگ در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا پیاده شد، پیوند خورد. سیاست‌هایی که اغلب به شکست انجامید و اصولاً خود همین سیاست‌ها که به شکلی آمرانه، اقتدارگرایانه و تحمیلی، بی‌توجه به زمینه‌ی فرهنگی و تاریخی جوامع، پیاده شدند، منجر به ظهور جنبش‌های وسیع اعتراضی و انقلابات در این خطه گشتند. از طرف دیگر مفهوم

در دیدگاه
سحابی
دمکراسی و
"بسط و تقویت
دمکراسی و
آزادی‌های
عمومی، بخش
انفکاک‌ناپذیر
توسعه ملی‌اند
و "استبداد
و فرهنگ
استبدادی مانع
اساسی توسعه
انسانی هستند

۱. مهندس سبحانی: الگوی دیگری از توسعه

یکی از مسائلی که با زندگی فکری و سیاسی مهندس سبحانی پیوند خورده بود و در خوانش‌هایی جدید از زندگی ایشان، اصولاً مهندس سبحانی با آن معرفی می‌شد، مساله‌ی "توسعه" است. در مباحث و مصاحبه‌های مهندس سبحانی، با اصطلاحاتی چون، "توسعه‌ی همه‌جانبه"، "توسعه‌ی درون‌زا"، "توسعه‌ی مرحله‌ای"، "توسعه‌ی نخبه‌گرا و آمرانه" یا "فرصت توسعه" بر می‌خوریم و تعدد این اصطلاحات نشانگر آنست که توسعه‌ی ایران، یکی از مهمترین دغدغه‌های فکری مهندس سبحانی است. مفهوم "توسعه"، در اولین برداشت از آن، مفهومی است که در برابر مفهوم "عقب‌ماندگی"، مطرح و مورد قبول واقع شد. این مفهوم اما به تدریج از جنگ دوم جهانی معنای خاص و دقیق‌تری یافت و به مفهومی مناقشه‌آمیز بدل گردید. از طرفی در یک تعریف عام، "توسعه" با همان ایده‌ی قدیمی "پیشرفت" و "ترقی" یکی گرفته می‌شد که در فهم اولیه‌ی آن، در برابر مفهوم "عقب‌ماندگی" معنا می‌یافت و می‌توان گفت



■ امام موسی صدر

معنا نیست که توسعه سیاسی هم به طور مستقل می‌تواند پیش برود. خیر! اگر توسعه اقتصادی نباشد توسعه سیاسی نیز امکان‌پذیر نخواهد بود. توسعه اقتصادی پشتیبان توسعه‌ی سیاسی است. "در نتیجه از نظر ایشان نمی‌توان همچون رژیم گذشته مدرنیزاسیون را بدون دموکراتیزاسیون پیش برد، نمی‌توان توسعه‌ی اقتصادی ایجاد کرد اما به توسعه‌ی سیاسی بی‌توجه ماند. این توسعه را مهندس سحابی توسعه‌ای اقتدارگرا و آمرانه می‌داند. چرا که در دیدگاه وی، دموکراسی و "بسط و تقویت دموکراسی و آزادی‌های عمومی، بخش انفکاک‌ناپذیر توسعه ملی‌اند" و "استبداد و فرهنگ استبدادی مانع اساسی توسعه انسانی هستند". از طرف دیگر هر گونه خواست توسعه‌ی سیاسی بدون توجه به توسعه‌ی اقتصادی ناکام خواهد بود. با توجه به این همبستگی میان توسعه‌ی اقتصادی

■ ■ ■
سحابی در گام نخست، توسعه را "حرکت از زندگی سنتی و ماقبل صنعتی به سوی عصری شدن با زمان خود و جهان پیرامونی" تعریف می‌کند. این تعریف، دیدگاه مهندس سحابی را به عنوان نمونه، به نظریه "محرومیت‌زدایی" پیش‌شرط هر تحولی نزد موسی صدر نزدیک می‌سازد.

توسعه، با نگاه شرق‌شناسانه مبتنی بر تقسیم جهان به "پیشرفته و عقب‌مانده"، "توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته"، هم‌سو بود و القای این تصور که در قیاس با سرمشق توسعه جوامع اروپایی، اکثریت مردم جهان عقب‌افتاده و توسعه‌نیافته‌اند، واکنش‌های متعددی برانگیخت. و در نهایت، در غیبت نظام‌های "مشروع" در جوامعی که "توسعه‌نیافته" یا "در حال توسعه" قلمداد می‌شدند و در نتیجه هر گونه وفاقی را میان قدرت سیاسی و جامعه منتفی می‌کرد، طرح و سیاست توسعه، به عنوان سیاستی راستگرا، محافظه کار، قوم‌مدارانه و نو-استعماری بازنمایی می‌شد که خود عامل محکومیت و شکست این سیاست‌ها بود. این موارد، توسعه را به یک مساله و مفهوم متهم بدل کرد، مفهومی که دیگر بدیهی نیست و پیش از طرح آن می‌بایست تصریح و متمایز شود.

به نظر می‌رسد مباحث مهندس سحابی درباره‌ی توسعه، از این سرمشق‌های مورد مناقشه، متمایز است و ویژگی‌های خاص خود را دارد. مهندس سحابی در گام نخست، توسعه را "حرکت از زندگی سنتی و ماقبل صنعتی به سوی عصری شدن با زمان خود و جهان پیرامونی" تعریف می‌کند. در این تعریف توسعه در همان معنای اولیه‌اش با ایده‌ی پیشرفت و نوسازی هماهنگ است و توسعه در جهت تامین نیازهای اولیه و مادی یک جامعه معنا می‌شود. این تعریف، دیدگاه مهندس سحابی را به عنوان نمونه، به نظریه "محرومیت‌زدایی" به عنوان پیش‌شرط هر تحولی نزد موسی صدر نزدیک می‌سازد. همین دغدغه را نیز می‌توان در نزد شریعتی یافت، آنجا که می‌گوید: "مردمی که آب قنات ندارند، به جستجوی آب حیات فرستادن، شیطنت بدی است". در نتیجه در سطح اول، تاکید بر توسعه‌ی جامعه به معنای تامین نیازهای اولیه‌ی مردم در حوزه‌هایی چون، فقرزدایی و رفاه، سلامت و بهداشت و آموزش و سواد آموزی است.

مهندس سحابی اما از اینجا به بعد بحث را فنی‌تر و تخصصی‌تر پیش می‌برد و به مباحث امروز توسعه نزدیک‌تر می‌شود. از نظر وی، "توسعه یک امر اقتصادی صرف نیست، تحول در سیاست، توزیع قدرت، مناسبات طبقاتی، اخلاقیات و فرهنگ نظام آموزشی هم جزو توسعه است" و از مفاهیمی چون "توسعه‌ی همه‌جانبه"، "توسعه متوازن" و "توسعه درون‌زا" استفاده می‌کند. وی به ناکامی و شکست سیاست‌های توسعه‌خواهی در آفریقا و آمریکای لاتین و آسیا اشاره می‌کند و می‌پرسد: "با شکست این الگوهای توسعه، آیا ضرورت آن هم از بین رفته است؟" و نتیجه می‌گیرد: "شکست این سیاست‌ها، چیزی از ضرورت جستجوی الگویی مناسب برای توسعه‌ی کشورهای جنوب کم نمی‌کند".

در بسط این مساله، مهندس سحابی بر محورهایی اشاره می‌کند که بحث وی را دقیق‌تر کرده و دیدگاه وی را از سیاست‌های پیشین توسعه متمایز می‌سازد. من در اینجا بر سه محور تاکید می‌کنم.

۱. توسعه‌ی اقتصادی تابع و پشتیبان توسعه سیاسی. از نظر وی، "توسعه اقتصادی تابع توسعه سیاسی است. اما این مطلب به این



و سیاسی، مهندس سحابی به نقد دولت‌های پیشین در ایران می‌پردازد. ۲. عدالت اجتماعی، عنصر اصلی توسعه‌ی اقتصادی است. مهندس سحابی یک سوسیال دمکرات است و به گفته‌ی خود در حوزه‌ی اقتصادی به جهت‌گیری سوسیالیستی نزدیکی بیشتری دارد و از این رو از نظری، توسعه‌ی اقتصادی بدون عدالت اجتماعی نمی‌تواند ثمری داشته باشد. وی تأکید می‌کند: "الگوی سرمایه‌داری، خود یکی از علت‌های عمده وابستگی و توسعه‌نیافتگی کشورهای جنوب است" و با طرح این معیار، فاصله‌ی انتقادی خود را با الگوی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه حفظ می‌کند.

۳. "اخلاقیات و فرهنگ، زیربنای رشد، توسعه و ترقی است". سومین ویژگی توسعه‌خواهی مهندس سحابی، تأکیدش بر اخلاقیات و فرهنگ است. در اینجا، وی به سمیر امین ارجاع می‌دهد و بر اهمیت ساختارهای فرهنگی جامعه در برنامه‌ریزی توسعه تأکید می‌کند. در نگاهی کلی به مباحث ایشان در بحث توسعه، می‌توان گفت که از طرفی توسعه نزد ایشان از یک آرمان اخلاقی ساده، در حد مطالبه‌ی پیشرفت و ترقی خواهی و مدرنیزاسیون جامعه، که نیازمند ویژگی‌هایی چون گذشت و گفتگو و مداراست، فراتر می‌رود، تخصصی‌تر و انضمامی‌تر می‌شود، و به نقدهایی که بر توسعه، الگوها و سیاست‌های آن است، توجه می‌کند. از سوی دیگر، وی بر ویژگی جهان‌ما، جهان غیرغربی، جهان سوم یا جهان جنوب تأکید دارد و به مواردی اشاره می‌کند که می‌تواند دیدگاه ایشان را به مباحث انتقادی جدید توسعه نزدیک کند، مواردی چون توسعه‌ی سیاسی و دمکراسی خواهی، تأکید بر نقش اخلاقیات و فرهنگ، نقد الگوی سرمایه‌داری و تأکید بر عدالت اجتماعی. این مباحث، یادآور اصول سه‌گانه‌ی "توسعه‌ی پایدار" است: محیط زیست، فرهنگ و عدالت اجتماعی، (تأکید ایشان بر فرهنگ و عدالت اجتماعی

■ ■ ■
 مواردی چون توسعه‌ی سیاسی و دمکراسی خواهی، تأکید بر نقش اخلاقیات و فرهنگ، نقد الگوی سرمایه‌داری و تأکید بر عدالت اجتماعی دیدگاه سحابی را به مباحث انتقادی جدید توسعه نزدیک می‌کند. این مباحث، یادآور اصول سه‌گانه‌ی "توسعه‌ی پایدار" است: محیط زیست، فرهنگ و عدالت اجتماعی

البته بارزتر از اقلیم و محیط زیست است و به تعبیر خودش، دکتر سحابی بیشتر به "کتاب طبیعت" پرداخته است تا ایشان). از طرف دیگر نقد "قوم‌محوری" و "اروپامداری" در الگوهای توسعه و تأکید بر ویژگی‌های فرهنگی و بومی، دیدگاه ایشان را با برخی از نقدهایی که از جانب جریان "پساتوسعه" مطرح می‌شود، نزدیک می‌کند. با طرح این موارد، می‌توان گفت که مهندس سحابی راه را برای بازاندیشی به توسعه، صورتبندی‌های نظری جدید این بحث در زمینه‌های فرهنگی متمایز و جستجوی آنچه حمید قیصری "نوعی توسعه‌خواهی انتقادی" می‌نامد فراهم می‌سازد.

۲. هاله سحابی: راهی دیگر در احقاق حقوق زنان

زندگی کوتاه هاله سحابی را می‌توان با مفاهیم متعددی در پیوند دانست. مسلماً از آن رو که هاله سحابی یک فعال حقوق بشر بود، حقوق بشر یکی از این مفاهیم است، یا مفاهیمی چون "مادری" و "صلح"، از آن رو که هاله در تشکل "مادران صلح" فعالیت می‌کرد و اصولاً صلح‌طلبی بخشی از نمادهای خود را بی‌شک در



منیره گرجی با کتاب "نگرش قرآن به زن در تاریخ انبیا" یا صدیقه وسمقی در کتاب "زن، فقه و اسلام" و هاله سحابی با کتاب "روند حقوق زن در قرآن"، به ندرت بتوان نمونه‌ای یافت که یک نویسنده‌ی زن به مساله‌ی زنان در قرآن پرداخته باشد.

۳. تاکید بر مساله‌ی حقوق - قانونی زنان و توجه به مقتضیات زمان: بحث هاله سحابی در خصوص زنان، بارویکرد حقوقی - قانونی است و اشاره دارد که همچنانکه قانون در ربط با زمینه‌ی اجتماعی و زمانه تاریخی تغییر می‌کند، می‌بایست در بکارگیری اجتهاد یا به تعبیر اقبال، "اصل حرکت در اسلام"، به زمانه‌ی تاریخی و "تحول زمانی" نیز توجه کرد. "اسلام در جهت احقاق حقوق زنان دستوراتی صادر کرده است، اما مشخصا این دستورات باید به فراخور زمانی که در آن زندگی می‌کنیم تحول یابد" و می‌نویسد: "در زمانی که زنان خود نان‌آور خانواده‌اند و همپای مردان و حتی گاه بیش از آنان در گذران زندگی نقش دارند، حقوق آن‌ها می‌بایست تغییر کند".

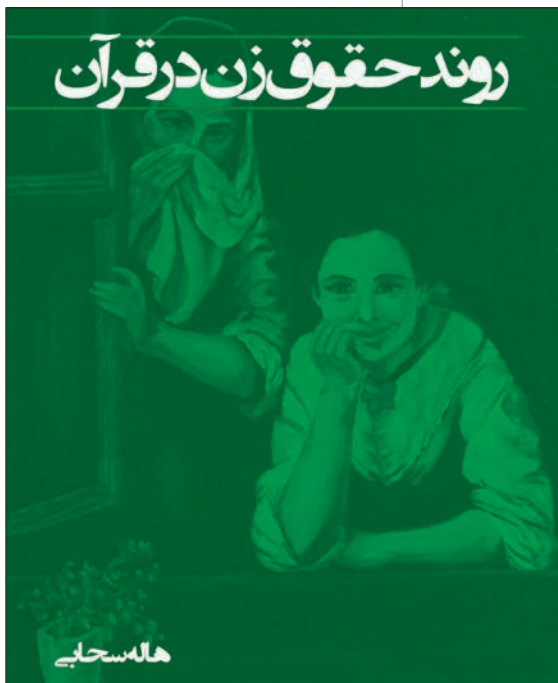
اولین نکته‌ی متمایز کننده پژوهش‌های هاله سحابی در میدان مطالعات زنان در اینست که وی به عنوان یک زن مسلمان به پرونده‌ی زنان در جوامع اسلامی توجه دارد. هاله سحابی تاکید دارد: "برای ما، راهی جز جستجو و استخراج اصول عادلانه انسانی از درون متون دینی و فرهنگی نیست".

همین خانواده سحابی می‌تواند بیابد. اینها مفاهیم مهم در زندگی هاله سحابی‌اند. اما هاله سحابی در عین حال یک فعال حقوق مدنی زنان است. با جنبش زنان در سطح جهانی، مباحث فمینیستی، دوره‌های تاریخی و نظریات این جنبش آشناست، اما او از راهی دیگر در صدد نهادینه کردن برابری حقوق زن و مرد در ایران برآمد.

اولین نکته‌ی متمایز کننده پژوهش‌های هاله سحابی در میدان مطالعات زنان در اینست که وی به عنوان یک زن مسلمان به پرونده‌ی زنان می‌پردازد و به پرونده‌ی زنان در جوامع اسلامی توجه دارد. شاید بتوان مهمترین ویژگی‌های تحقیق وی در مورد زنان را در این محورها بر شمرد:

۱. ضرورت پرداختن به حقوق زنان در اندیشه‌ی اصلاح دینی در ایران: در ایران، مساله‌ی زنان، با دو ویژگی ممتاز شاخص می‌شود. نخست فرهنگ اسلامی و سپس وجود یک حکومت سیاسی که به نام جمهوری اسلامی شناخته می‌شود. از این رو، زنان هم موضوع سیاستگذاری از بالا هستند، سیاست‌هایی که منبع مشروعیت خود را متن دینی معرفی می‌کنند و هم این سیاستگذاری‌ها در زمینه‌ی فرهنگی اعمال می‌شوند که در آن دین هسته‌ی سخت آن است. از این رو هر شهروندی، مستقیم یا غیر مستقیم با نقش اسلام در سیاستگذاری و فرهنگ اجتماعی سرو کار خواهد داشت. با توجه به این ملاحظات است که اولین موردی که هاله سحابی به عنوان یک زن مسلمان بر آن تاکید دارد اینست که: "برای ما، راهی جز جستجو و استخراج اصول عادلانه انسانی از درون متون دینی و فرهنگی نیست". این تاکید، تشخیص وی را با تشخیص چهره‌های چون شریعتی که معتقد است، نجات مسلمانان، در گروی نجات اسلام از زندان تاریخی ارتجاع و تحجر است، همراه می‌سازد و پرداختن به مساله‌ی زنان را از منظر اندیشه‌ی اسلامی معاصر یک ضرورت می‌داند. ضرورتی که از نظر هاله سحابی اغلب بدان بی‌توجهی شده است و در میان اندیشمندان مسلمان ایرانی در تاریخ معاصر ما به ندرت می‌توان به آثاری برخورد که به مساله زنان می‌پردازند.

۲. اهمیت خوانش و تفسیر زنان / زنانه از قرآن: دومین ویژگی کار هاله سحابی، تاکید بر ضرورت خوانش زنان / زنانه از متن دینی است. با نگاهی به یک قرن اصلاح فکر دینی در اسلام، می‌بینیم که مساله‌ی زنان در کشورهای اسلامی، کم و بیش مطرح بوده است و آثاری درباره‌ی نقش و سهم زنان در جوامع اسلامی، هم در میان اصلاح‌گران دینی، با اجتهادات معروف محمد عبده در پرونده‌ی حقوق زنان، و هم در میان اصولگرایانی چون رشید رضا، مودودی، و سید قطب انتشار یافته است. اما تعداد زنان مسلمانی که از موضع دینی به متن پژوهی و تحقیقات قرآنی پرداخته‌اند بسیار اندک است. نمونه‌هایی چون آمنه و دود در "زن و قرآن" یا فاطمه مرینسی، لیلا احمد، رفعت حسن، لیلا ابولوغد، ... که از موضع دینی به تاریخ و متن قرآنی می‌پردازند، طرح بحث می‌کنند و جسارت و صلاحیت علمی آن را دارند که به سراغ متن اصلی بروند، بسیار نادر است. در ایران اما این شرایط بحرانی تر می‌شود و به نظر می‌رسد به جز استثنائاتی چون





■ هدی صابر و حسن طایی در بازدید از مناطق حاشیه‌نشین زهدان

■ ۳. هدی صابر: جامعه، عرصه‌ای دیگر در مبارزه

در عمر ۵۳ ساله‌ی هدی صابر، تکیه من بر دهه‌ی آخر زندگی اوست. از نیمه دهه ۱۳۸۰، هدی صابر از یک کنشگر ملی-مذهبی، یک فعال سیاسی و یک مدرس تاریخ معاصر در ارشاد، به یک کنشگر مدنی - اجتماعی بدل می‌شود، به سیستان و بلوچستان می‌رود و جامعه‌ی مدنی را زمینه‌ی فعالیت خود قرار می‌دهد. اما تمایز هدی صابر به نسبت دیگر فعالان اجتماعی در این نکته است که وی، پس از یک دوره کار سیاسی، روشنفکری و معلمی و نویسندگی، به سراغ فعالیت‌های مدنی می‌رود و از این رو فعالیت‌هایش وجهی صرفاً پراگماتیستی و نیکوکارانه ندارد و بر آموزش و تشکل نیروهای اجتماعی تأکید می‌ورزد. این تحول در زندگی هدی صابر با نقد فعالیت‌های سیاسی و روشنفکری پیشین آغاز می‌گردد.

۱. نقد روشنفکری و نقد نیروهای سیاسی: مهمترین نقدهای هدی صابر به الگوهای مسلط فعالیت سیاسی و روشنفکری را می‌توان در این موارد دید: نقد نخبه‌گرایی، ذهنی‌گرایی، شکنندگی این جریانات، آنجا که می‌گویند دچار "یاس‌های دورانی" می‌شوند، بی‌توجهی به پتانسیل‌های جامعه‌ی مدنی و آنچه "نیروهای سنتی" جامعه می‌نامد، فقدان خاستگاه اجتماعی و "تفاوت میان بود و نمودشان" ... این نقدها در کار هدی صابر، از موضعی درونی است هر چند گاه با لحنی بسیار رادیکال همراه است. وی با جمع‌بندی و نقد الگوهای فعالیت‌های مبارزاتی پیشین است که در دهه‌ی پایانی زندگی خویش، به سیستان و بلوچستان می‌رود و فعالیت مدنی خود را آغاز می‌کند.

۲. توجه به نیروهای اجتماعی خودانگیخته در واقع بدیلی است که صابر بدان می‌اندیشد و می‌نویسد: "زیر پوست جامعه، فعالیت‌های اجتماعی سازمان‌یافته‌ای در جریان است که فارغ از هیاهو و جنجال فضاهای سیاسی و روشنفکری، عنصر نگهدارنده و همبستگی‌بخش است". از نظری، "نیروهای اجتماعی و مردمی از نیروهای سیاسی آماده‌تر هستند. نیروهای اجتماعی، بالنده‌تر، کیفی‌تر، عقلانی‌تر و امکاناتی‌تر از نیروهای سیاسی‌اند. اگر جامعه تاکنون فروپاشیده به یمن همین نیروهای اجتماعی است. درست است که نیروهای سیاسی هزینه‌ی بیشتری داده‌اند اما نیروهای اجتماعی عاقلانه‌تر، هم‌پسته‌تر و بابرنامه‌تر عمل کرده‌اند. این نیروهای اجتماعی بودند که بیشترین پیوند را با نیروهای سنتی، که بی‌متولی رها شده بودند، نه مورد هدایت سیاست بودند و نه روشنفکران و نه حاکمیت، برقرار کردند". از این رو به "آدم‌های ساده و معمولی‌ای" که در ضمن این فعالیت‌های اجتماعی ساخته می‌شوند و به "رهبران طبیعی" جامعه توجه می‌کند.

تحلیل صابر از نیروهای اجتماعی در ایران، بسیار بدیع و نوآورانه است. بدیع از آن رو که عرصه‌ی اجتماع همواره در سایه‌ی سیاست باقی مانده است. اسلام قرن بیستم، در نحله‌ی اصلاح فکر دینی یا حتی اصولگرایانه‌ی خود، رساله‌های مختلف در حوزه‌ی سیاست منتشر

■ ■ ■
تحلیل صابر از نیروهای اجتماعی در ایران، بسیار بدیع و نوآورانه است. بدیع از آن رو که عرصه‌ی اجتماع همواره در سایه‌ی سیاست باقی مانده است. توجه هدی صابر به عرصه‌ی جامعه و تأکیدش بر نیروهای اجتماعی، نه در آغاز کار بلکه با گذار از یک دوره فعالیت روشنفکری و فعالیت سیاسی، بسیار قابل توجه و بدیع است.

کرده است، "اسلام و اصول حکم" علی عبدالرازق، تا "تئوری سیاسی اسلام" مودودی یا "ولایت فقیه"، نمونه‌ای از این آثار است؛ اما هیچ اثر مستقلی در باب دکنترین اجتماعی اسلام منتشر نشد. اولین رساله‌های اجتماعی هم به سرعت به مسائل قدرت سیاسی سوق یافتند یا گرفتار و قربانی آن شدند. مهندس بازرگان، نویسنده "مسلمان اجتماعی"، "رساله کار" و "بی‌نهایت کوچک‌ها"، نمونه‌ی شاخصی است که با تکیه بر ضرورت اندیشه‌ی اجتماعی آغاز می‌کند و با انجمن سازی به تقویت و تشکل جامعه می‌اندیشد، اما در نهایت زندگی‌اش به نخست‌وزیری یک نظام سیاسی منجر می‌شود. از این رو توجه هدی صابر به عرصه‌ی جامعه و تأکیدش بر نیروهای اجتماعی، نه در آغاز کار بلکه با گذار از یک دوره فعالیت روشنفکری و فعالیت سیاسی، بسیار قابل توجه و بدیع است.



مهمتر و وسیع‌تر شد. اغلب خانه‌نشین شدند، زندگی اجتماعی کند شد و ارتباطات مجازی وسعت و شتاب یافت. و سپس اعتراضات ۱۴۰۱، "زن، زندگی، آزادی" که با عاملیت جوانان و زنان شاخص می‌شد. در این دوره‌ی جدید، کتاب‌ها و مقالات و گفتمان‌ها قدرت، محوریت و مرجعیت خود را از دست دادند و هنرها، از موسیقی گرفته تا گرافیک و کاریکاتور و تصویر، زبان ارجح بیان اعتراضات اجتماعی شدند. زندگی روزمره، معمولی، مسائل معیشتی و بدیل‌های عملی و کارآمد اهمیت و اولویت یافت و اشکالی نو در طرح و ابراز و بیان خلق شد. با این وصف و با توجه به این شرایط جدید، مسائلی چون توسعه، زنان و نیروهای اجتماعی که این سه چهره در زندگی خود بدان پرداختند و پیش بردند، هم در محتوا و هم در فرم ارائه و هم پیشبرد عملی و اجتماعی این پروژه‌ها، نیازمند طرح مجدد، از سرگیری و بازاندیشی است. به این میراث فکری ارجاع می‌دهیم تا با بازاندیشی به آن بتوانیم افق‌های روشنی در این راه تاریک و کورجنگلی، پر بیم و هراس بگشاییم. ■

* این سخنرانی بنا بود در سیزدهمین سالگرد سحابی‌ها و صابر ارائه شود که با توجه به لغو مراسم با فشارهای بیرونی، متن آن توسط دکتر سارا شریعتی مکتوب شده و در یادنامه منتشر می‌شود.

■ بازاندیشی به این میراث فکری در شرایط امروز

در جمع‌بندی این میراث فکری می‌توان گفت که سه مساله‌ی توسعه ایران، زنان و جامعه‌ی مدنی به عنوان مسائل عامی بودند که همچنان امروز به سرفصل‌های مباحث فکری جامعه‌ی ما تعلق دارند. در پرداختن به این سه مساله، مهندس سحابی، هاله سحابی و هدی صابر هر کدام ویژگی‌هایی داشتند که از نمونه‌های پیشین متمایزشان می‌ساخت. مهندس سحابی نگاهی انتقادی نسبت به سرمشق‌های توسعه داشت در عین حال بر ضرورت جستجوی الگوهای دیگری برای توسعه ایران تاکید می‌ورزید. هاله سحابی به نوبه‌ی خود، در نقد طرح مباحث جهانی زنان بی توجه به زمینه‌های فرهنگی تاریخی خاص، به ویژگی‌های ممتاز جوامع اسلامی در پرداختن به مساله‌ی زنان اشاره داشت و حضور زنان مسلمان را در میدان مطالعات اسلامی، جهت "استخراج اصول عادلانه از متون دینی برای رفع تبعیض و نابرابری حقوقی" یک ضرورت می‌دانست. هدی صابر نیز پس از نقد فعالیت‌های سیاسی دولت و مرکز محور و فعالیت‌های روشنفکری جدا از مسائل انضمامی مردم، بر جامعه به عنوان عرصه‌ی دیگری از مبارزه تاکید ورزید. این نمونه‌ها را اما می‌توان به عنوان الگویی "دیگر" و نه "نوین" در متن این مباحث عام مطرح کرد. از آن رو که این الگوها هنوز نیازمند بازاندیشی نظری و تجربه‌ی تاریخی‌اند تا بتوانند به عنوان الگوهایی نو، سرمشق قرار گیرند.

سیزده سال از رفتن مهندس سحابی، هاله سحابی و هدی صابر می‌گذرد. از دهه‌ی نود تا کنون، وارد دوره‌ی کاملاً دیگری شده‌ایم. دوره‌ای متفاوت‌تر و پیچیده‌تر از گذشته. در این دوره، تحولات اجتماعی، از چند جهت متمایز بود. دهه ۹۰، جامعه‌ی ایران با چند جنبش اعتراضی روبه‌رو بود. جنبش اعتراضی ۹۶، اعتراضات آبان ۹۸ برای بنزین که اعتراضاتی معطوف به مسائل اجتماعی و معیشتی بودند و در آن چهره‌های روشنفکری و سیاسی و مبارز شناخته شده که اغلب در این دوران نقش برجسته‌ای دارند، حضور نداشتند. از طرف دیگر، ۹۸ و ۹۹، دوران کرونا و پس از کرونا، خود تجربه‌ای بی بدیل بود. در این دوران، نقش و سهم شبکه‌های اجتماعی



لوازم آغاز حرکت نو چیست؟ طرحی نو در اندازیم

تحلیل عزت الله سبحانی از روند حاکمیت، جهان، جامعه و نیروها در ابتدای دهه ۱۳۷۰

■ **هدف:** چارچوب و مجموعه اصول حول آن، که اصطلاحاً ایدئولوژی عنوان می‌گیرد ضرورت دارد. هدف را باید نسبت به سطح، موقعیت زمانی - مکانی و توانایی‌های ساختار درونی حرکت تعریف کرد.

اهداف کلی می‌باید با در نظر گرفتن شرایط مشخص تاریخی و نیز شرایط مشخص هر جمعی تعیین شوند.

اهداف فراتر از توان، کمک و هدایتی به آن جمع و جامعه نمی‌کند. هدایت باید در محدوده شرایط زمانی - مکانی آن حرکت باشد. از سویی اهداف کلی و آرمانی نیز باید زمینی و عینی شوند.

جامعه کنونی ما در معرض پراکندگی و گسستن پیوندهاست و علیه اسلام هم کینه‌دار است.

در حالی که در این شرایط هدف اعلام شده حاکمیت اجرای احکام اسلام است، اما با توجه به شرایط موجود، این هدف را بر نمی‌گزینیم. برای خود ما می‌تواند هدف درونی به حساب آید. باید متوجه بود که اهداف درونی الزاماً نمی‌تواند راهنمای جامعه قرار گیرد.

بنابراین اکنون اهداف باید طبقه‌بندی شوند، هدفی می‌تواند نقش موتور محرک را داشته باشد که هدفی ملموس و قابل فهم باشد.

هدف اگر «نجات اسلام» باشد خیلی کلی است و برای جامعه نیز غیر قابل هضم است. هدف، هم باید برای جامعه قابل هضم باشد و هم با آرمان‌های کلی مغایر نبوده و امکان عقلی جذب آن نیز فراهم باشد.

در پی نگرانی‌ها و دغدغه‌های راهبردی که زنده‌یاد مهندس عزت الله سبحانی داشت، در زمستان ۱۳۷۳ جمع کوچک شش نفره‌ای را به نشست دعوت کرد. لطف الله میثمی، زنده‌یاد هدی صابر و سه نفر دیگر حضور داشتند. این گفت‌وگوهای راهبردی طی دو سال در پنج محور ادامه داشت که عبارت بودند از:

الف - روند حرکت جامعه و مردم

ب - روند حرکت نظام در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران

ج - روند حرکت در اردوگاه غرب به رهبری امریکا و اردوگاه شرق بویژه پس از فروپاشی شوروی د - روند و تبارشناسی نیروهای تحول خواه

ه - نتیجه‌گیری از تعامل روندهای چهارگانه بالا و این که چه می‌توان کرد؟

آنچه در پی می‌آید، خلاصه بخشی از دیدگاه‌های راهبردی مهندس سبحانی در زمینه پنج محور بالاست که به وسیله هدی صابر به قلم درآمده است و تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

به نظر می‌رسد مهندس جامعه را آماده یک حرکت سیاسی، اجتماعی عظیم می‌دید که شاید مصداق آن، حرکت مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ بود.

لازم به ذکر است که متن پیش رو در فروردین ۱۳۹۲ در شماره ۷۸ دو ماهنامه چشم‌انداز ایران منتشر شده است. به لحاظ اهمیت متن و ارتباط کامل آن با سخنرانی منتشر نشده هدی صابر با عنوان «ما و نقد نوگرا» در یادنامه فعلی و همچنین ارتباط با مصاحبه صورت گرفته با مهندس لطف الله میثمی، این متن در این پرونده باز نشر شده است.

■ ■ ■
**جامعه کنونی
ما در معرض
پراکندگی و گسستن
پیوندهاست و علیه
اسلام هم کینه‌دار
است. در حالی که
در این شرایط هدف
اعلام شده حاکمیت
اجرای احکام
اسلام است، اما با
توجه به شرایط
موجود، این هدف را
بر نمی‌گزینیم.**

نوع و شیوه نگرش فرد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اقبال و سروس در تحلیل آنچه هست از عالم بالا حرکت کرده و لذا در برخورد با واقعیات، مشکل پیدا می‌کند. تلقی اقبال از رضاخان و آتاترک به عنوان مظاهر ترقی و حرکت اسلامی ناشی از این شیوه نگرش است. هگل نیز در دیدگاه فلسفی خویش از بالا حرکت می‌کرد و دولت پروس یا سمبل ترقی معرفی می‌نمود. این نشان می‌دهد، نظریه پردازی که پروسه عمل اجتماعی را طی نکرده و با امور اجتماعی - سیاسی آشنا نیست نمی‌تواند برای امور عملی برنامه‌ریزی کند. تنور یسین باید از درون خود جامعه درآمده و بجوشد. اکنون که ایران ما دوران خلق و ساختن است به افرادی فکور و خلاق با توجه به آنچه گفته شد نیاز است. بدین ترتیب اهل تفکر بودن، توان جمع‌بندی داشتن، در گذشته تردید کردن و نوآوری، از ملاک‌های اصلی انتخابش است.



زنده‌یاد عزت‌الله سبحانی



با این دو شخصیت همراهی نکرد. جامعه به مفهوم واقع، ملی نبود و همه اقشار در نقطه حساس تاریخی از آن دو آن طور که باید حمایت به عمل نیاوردند. جای سؤال است که چرا در ترکیه، هند و... نهضت گرفت و ترقی به بار آورد، اما در ایران چنین نشد. در ایران شاهد چند حرکت با درخشش های مقطعی اما بدون استمرار بوده ایم.

لذا آماده کردن جامعه برای حرکتی دیگر با توجه به تجارب بی دستاورد قبلی بسیار مشکل است. خاصه آن که روحیه تسلیم طلبی و تقدیر طلبی و انتظار از خارجی نیز در جامعه وجود داشته است. آنچه در گذشته رخ داده است، حرکت هایی با قهرمانی های مقطعی بوده است که ریشه محکمی در جامعه نداشتند. به عبارتی قیام آرمانی اقلیت جدا از توده بوده است.

با دقت بر این مهم که بی اقتدار، تحول ممکن نیست و دوران رضا خانی و چکمه پوشی هم مانند گذشته مورد پذیرش نمی باشد، ضرورتاً می باید قدرتی ایجاد شود؛ قدرتی مردمی، متکثر و متکی به عناصر مختلف جامعه.

در غرب، ایجاد پدیده «دولت-ملت» محصول پروسه تفاهم بوده است، اما در ایران نه. طرق تفاهم بین نیروهای فکری، اقتصادی و محلی، ناپیدا و گم بوده است. در صدر اسلام، هجوم و روی آوردن مردم به علی (ع)، ناشی از تفاهم عمومی و انتخاب اجتماعی بود که محصول این تفاهم نیز، مورد رضای خداست. هم اینک، رستگاری ملی از مسیر حکومت يك گروه نمی گذرد و امری جمعی است و نیاز به مبانی و پرنسپ های خاص خود دارد. از جمله این اصول عبارتند از: «برقراری و باقی بودن بر مملك و ملت»، «استقلال»، «رشد اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی ملی» و «ارتباط ملی با جهان». اصولی که مجموعاً «منافع و بقا»، «کل جامعه»، راد بر داشته باشد. جامعه کل، هویتی مستقل دارد و فراگیرتر از هویت اجزا و افراد



**باید دریافت
که لازمه ایجاد
تحول، وجود
قدرت است.
چرا که اگر
اقتداری نباشد،
تحولی هم
نیست. مصدق
بی قدرت،
سقوط کرد.
هر کاری که در
مقطع سال ۱۳۳۰
تا ۲۲ انجام شد،
در دوره قدرت
مصدق بود.**

لذا پیش از مطرح کردن هدف اسلامی باید هدفی ملی را مطرح کرد، اما با جوهر توحیدی و اسلامی. آمیخته کردن این دو مضمون، گیرا و قابل بذیرش است. هدف ملی، خود، گیرایی دارد و فراگیر است. تعریف مشخص از ارزش ها در شرایط مشخص، يك اصل است.

■ بحث مقدماتی پیرامون ملاک های حرکت نو

باید در نظر داشت که ایران جامعه ای ساده و یکپارچه نبوده و مجموعه ای متکثر است. این ویژگی در تعدد اقوام، مذاهب، گرایش های محلی، قبیله ای، فرهنگ ها، تفکرات و نحله های مختلف، نمایان می باشد. به گذشته که نظر نیم در مقابل امیرکبیر، دو جریان قرار داشت؛ یکی دربار و دیگری قدرت های محلی همچون آقاخان محلاتی، بهمن میرزا، آصف الدوله و همچنین جریان بایی گری. در دوران نهضت ملی نیز بختیاری ها که ارتباط با خارجی ها داشتند، رویاروی مصدق بودند.

در کل، در کشور ایران مشکل است که قدرتی واحد با ایدئولوژی واحد، مورد اقبال مردم قرار گیرد. ایران را همیشه دیکتاتوری پوشش می داده. پس از آرامش دوران ناصری که در پرتو دیکتاتوری حاصل شده بود، به تشتت دوران مظفری برمی خوریم. جامعه ایرن تك بنی نبوده و تنها با يك اصل آزادی، یا استقلال و یا توسعه، امکان پایداری ندارد و يك خط و یا يك اصل ارزشی نیز از کارایی تام و تمام بهره مند نیست. از این رو باید به کارکرد مجموعه ای از اصول توجه شود.

با توجه به تجارب تاریخی به دو محور اساسی باید توجه ویژه ای مبذول داشت: یکی وجود قدرت و دیگری وجود تفاهم. باید دریافت که لازمه ایجاد تحول، وجود قدرت است. چرا که اگر اقتداری نباشد، تحولی هم نیست. مصدق بی قدرت، سقوط کرد. هر کاری که در مقطع سال ۱۳۳۰ تا ۲۲ انجام شد، در دوره قدرت مصدق بود. در دوران امیرکبیر نیز همچنین بود و پس از حذف وی از قدرت، دیگر هیچ باقی نماند. نکته دیگر آن که جامعه ایران نیز



خویش است. در قرآن نیز مفاهیمی چون «قریه» و «امت»، دال بر همین واقعیت است. در جوامع اولیه هم، مضامینی مثل «توتم» و «تابو»، مرزها و حریم‌های نگهدارنده به حساب می‌آمدند. در نزد ما نیز «کل» ی هست که فراتر و مقدمی‌تر از گرایش‌های جزئی جامعه می‌باشد. با این توضیح، قلمرو مانور گرایش‌ها و سلیقه‌ها تا مرز حفظ و مخدوش نشدن «کل» است. ارزیابی‌های کنونی، دو معیار اصلی را در مقابل ما قرار می‌دهد: اصل «بقای کل» و اصل «تقدم منافع جامعه بر منافع افراد و گروه‌ها». در پرتو این دو اصل، چالش‌ها و تنازعات می‌توانند تکامل‌بخش باشند. در جامعه جنگلی، حیوان قوی‌تر، برنده و مستقر می‌شود، اما در جامعه ما کارها بر اساس تفاهم، صورت می‌گیرد.

■ ضرورت تاریخی و وجه متمایز با دیگران

در حرکت‌های قبل از پیروزی انقلاب، مسئله بقای مملکت مطرح نبود و مشکل حفظ تمامیت ارضی و بود و نبود مملکت، وجود نداشت. اما هم‌اکنون با خطرات اصلی خارجی و داخلی مواجهیم؛ الف- خطرات خارجی: «قدرت انحصاری امپریالیستی»، «پیش‌بردن خط موسوم به مهار دو جانبه ایران و عراق» و «فشار جهانی روی ایران و مسئله بود و نبود ملی».

ب- خطرات داخلی: «حاکمیت طبقاتی با ظاهر مذهبی»، «گسست پیوندها و روابط اجتماعی»، «خودگرایی‌ها و خودپرستی‌ها»، «گریز از مذهب و معنویت»، «فقدان حساسیت‌های ملی» و «عقددها و کینه‌های فروخته».

در این احوال، خطر ویژه‌ای متوجه موجودیت اسلام نبوده و اسلام به‌رغم همه توطئه‌ها، همواره باقی و پایدار است. اما از آنجا که مذهب،



در این شرایط
بس خطیر
می‌باید حرکتی
مبتنی بر سه
اصل اساسی،
ایجاد شود: ۱-
بقا، ۲- استقلال
و ۳- توسعه
همه‌جانبه و
تحرك و پویایی
اجتماعی.
این سه اصل
تاریخی،
مبین ضرورت
تاریخی ظهور
نیروی جدید
است.

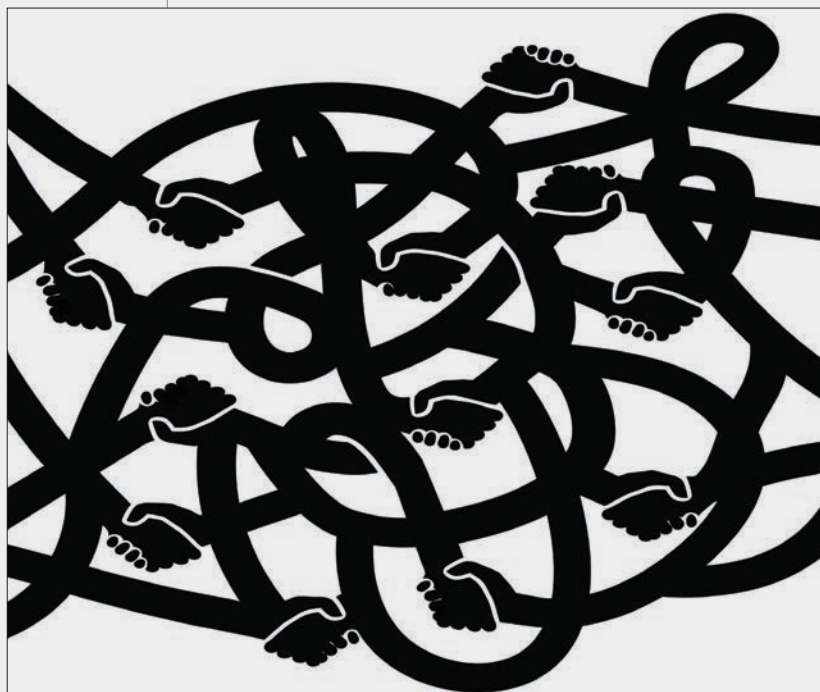
ملاط اصلی پیونددهنده در پهنه ایران زمین است، به حفظ اسلام نیز باید توجه کرد. اما خطر اصلی، متوجه ایران است. با از بین رفتن ایران، ارزش‌ها هم از میان می‌رود. این ارزش‌ها ممکن است در جایی دیگر، احیا شود، اما دیگر سرزمینی به نام ایران نیست. از این رو در این شرایط بس خطیر می‌باید حرکتی مبتنی بر سه اصل اساسی، ایجاد شود: ۱- بقا، ۲- استقلال و ۳- توسعه همه‌جانبه و تحرك و پویایی اجتماعی.

این سه اصل تاریخی، مبین ضرورت تاریخی ظهور نیروی جدید است. ایران کشوری است کثیرالاقوام و با فرهنگ‌ها و مذاهب گوناگون، بویژه در سده اخیر به دلیل ورود به غرب، این تنوع، فزونی گرفته است. اما کل جامعه ایران فراتر از اجزای متنوع و متکثر آن است و لذا اگر کل، حفظ شود، اجزای هم باقی می‌مانند. این يك اصل کاملاً علمی است و نه ارزشی. اصل بقای کل، جز و فطرت بشر بوده است.

از سویی اصل تقدم منافع جامعه به افراد و گروه‌ها نیز اصلی فطری به حساب آمده و مختص به سوسیالیسم نیست. مرزهای «آزادی» و «عدالت‌طلبی» نیز در حریم حفظ کل و جامعه ملی، قابل تبیین می‌باشند.

پس از اصول یادشده، به اصل «وفاق» برمی‌خوریم. به عقیده «پلانک» اصول ترمودینامیک، جهان‌شمول بوده و همه سیستم‌ها را دربرمی‌گیرد. اگر راندمان را، نسبت انرژی «آزادشده» به انرژی «دریافت‌شده»، معنی نماییم، نسبت بالاتر راندمان بیشتر را دربر خواهد داشت. برای تقریب به ذهن، «راندمان تئوریک» را در داخل گاز قابل احتراق در ماشین که محصول اغتشاش و اصطکاک است، می‌توان ملاحظه کرد.

سیستمی که در درونش درگیری و تضاد و تراحم باشد، به‌طور علمی دارای حرکت ضعیف با راندمان پایین است و حرکتی به سمت مرگ، تجزیه و فروپاشی دارد. لذا





حزب «عدالتخواه» علی دشتی و حزب «سوسیالیست هم‌هان» مصطفی فاتح و... هم به همین ترتیب. حال با دقت به این تقیصه تاریخی، چنانچه تحرکی در جامعه ایران ایجاد شود، احزاب مختلف می‌توانند در این بستر به طور طبیعی شکل گیرند. ایجاد احزاب، محتاج زمینه‌های خاص خود و در گروی به‌راه افتادن يك حرکت فراگیر اجتماعی است.

ب- در مورد اتخاذ مشی؛ روشی که با استعانت از کلیات نظری-فلسفی به جزئیات می‌رسد، در گزینش‌های خود اشتباه خواهد کرد. خاصه اگر این گزینش‌ها بخواهد تبلور اجتماعی-سیاسی پیدا کند. برای نمونه، «اقبال» از کلیات نظری خاص خود، به تفکیک هندو و مسلمان و ایجاد پاکستان رسید و با همان کلیات نسبت به رضاخان و آتاتورك، گرایش و علاقه نشان داد و آنها را الگوی حرکت «اسلامیه امتیه» معرفی نمود. «هگل» نیز با چنین روشی به حمایت تاریخی از پروس رسید. حال نیز، دکتر «سروش» بدون شناخت واقع‌بینانه و بدون داشتن پیشینه سیاسی با همان روش، احکام صادر می‌کند.

لذا باید مشی را از نمونه‌های عینی و واقعیت‌ها استخراج کرد و نه از فرمول‌های ذهنی. ازسوی دیگر اکنون تعصب بر روی چارچوب‌های نظری قبلی، مسئله‌ای را حل نکرده و تحرکی ایجاد نمی‌کند. بنابراین در مبانی نظری گذشته باید تردید کرد. مشی کلیشه‌ای اول به دنبال پیچیدن نسخه کامل و سپس شروع حرکت است. حال آن‌که راه برون‌رفت از بحران کنونی، شروع يك حرکت سیاسی-اجتماعی است که خود بتواند زمینه‌ساز و الهام‌بخش تئوریک شود. در غیر این صورت سیکل تکراری دیگری را تجربه خواهیم کرد. بدین ترتیب باید به يك حرکت عمومی و فراگیر اندیشید و ازسوی دیگر باید درایم که از بن‌بست نظری موجود، نمی‌توانیم به درایم، مگر در يك پروسه پراتیک و کاربردی. با این شیوه

■ ■ ■
«هوارد
فاوست»
در کتاب
«همشهری توم
پین»، ماهیت
حزب توری
در انگلستان
را به خوبی
توضیح
می‌دهد. احزاب
انگلستان
ریشه در
ضرورت‌های
تاریخی داشته
و محصول
پروسه
اقتصادی-
اجتماعی
خودشان
بوده‌اند.
اما در ایران
در دوران
مشروطه،
کشور ما
آمادگی
ظهور احزاب
را نداشت و
پروسه‌ای
طبیعی که
می‌باید در این
خصوص طی
شود، شکل
نگرفته بود



اصل وفاق برای حفظ تعادل و توازن کل ضروری است. بدین ترتیب از بحث شرایط و خطرات داخلی و خارجی که ابتدا عنوان شد، ظهور و بروز نیرویی در بستر زمان که حامل اصول یادشده بوده و آنها را در حرکت خود لحاظ کند، ضرورتی تاریخی دارد.

■ حزب و جبهه

الف- در شرایط فعلی، اصالت با همگرایی و کار جبهه‌ای است و زمینه کار حزبی، نامساعد می‌باشد. شکل گرفتن احزاب در ایران، محصول پروسه ملی و ناشی از ضرورت‌های تاریخی نبوده است. «هوارد فاوست» در کتاب «همشهری توم پین»، ماهیت حزب توری (۱) در انگلستان را به خوبی توضیح می‌دهد. احزاب انگلستان ریشه در ضرورت‌های تاریخی داشته و محصول پروسه اقتصادی-اجتماعی خودشان بوده‌اند.

اما در ایران در دوران مشروطه، کشور ما آمادگی ظهور احزاب را نداشت و پروسه‌ای طبیعی که می‌باید در این خصوص طی شود، شکل نگرفته بود. لذا احزاب ایجاد شده در آن دوره محصول نیازهای طبیعی جامعه ایران نبودند. احزاب پس از مشروطه نیز چنین بودند. حزب «اجتماعیون عامیون» حاصل روند متناسب و برخاسته از نیازهای ملی جامعه ایران نبود. حزب توده بعد از شهریور ۱۳۲۰ هم ضرورت ملی نداشت و متفکر پرور هم نبود و توانایش متکی به خارج بود. حال هم در شرایطی که سوسیالیسم ضربه خورده و شوروی فروپاشیده است، مسئله حل‌کن و ناجی نیست.

است که بحران نظری فعلی رو به حل می‌رود. نمونه زرتشتی‌های یزد، مثال عینی مناسبی است. آنها با تفاهم عملی و واقعی، از حیات خویش، صیانت نمودند که تفاهمی نظری و عملی بود.

■ لزوم داشتن اصول و مبادی مشخص برای آغاز حرکت

حرکت اجتماعی، بدون داشتن اصول و مبادی مقدس، ممکن نمی‌باشد. ما اصول مشخصی داریم و اینچنین نیست که بدون اصول و مبانی مشخصی، قصد حرکت داشته باشیم.

«تعریف مشخص از ارزش‌ها در شرایط مشخص»، از جمله این اصول است. برای نمونه در قانون اساسی، به تحصیل رایگان در همه سطوح تصریح شده است. اما هم‌اینک این آرمان قابل تحقق نمی‌باشد. اکنون با توجه به امکانات موجود، شاید بتوان گفت تحصیل رایگان در مقطع ابتدایی. چنانچه در تمام سطوح، تحصیل رایگان باشد، بدان مفهوم است که فرصت‌های بسیاری را هدر دهیم و هزینه گزافی را متحمل شویم، اما تحصیل رایگان در مقطع ابتدایی، شدنی است. این یعنی کاربردی. به عبارتی، منظور از نظرات کاربردی، آنچه است که «شدنی» است.

اصل دیگر، اصل «پرداخت کمترین هزینه اجتماعی» است. باید همچون یک بنگاه اقتصادی تصمیم گرفت. باید سنجید که آیا برای اجرای یک اصل عدالتی، استقلال و آزادی مخدوش نمی‌شود؟ ما برای تحقق بخشیدن به آرمان‌ها، تا آنجا مجازیم که کمترین هزینه را پرداخت کنیم.

از سویی اگر نسخه «آزمون و خطا»ی دکتر سروش را برای اصل جامعه و استقلال بپذیریم، خطری است چرا که اگر همه رفتارها، نتایج آزمون و خطا باشد، اصل جامعه برقرار نمی‌ماند. اصل بدیهی آن است که جامعه برقرار بماند. ما نمی‌توانیم استقلال را در معرض تجربه و خطا قرار دهیم. مبادی و اصول، خدشه‌ناپذیر بوده و غیر قابل چون و چراست و تابع آزمون و خطا هم نیست.

تأکید بر اصطلاح «کاربردی» عبرت‌گیری و جمع‌بندی ناشی از مشاهدات حرکت صدساله اخیر اندیشه‌ها، مکاتب و ایدئولوژی‌ها در ایران است.



تشکیل حزب

متأثر از

محرک‌های

درونی چند

فرد نزدیک به

هم است. اما

تشکیل جبهه

از محرک‌های

خارج از افراد

محدوده تأثیر

می‌پذیرد. جبهه

در مقاطع خاص

و در دوران

مخاطرات

عظیم، شکل

می‌گیرد. مثل

تشکیل جبهه

ملی اول که

با توجه به

احساس خطر

ملی و تجدید

قرارداد نفت به

نفع انگلستان

روی داد

مکاتب، محصول تجربه جامعه ما و جمع‌بندی از تحولات ایران نبوده است. لذا عمقی که در دیگر کشورها مشاهده می‌شود، در اینجا نبوده است.

ما به دنبال اصول هستیم، اما مرتبط با تجربه ملت کثیرالاقوام خودمان. لذا دستیابی به جمع‌بندی‌های خودمان ضروری است. باید به اصولی دست یابیم، اما نه بنابر استدلال‌های فلسفی، بلکه مبتنی بر تجارب فرازهای گذشته مبارزاتی ملتمان. بدین روی، اصول بقا، تقدم منافع جامعه بر منافع افراد و گروه‌ها و... محصول تجارب خود ماست. این تجارب و اصول برخاسته از آن باید تدوین شود و تفصیل یابد و راهنمای عمل ما قرار گیرد.

از سویی تحقق اصول و آرمان‌ها می‌باید در حد ظرفیت‌های جامعه باشد. وجه آرمانی ارزش‌ها، یک روی سکه و وجه عملی آن، روی دیگر سکه است، بنابراین ایستادگی بر روی آرمان‌ها نباید منجر به فداکردن اصل بقای مملکت و امکانات شود. بنابراین برای دستیابی به آرمان‌ها، باید برنامه‌ریزی داشت.

■ عنوان و شکل تشکیلات

تشکیل حزب متأثر از محرک‌های درونی چند فرد نزدیک به هم است. اما تشکیل جبهه از محرک‌های خارج از افراد محدوده تأثیر می‌پذیرد. جبهه در مقاطع خاص و در دوران مخاطرات عظیم، شکل می‌گیرد. مثل تشکیل جبهه ملی اول که با توجه به احساس خطر ملی و تجدید قرارداد نفت به نفع انگلستان روی داد. و یا ایجاد کمیته دفاع ملی به هنگام قرارداد ۱۹۰۷ و یا جبهه دوم و یا حتی جبهه‌ای از نیروهای ملی‌مذهبی در آستانه انقلاب.

با این توضیحات باید به محرک‌ها توجه نمود. در این شرایط تاریخی خطیری که ممکن است ایران از میان برود و غرب آن را نابود کند، اسلام و بقای آن توسط خداوند تضمین شده، بنابراین خطر اصلی متوجه اسلام نیست. لذا نگرانی در مورد ایران است و اسلامی که در ایران، ملاط اصلی پیوند ملی است.



■ تأسیس جبهه ملی



این هسته، خصوصیات جبهه آتی را به صورت سمبلیک باید دارا باشد. باید برای ایفای نقش آتی، چنین هسته‌ای را تقویت کرد و ارتقا بخشید تا بارور شود. چنین هسته‌ای در درون حرکت عمومی آتی مخفی است، اما همین هسته هم به اصول و مبانی خاص خود نیاز داشته و به استخراج، بیان و تدوین اصول، محتاج است.

■ اصول فراگیر

نکته اول: «منشأ اصول»: «اصول مورد بحث، محصول تجارب مبارزاتی - اجتماعی دهه‌های اخیر و بویژه سال‌های پس از انقلاب بوده و به عبارتی اصول تجربی برترایده از عملکرد نیروهاست». نکته دوم: «ضرورت استنتاج اصول»: «از آنجا که ایده‌ها، تئوری‌ها و راه‌حل‌های ارائه شده در طول دهه‌های گذشته، عموماً پکیج‌های وارداتی بوده و محصول تجربه تاریخی خودی نبوده و فاقد همخوانی با نیازها و ضرورت‌های ملی بوده است، بنابراین ضروری است تا مقدم بر آغاز حرکت نوین، مجموعه اصولی، مورد دقت و توافق قرار گیرد که حاصل تجارب خودی باشد».

نکته سوم: «کاربرد اصول»: «اصول مورد نظر، جنبه فراگیر داشته و عام‌تر از ایدئولوژی‌هاست و خود به عنوان ایدئولوژی حرکت جمعی و فراگیر، محسوب می‌شود».

اصل يك: «اصل بقای كل»

«جامعه يك كل مستقل است و جدا از اجزای خود، شخصیتی مستقل دارد و هویت آن، فراتر از هویت اجزاست»

اعتقاد به حفظ بقای كل، از ابتدا جزء فطرت بشر بوده است. در قبایل انسانی اولیه، حفظ كل به عنوان اصل و فرضیه تلقی می‌شده است. تا آنجا که با وضع «توتم» و «تابو»‌های قراردادی، حریم‌های مشخصی برای حفاظت از آن کشیده می‌شده است. مشخص نمودن



هم‌اینك از يك سو جو جهانی كاملاً مهاجم، اشغالگر و هضم كننده هویت‌های اجتماعی - تاریخی است و از سویی دیگر سرزمین ما با ندانم‌کاری‌ها برای ورود بیگانه، آب و جارو می‌شود و به نوعی، هم‌جهتی عملی میان برخی اقدامات حاکمیت و غرب، برقرار می‌باشد. در داخل نیز فساد و بی‌هویتی ملی کاملاً هویدا است. از این رو عقاید، پایگاهی نخواهد داشت، بلکه به حرکتی عمومی و مردمی نیاز است تا آنجا که اگر حرکتی عمومی برپا نشود، كل مملکت بر باد است. بدین ترتیب فرصت کار حزبی نیست، اما اگر روی جبهه تأکید می‌شود، این امر منافی ایجاد حزب نیست. هرکس مختار است حزب ایجاد کند.

انگیزه تجمع ما، چشمداشت به حرکت فراگیر و جبهه‌ای است. در جمع ما اختلاف در ایدئولوژی بیان شده وجود دارد، اما در ایدئولوژی واقعی اشتراك و تفاهم است. حرف روی ایدئولوژی بیان شده بسیار است. اما فرصتش نیست. در ادامه بحث يك تأکید تاریخی وجود دارد:

از زمان سید جمال به بعد بویژه پس از مشروطه، در همه مقاطع مهم تاریخی، بار عملی و واقعی حرکت‌ها را مسلمین به دوش کشیده‌اند. حتی در مجلس شانزدهم تیر تلاش اصلی را مسلمین انجام دادند و آوردن مردم به پای صندوق‌ها و حفاظت از صندوق‌ها و كتك خوردن‌ها با بیچه مسلمان‌ها بود. در زمان شاه نیز اینچنین بود. گرچه مارکسیست‌ها هم خیلی تلاش کردند، با وجود این، بار حرکت عمومی بر دوش مسلمین بود. بیچه مذهبی‌ها به دلیل صداقت و تربیت اسلامی، به هویت ایرانی خود پایبندتر می‌باشند. دیگران بیشتر به دنبال منافع خود بوده و به عموم جامعه، کمتر متوجه‌اند. بدین ترتیب در حرکت آینده، مسلمین باید محور باشند، بدون حذف دیگران.

حال امروز که دیگر شخصیت سترگ و کاریزمایی وجود ندارد، باید نهاد، جانشین شخصیت شود. با سرآمدن دوران رهبران کاریزما، نهاد، پایدارتر از شخص است. اما در شرایط کنونی به نهاد جانشین شخصیت، نمی‌توان به عنوان حزب نگریست، ما به تشکل هسته‌ای برای سامان دادن به حرکت جبهه‌ای، نیاز داریم. این هسته، خود نیز خصوصیات جبهه را دارد و افراد موجود جمع ما هر يك به طور نسبی، جریانات خاصی را نمایندگی می‌کنند.

■ ■ ■
هم‌اینك از يك سو جو جهانی كاملاً مهاجم، اشغالگر و هضم كننده هویت‌های اجتماعی - تاریخی است و از سویی دیگر سرزمین ما با ندانم‌کاری‌ها برای ورود بیگانه، آب و جارو می‌شود و به نوعی، هم‌جهتی عملی میان برخی اقدامات حاکمیت و غرب، برقرار می‌باشد. در داخل نیز فساد و بی‌هویتی ملی كاملاً هویدا است.



سمبل‌هایی به عنوان «روح قبیله» و «دشمن قبیله»، در همین ارتباط صورت پذیرفته است. بدین روی تعیین حریم‌ها و مرزهای نگهدارنده، از آغاز زندگی جمعی بشری، حاکی از ضرورت حفاظت از کل بوده است. «کل»ی که تابع قاعده آزمون و خطا نیست. در متن قرآن نیز مفاهیمی چون «قریه» و «امت» مورد استفاده قرار گرفته‌اند که خود از پذیرش هویت مستقل جامعه، حکایت دارد.

امروزه در علم سیستم‌ها هم، شخصیتی مستقل برای مجموعه و کل، قائل می‌باشند. در جامعه ایران هم «کل»ی هست که از همه اجزای خود، فراتر و مقدس‌تر فرض می‌شود. جامعه ایران بویژه در سده اخیر، جامعه‌ای ذاتاً متنوع و متکثر بوده و نحله‌ها، فرهنگ‌ها و مذاهب متعددی را در خود جای داده است. اما به رغم این تنوع و تکثر، ملتی صاحب شخصیت و هویتی مستقل از اجزای خود و حفظ آن، یک واجب ملی است. چنانچه «کل» حفظ شود، اجزای هم باقی می‌مانند. این اصلی علمی است و نه ارزشی.

اصل دو- «تقدم منافع جامعه بر اجزا»

«مقدم بودن منافع و مصالح جامعه بر اجزا، اعم از افراد و گروه‌ها نیز ریشه فطری داشته، از هنگام تجلی زندگی جمعی با بشر همراه بوده و با سوسیالیسم پدید نیامده است. تعیین مرزهای آزادی‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی، در پرتو همین اصل باید صورت گیرد. قلمرو مانور گرایش‌های مختلف درونی جامعه، تا مرز حفظ و مخدوش نشدن کل است. در پرتو دو اصل بقای کل و تقدم منافع جامعه به اجزا، چالش‌ها و تنازعات می‌توانند تکامل بخش باشند.»

اصل سه- «وفاق»

«در مکاتب فلسفه سیاسی، دیدگاه «جبر»ی، مردم را ذاتاً بد می‌پندارد. اما در مقابل آن، دیدگاه «وفاق»ی، چنین نظر می‌دهد که مردم ذاتاً خوبند با رهبری صالح. دیدگاه دوم، منطبق با دیدگاه قرآن، پیامبر (ص) و علی (ع) است و ما با آن سازگاری داریم.

■ ■ ■
نیروی
سیستمی که
در درونش،
تضاد
و تراحم باشد،
به طور علمی
ضعیف عمل
می‌کند. به
اعتقاد «پلانک»
این اصل
ترمودینامیک،
جهانشمول
بوده و همه
سیستم‌ها را
دربار می‌گیرد.
در صحنه
جامعه نیز
چنانچه انرژی
اصلی نیروها
به مصرف
درگیری با
یکدیگر برسد،
راندمان جامعه
در سطوحی
پایین قرار
می‌گیرد

از نقطه نظر علمی، ترمودینامیک به این تأکید دارد که چنانچه در درون یک سیستم وفاق حاکم نباشد و هر ذره بخواهد حرکت خودش را بکند، انرژی درونی سیستم به سمت اغتشاش رفته و انرژی آزاد، محدود می‌گردد. اگر «راندمان» را نسبت انرژی آزاد شده سیستم به انرژی دریافتی آن تعریف کنیم، زمانی راندمان افزایش می‌یابد که اصطکاک درون سیستم به حداقل برسد. لذا اصطکاک ذرات، راندمان پایین را رقم می‌زند، بدین روی نیروی سیستمی که در درونش، درگیری، تضاد و تراحم باشد، به طور علمی ضعیف عمل می‌کند. به اعتقاد «پلانک» این اصل ترمودینامیک، جهانشمول بوده و همه سیستم‌ها را در بر می‌گیرد.

در صحنه جامعه نیز چنانچه انرژی اصلی نیروها به مصرف درگیری با یکدیگر برسد، راندمان جامعه در سطوحی پایین قرار می‌گیرد.

اصل چهار- «پرداخت کمترین هزینه اجتماعی»

«در یک بنگاه اقتصادی، در چارچوب تحلیل هزینه - فایده، چنین محاسبه شده که چگونه برای دستیابی به بیشترین میزان سود، حداقل هزینه‌ها پرداخت شود.

در صحنه عمل سیاسی - اجتماعی نیز باید دقت داشت که پرداخت هزینه‌ها اعم از مالی، مادی، اجتماعی، روانی و... برای تحقق یک ایده چقدر است. برای اجرای آرمان‌ها تا آنجا مجازیم که کمترین هزینه‌ها را رقم بزنیم. در همین کادر باید چنین نگرینست که به منظور اجرای یک اصل عدالت طلبانه، استقلال و آزادی مخدوش نگردد».

اصل پنج- «تعریف مشخصی از

ارزش‌ها در شرایط مشخص»

«می‌باید در ارتباط با هر مقوله ارزشی، آرمان‌ها را از واقعیات تفکیک نموده و آن میزان مشخص از آرمان را که قابل تحقق است، مورد نظر قرار داد. لذا موظف



تولیدی، ساختمانی و...) این نهادها نیز، به صورت حفاظی برای «اخوان المسلمین» عمل کردند.

در هند نیز، «روی» انجمن‌هایی چون «حمایت از زنان»، «دفاع از توحید در مقابل بت پرستی» و یا «انجمن ضد خرافی» را تأسیس کرد. در جامعه‌ای که به فردیت دچار شده، نهادهایی که مکانی برای تمرین و آموزش کار جمعی تلقی شوند، مورد نیاز است.

حزب توده نیز در این زمینه نمونه بود. ایجاد «خانه صلح»، «جمعیت زنان پیشرو»، «جمعیت جوانان» و... که ظاهر سیاسی نبود، اما عملاً پایگاه، اجتماعی حزب بودند متأسفانه مذهبی‌ها هیچ کار صنفی-کارگری نکرده‌اند.

■ جهان دو قطبی یا یک قطبی؟

شوروی، رقیب اصلی غرب، از صحنه خارج شده و جهان ظاهراً فارغ از ستیز ایدئولوژیک است. لذا رقابت و درگیری آتی، ماهیت اقتصادی دارد. چالش میان اروپا، آمریکا و ژاپن، پایان‌ناپذیر بوده و رو به وحدت نیست و در آینده، درگیری‌های سیاسی، نظامی، بین این سه قطب خواهد بود. اما اکنون جوهر کار همه آنها، اقتصادی است و همه تحرکات سیاسی-

دغدغه اصلی باید کار اجتماعی باشد. از طرفی اگر به صحنه سیاسی وارد نشویم، حرکت اجتماعی، دیر یا زود شکست می‌خورد. اتخاذ یکی از دو حرکت، به تنهایی به شکست منجر می‌گردد.

نمونه موفق تاریخی، انجمن‌سازی‌های مهندس بازرگان است. در سال ۱۳۳۵ مترتب بر سخنرانی «احتیاج روز» مهندس، انجمن‌سازی‌ها به راه افتاد.

هستیم تا تعریف مشخصی از هر ارزش با واقعیات پیرامون آن، عرضه کنیم. در این راستا می‌باید به پیمودن تدریجی راه توجه نمود و از چپ‌روی و پرداخت هزینه‌های کلان برای تحقق ارزش‌ها پرهیز کرد». اصل شش - «برتری نیروهای مولده»

آنچه تاکنون بر آن ناظر بوده‌ایم، برنده بودن دلال‌ها و واسطه‌ها و بیرون رانده شدن طیف‌های فکور، خلاق و مولد است. در این شرایط باید بر نیروهای مولد اعم از کارگر، معلم، دهقان، کارآفرین، مربی، مدیر و... تکیه نمود؛ نیروهایی که چیزی به دارایی‌های جامعه می‌افزایند.

■ دغدغه اصلی: کار اجتماعی

دغدغه اصلی باید کار اجتماعی باشد. در ایران بیماری مزمنی وجود دارد که تاریخی شده است. این بیماری «امپریالیسم‌پذیری» است که دارای سابقه‌ای ۲۰۰ ساله می‌باشد. این جریان از دوران قاجار آغاز شد، اما در جریانات جدید مانند حزب توده نیز مصالح ملی را فدای منافع شوروی می‌کردند. نخبگان جامعه ما فاقد ریزینی‌ها در این رابطه هستند. برخورد صحیح با امپریالیسم، رفع امپریالیسم‌پذیری است.

در ایران، جریان‌های سیاسی، نوعاً درخشیده‌اند، اما به دلیل غفلت‌ها منحرف شده‌اند. هم‌اینک نیروهای ایرانی خارج از کشور، همه روی آزادی زن و بهایی‌ها حساسند، اما روی «مهاد دو جانبه» ایران و عراق توسط امریکا هیچ موضعی نمی‌گیرند.

هم‌اینک نیز چه بسا جبهه‌ای درست شود و به غرب وانمود کند که مسئله مادموکراسی است، اما به یکباره «چامورو» (در نیکاراگوئه) از آن بیرون آید. اگر ما با چنین مسئله‌ای برخورد کنیم، این شبهه مطرح می‌شود که با حاکمیت موجود، مرز نداریم و اگر هم برخورد نکنیم چه پیش خواهد آمد؟ اگر این دیدگاه‌ها روی کار آیند، درست مثل گورباچف، علل زمینه‌ساز تجزیه ایران خواهند شد. از این رو به رغم دغدغه‌های درازمدت، چنانچه در مسائل حاد روز، حضو نداشته باشیم، در جلوگیری از انحراف حرکت سیاسی، مشارکتی نخواهیم داشت. لذا باید هر دو حرکت، در هم آمیخته و توأمان باشد. اگر به صحنه سیاسی وارد نشویم، حرکت اجتماعی، دیر یا زود شکست می‌خورد. اتخاذ یکی از دو حرکت، به تنهایی به شکست منجر می‌گردد. نمونه موفق تاریخی، انجمن‌سازی‌های مهندس بازرگان است. در سال ۱۳۳۵ مترتب بر سخنرانی «احتیاج روز» مهندس، انجمن‌سازی‌ها به راه افتاد.

به نظر مهندس، «انجمن‌ها، تمرین کار جمعی، دموکراتیک و مشورت کردن بود». انجمن مهندسين، پزشکان، بانوان، شهرستان‌ها و... شکل گرفت و اثرات آن در مقطع سال‌های ۱۳۴۲ تا ۴۳ مشاهده گردید و همگی پایگاه اجتماعی نهضت آزادی شدند. انجمن‌ها در همین دوره، نگهداری خانواده‌های زندانیان را نیز عهده‌دار بودند. شریعتی نیز بیشتر به وجه فرهنگی-اجتماعی پرداخت تا وجه سیاسی.

تجربه «حسن‌البناء» نیز جای تعمق دارد. وی در مدت زمان کوتاهی، ۵۰۰ شرکت در سراسر مصر ایجاد کرد. (شرکت‌های تجاری،

نظامی نیز در این مسیر است. در مقاله «شلزینگر» در سال ۱۳۹۰-۱۳۱۹ تصریح شده بود که «پس از پایان جنگ سرد، صحنه نبرد، اقتصادی است و نه ایدئولوژیک و برد با قطبی است که بر منابع استراتژی تسلط دارد.

-در این کشاکش جهانی، تکلیف ما چیست؟ مورد ایران در جهان، خاص و یگانه است. هم اینک بر ایران فشارهای مضاعفی وارد می شود. حتی در کادر مهار دوجانبه نیز این چنین است. اکنون اروپا و ژاپن از عراق حمایت می کنند و عراق در جامعه بین المللی پذیرفتنی تر از ایران شده است.

در چنین وضعیتی، اگر ایران بخواهد با تعقل سیاسی از تضاد میان قطب ها بهره گیرد و به حمایت یکی از آنها امید بندد، ایجاب می کند تا خودش، موجودیت و سرمایه ای داشته باشد. در غیر این صورت، دلال و خادم آنهاست. اما هم اکنون ژاپن و اروپا هم در برخورد با ایران، غارتگرند. در سال های بعد از انقلاب، ژاپن غارتگر اول ایران بوده است. فرانسه نیز برخورد استعماری بدتر از امریکا داشته است. لذا هم اینک روی تضادها نمی توان بازی کرد.

-بدین ترتیب به دلیل «برهان خُلف» باید به سیاست «نگاه به درون» روی آوریم، سیاست بسیج و اتکا به نیروهای درونی. این دلیل اول نگاه به درون است.

-دلیل دوم اتکا به سیاست «نگاه به درون»: هم اینک، ایدئولوژی حاکم بر جهان، ایدئولوژی سرمایه داری است. «فرانیسکو فوکو یا ما» رئیس مؤسسه برنامه ریزی امریکا، در سال ۱۳۶۸/۱۹۸۹ چنین نظر داده است که «فاشیسم و کمونیسم از صحنه جهانی به در شده اند و یگانه ایدئولوژی اکنون جهان، همان ایدئولوژی سرمایه داری لیبرال است. چنانچه این ایدئولوژی مورد پذیرش قرار گیرد، به ما چه ارتباطی دارد که اهالی بورکینافاسو، خدایرستند و یا چه لباسی می پوشند؟»

از سویی هم اینک، شوروی به عنوان نقطه امید کشورهای جنوب، دیگر وجود ندارد. الگوی سوسیالیستی نیز در تجارب کشورهای چون الجزایر و ویتنام، پاسخ مثبت ندارد. وابستگی الجزایر در دهه ۹۰ از الجزایر قبل

■ ■ ■
اکنون تهاجم درست نیست. باید برای مقاومت و عبور از تنگنا بسیج شد. در شرایط حفظ بقا، امکان تهاجم نیست، چون نیروی موجود، با نیروی محیط، قابل قیاس نبوده و نامعادل است. از این زاویه نیز، «نگاه به درون» ضرورت می یابد. از بررسی مجموعه شرایط جهان و ایران به اصل «نگاه به درون» می رسیم.

از انقلاب بیشتر شده و «بن حدید» برای حل بحران اقتصادی کشور از فرانسه دعوت به عمل آورد. ویتنام نیز به رغم پیروزی اسطوره ای بر امریکا، در اقتصاد موفق نبود و خود به دنبال سرمایه گذاری خارجی هاست و وزارت رابطه با امریکا، ایجاد کرده است. نتیجه آن که، برخلاف سال های قبل از دهه ۸۰ که جنبش ها، با خیال راحت و الگوی سوسیالیستی را حل المسائل می پنداشتند، اکنون بدان گونه نیست و دست ها خالی است. لذا باید به دست و عقل خود اتکا کرد و الگورا باید خود ساخت و این امر، نگاه به درون می طلبد.

-دلیل سوم: هم اینک در شرایط بس حساس تاریخی به سر می بریم. شرایطی حساس تر از زمان قرارداد ۱۹۰۷. آن قرارداد پس از مدتی از درون پوسید و در شوروی هم انقلاب شد و گر نه ایران از دست رفته بود.

حال، قدرت دیگری در برابر غرب وجود ندارد که بخواهد صدقانه حمایت کند. در شرایط فشار، به همان گونه که سنت موجود زنده است، باید خود را جمع کرد، سر به درون فروبرد و استعداد های خود را برای مقاومت، به کار انداخت.

اکنون تهاجم درست نیست. باید برای مقاومت و عبور از تنگنا بسیج شد. در شرایط حفظ بقا، امکان تهاجم نیست، چون نیروی موجود، با نیروی محیط، قابل قیاس نبوده و نامعادل است. از این زاویه نیز، «نگاه به درون» ضرورت می یابد. از بررسی مجموعه شرایط جهان و ایران به اصل «نگاه به درون» می رسیم. این اصل، هم جنبه اقتصادی دارد و هم جنبه ایدئولوژیک -مسیر ایدئولوژیک ما، مسیر مارکسیسم نیست. خود باید ایدئولوژی بسازیم. در مسیر حرکتی با مضمون نگاه به درون، دورانی فرامی رسد که ایران بتواند به صحنه رقابت های





امیر یالیسم صورت پذیرد. اگر پاسخ پژوهش، مثبت باشد، جای امیدواری استراتژیک است.

«بیل کلینتون» در جریان مبارزات انتخاباتی اش، در مورد بحران‌ها و فجایع درون جامعه امریکا، افشاگری‌های بسیاری کرد.

■ روند مردم

در بحث مردم، از واژه «اتکا به توده‌ها» آغاز می‌کنم. توده‌ها کیستند؟ جماعت تحصیل‌نکرده، بی‌سواد، بی‌کار، غیرمتخصص؟ منظور از توده‌ها، کدام‌یک از اینهاست؟

توده‌ها در ایران، حتی محروم‌ترین‌ها، مصرفی هستند، اگر یک ایرانی با یک افغانی، پاکستانی، هندی و ترک (شهروندان غیرنفتی) مقایسه شود خواهیم دید وضع خوراک، مصرف، گردش، بهره‌مندی از امکاناتی چون تلویزیون و... یک ایرانی، قابل مقایسه با شهروندان کشورهای یادشده و ممالک هم‌تراز نیست. امروز اگر کسی بخواهد از توده‌ها رأی بگیرد، باید درب‌ها را باز، بازارها را پرو و همه را راضی کند. به از کف‌رفتن ماهیت قبلی توده روستایی و روند مهاجرت‌ها و ترک تولید، می‌باید توجه داشت. زندگی ماشینی به درون

هیچ ملتی همچون ما، به منابع مالی و انسانی اش ضربه وارد نیامده است. ما نباید بار مسلمانان جهان را به دوش گیریم. این، بار، هزینه بسیار سنگینی را بر عهده ملت ما گذاشته و می‌گذارد. عملکرد سال‌های اخیر، همه جهان را به ضدیت با بنیادگرایی و قطب‌ادعایی آن-که ایران است-واداشته است. ایران در صورت ادامه این روند، حتی با کشورهای مسلمان نیز باید درگیر شود.



بین‌المللی وارد شود.

-از ابتدای قرن ۱۹ تا کنون، هرگاه ایران با همسایگان‌ش درگیری داشته، استعمار به نفع همسایگان ما قدم برداشته است.

- در جریان میان مسئله «ارض روم» در دوره امیرکبیر، روس و انگلیس جانب عثمانی را گرفتند.
- در مسئله اختلاف به بر سر آب «هیرمند»، انگلستان از افغان‌ها حمایت کرد.
- در جریان اختلاف رضاخان با «نوری سعید پاشا» به انگلستان از عراق، جانبداری نمود.

از دوران صفویه به بعد، به رغم عدم حضور رژیم‌های مترقی و باثبات در کشور ما، ایران در پیرامون خود و حتی فراتر از آن نیز، نفوذ داشته است. فرهنگ و زبان ایرانی و شیعی، حتی در سده نفوذ انگلستان در هند هم، در کشور هندوستان حضور داشته، پاکستان در حقیقت امر، حصارى بود که میان ایران و هند به وجود آمد. چون ایران به پشتوانه عظیم فرهنگ و تمدن متکی است و از سویی در کشور ما ظرفیت و پتانسیل فراوانی می‌دیده‌اند، همواره مانع از رشد ایران آن شده‌اند. در ایران استعداد فراوان است. اگر سر به درون کند، خود قدرتی است از این‌رو؛ در این مرحله باید از ما جراحی‌های بین‌المللی صرف نظر کرد.

هیچ ملتی همچون ما، به منابع مالی و انسانی اش ضربه وارد نیامده است. ما نباید بار مسلمانان جهان را به دوش گیریم. این، بار، هزینه بسیار سنگینی را بر عهده ملت ما گذاشته و می‌گذارد. عملکرد سال‌های اخیر، همه جهان را به ضدیت با بنیادگرایی و قطب‌ادعایی آن-که ایران است-واداشته است. ایران در صورت ادامه این روند، حتی با کشورهای مسلمان نیز باید درگیر شود. در الجزایر، «عباس مدنی» و «علی بلحاج» هم رهبری ایران را قبول ندارند. هرچند به راه افتادن حرکت‌های اسلامی در جهان به اعتبار پذیرش رهبری ایران نیست که سمیاتی‌های اولیه داشته‌اند. سعی در حفظ و اعمال هژمونی بر این حرکت‌ها، جنگ با غرب و درگیری با کشورهای مسلمان را در بردارد. بدین ترتیب باید از فکر هژمونی طلبی ایدئولوژیک سیاسی بر جهان اسلام دست برداشت و به خود پرداخت.

-درگیری «استالین» و «تروتسکی» بر سر جهانی‌شدن نهضت کمونیستی بود. تروتسکی اعتقاد به سرایت جنبش به جهان و جهانی‌کردن انقلاب شوروی داشت. حال آن‌که «زینوویف» و «استالین» به درون، نگاه کرد و به دنبال «تحکیم سوسیالیسم در داخل» و «ارائه الگوی سوسیالیستی» بودند. لذا موفق به ساختن یک نیروی ابرقدرت شدند. کار استالین، بدون تأیید روش‌های سرکوبگرانه اش، کاری بس بزرگ بود. باید وطن و پایگاهی ایجاد شود تا سپس بتواند با ارائه الگو، جاذبه بین‌المللی به وجود آورد. اکنون دیگر امکان و توانی برای جنگیدن و ادامه شیوه‌های گذشته، موجود نیست.

-ضروری است تا تحقیق در زمینه تضادهای داخلی و امکان افول



که به بیان امروزی همان اصلاح عقل، ارتقای اخلاق، امنیت و توسعه و ترقی است.

هر حرکت سیاسی، پایگاهی خاص خود را دارد. یک جریان سیاسی، نمی‌تواند عنوان کند که پایگاه حرکت من، کل ملت است. باید متناسب با تحلیل و اعتقادش پایگاهی برگزیند. در دهه ۵۰، اتکا به طبقه دانشجو بود. ما با اتکا «به که می‌خواهیم حرکت کنیم؟» روشنفکر نمی‌تواند پایگاه اجتماعی ما باشد، می‌تواند به عنوان نیروی متفکر، جزئی از آن باشد.

این که پایگاه اصلی کیست؟ پرسشی است که پاسخ آن از درون شرایط درمی‌آید. اکنون که جامعه ما به جامعه‌ای معرفی تبدیل شده است، به طبقه مولد باید ارزش داد.

در قرن ۱۹ «مارکس» در اروپای توسعه‌یافته‌ای که عدالت در آن کم بود، طبقه کارگر را برگزید. چرا طبقه کارگر؟ چون تمام اقتدار جامعه صنعتی به قدرت تولید آن بستگی داشت. اگر این طبقه، حاکم می‌شد، قدرت تولیدی اروپای صنعتی را در دست می‌گرفت. حال که تولیدی وجود ندارد و ضرورت تحرک

در چین، منطقه‌ای است به نام «داچای» که زمین آن صخره‌ای بوده و به هیچ وجه، امکانی برای کشاورزی نداشت. مردم برای آن که بتوانند این منطقه را نیز همچون دیگر مناطق تولیدی کنند، از خارج از قلمرو منطقه، خاک آورده و سطح را با چند وجب خاک، پوشش دادند و پس از مدتی، محصولی شگفت‌انگیز عرضه کردند. مائو از آن پس، همواره «از داچای بیاموزیم» را بر زبان داشت. در کشوری که چنددهه به کم‌کاری عادت کرده است، باید حرکت ایجاد نمود و عادت به کار را رواج داد.

روستاها نیز نفوذ کرده است. توده‌ها بیشتر به ساختارهایی گرایش دارند که خود، زمینه وابستگی و بر ضد استقلال است.

چنانچه ترجمه «نگاه به درون»، «اتکا به توده‌ها» باشد. این مرادگزی نیست، نافی هر حرکت مترقی و ملی و بسیج برای استقلال است. هم‌اینک بسیج توده‌ها در روستا مشکل است. در جنگ، توده‌ها به جبهه‌های جنگ تحمیلی رفتند.

در اصلاحات ارضی قبل و پس از انقلاب، تا حدی که ممکن بوده، زمین تقسیم شده است. اما ندرتاً اتفاق افتاده که زمین‌ها به زیر کشت روند. زمین‌ها یا رها گردیده و یا به فروش رفته است. روحیه گریز از کار، در روستا فراوان است.

اصل امروزی ما، «اتکا به نیروهای مولد» است. نیروهایی که تنها شامل کارگر و مولدیدی هم نیستند. امروز، ۹۰ درصد فقرا، مولد نیستند. برای جذب، شعار اتکا به توده‌ها خوب است، اما این شعار برای ایجاد حرکت، پیش‌برنده و کارساز نیست. توده‌ها به تناسب توجه مادی بیشتر، متوقع‌تر می‌گردند.

■ اتکا به نیروی مولد

یک نیرو باید به قصد خدمت به مردم به صحنه بیاید. رسالت اصلی ما، خدمت به خداست. این خدمت، همان خدمت به خلق است، چون خدا به خدمت ما نیاز ندارد. خدمت به خلق آن است که زندگی آنها را یک درجه به وضعیت بهتر، سوق دهیم، اما شعار بیهوده سعادت، سر ندهیم.

مردم، یک وجه درونی و فطری دارند و یک وجه بیرونی. وجه بیرونی مردم، محصول جامعه است. هدف مکتبی ما «دستیابی به وجه فطری مردم است». ما مسئول خدمت به مردم هستیم، اما نه این که فقط بدهیم تا بخورند.

علی (ع) در فرمان به «مالک» در چهار وظیفه حکومت تأکید می‌ورزد



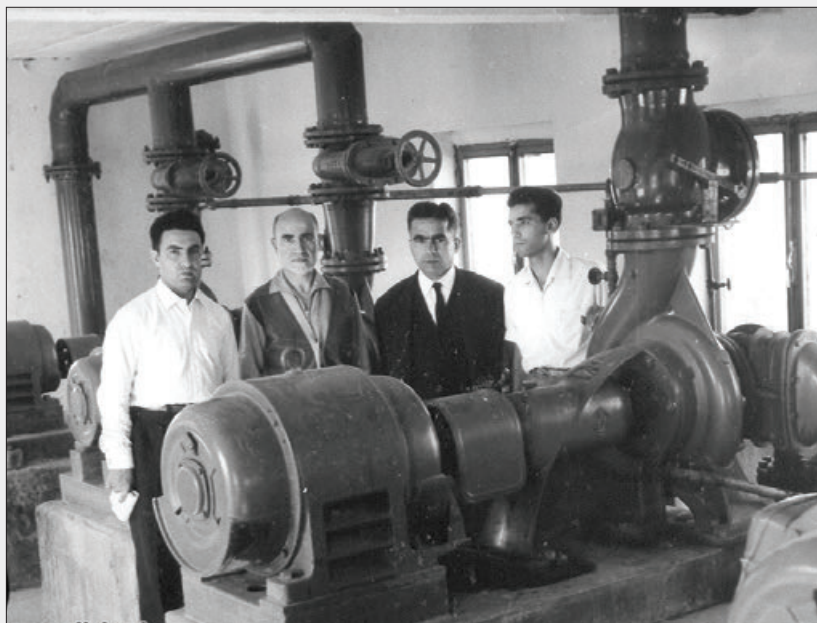


این منطقه را نیز همچون دیگر مناطق تولیدی کنند، از خارج از قلمرو منطقه، خاک آورده و سطح را با چند وجب خاک، پوشش دادند و پس از مدتی، محصولی شگفت انگیز عرضه کردند. مائو از آن پس، همواره «از دچای بیاموزیم» را بر زبان داشت. در کشوری که چند دهه به کم کاری عادت کرده است، باید حرکت ایجاد نمود و عادت به کار را رواج داد. نیاز تاریخی ایران، «تبدیل از جامعه ای مصرفی به مولد است». اکنون جدا از آن که نیروهای یدی، مولد نیستند. روشنفکران هم مصرف کننده اند. آیا در شرایط کنونی، بحث «پست مدرنیسم» مسئله جامعه ماست؟ در جامعه ما، حرکت خودجوش فکری وجود ندارد و مباحث فکری، محصول تجربه اجتماعی خودمان نبوده است.

حزب توده، افراد را تربیت کرد، اما نه به عنوان عناصری خلاق، مولد و نوآور. روشنفکران ما عموماً حرف جدید نزده و فکر تازه نمی سازند. کارهای ناپخته ما، ارجح از محصولات آماده وارداتی است، چرا که محصول تجربه خودمانست. لذا روشنفکر هم باید مولد باشد. ■

پی نوشت

(۱) حزب میهن که بعدها به «توری» (Tory Party) معروف شد، یکی از دو حزب اولیه در تاریخ سیاسی انگلستان است. پیشینه احزاب سیاسی انگلستان به قرن هفدهم و سال های پس از جنگ داخلی این کشور بازمی گردد که «حزب سلطنت» و «حزب میهن» شکل گرفت. حزب میهن یا همان «توری»، جوانه اولیه حزب محافظه کار انگلیس به شمار می رود و هنوز هم حزب محافظه کار را با نام «توری» می شناسند و اعضای این حزب را «توری ها» (The Tories) می نامند.



■ مهندس سحابی در کنار مهندس بازرگان در حال بازدید از یک مجتمع صنعتی

تولید اعم از مادی، فکری، فرهنگی و... احساس می شود. طبقه ای که کار تولید را به عهده می گیرد، «طبقه مولد» است. کارگر، دهقان، معلم، مربی، کارآفرین، حتی روحانی و طبقه شناس مروج اخلاق، در این طیف جای می گیرند. این مفهوم، گسترده تر از واژه «مولد» در فرهنگ مارکسیستی است.

قصد ما، نادیده گرفتن «ناس» نیست، بلکه هدف، خدمت به آن و ارتقای آن است. در این مرحله، کاری از ناس بر نمی آید، اما سپس می پیوندند. توده های مذهبی جامعه ایران، در همه فرازها نگهبان ایران بوده اند. در جنگ، زلزله، قحطی و... همواره حضور فعال داشته اند. لذا قدرشان را می دانیم.

اما پایگاه اولیه در این مرحله، طبقه مولد است. این خود، وجه عمیق تری از نگاه به درون است و وجه، خط انبساط. حضرت عیسی (ع) و محمد (ص)، شعار محسوس نمی دادند، از درون ناس، افراد را دستچین کرده و تربیت می نمودند و به همان مریدان خود هم، باج نداده و تمجید نمی کردند، بلکه با آنها برخورد آموزشی داشته و انتقاد می نمودند. بدین ترتیب انبیا به درون هواداران خود نیز، کار داشتند. در قرآن در پنج مورد، خطاب به ایمان آورندگان، توجه به استغفار و توبه شده است. انبیا، نسبت به هواداران خویش، بر مبنای انتقاد از خود، نگاه به درون داشتند. حال آن که همه نیروهای سیاسی مان، به نقد دشمن پرداخته و با نیروی خودی، کار نداشته و ندارند. نیروی انقلابی هم باید مرتباً در معرض تازیه خوردن و اصلاح باشد. در چین، حرکت های اصلاح کننده مائو در برخورد با مردم، نمونه است.

در چین، منطقه ای است به نام «دچای» که زمین آن صخره ای بوده و به هیچ وجه، امکانی برای کشاورزی نداشت. مردم برای آن که بتوانند

نیاز تاریخی ایران، «تبدیل از جامعه ای مصرفی به مولد است». اکنون جدا از آن که نیروهای یدی، مولد نیستند. روشنفکران هم مصرف کننده اند. آیدار شرایط کنونی، بحث «پست مدرنیسم» مسئله جامعه ماست؟ در جامعه ما، حرکت خودجوش فکری وجود ندارد و مباحث فکری، محصول تجربه اجتماعی خودمان نبوده است.

ما و نقد نوگرا

سخنرانی منتشر نشده هدی صابر در سال ۱۳۷۴



هدی صابر

آنچه در ادامه می‌آید متن تنظیم شده سخنرانی شهید هدی صابر در تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۷۴ با موضوع بررسی پیشینه و مسیر جریان نوگرایی (روشنفکری مذهبی) در ایران است. این سخنرانی در یک جمع چند نفره محدود ایراد شده است؛ جمعی که با هدف تأسیس یک حزب یا جبهه سیاسی در ابتدای دهه ۱۳۷۰ با حضور مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی، مهندس لطف‌الله میثمی، حسن یوسفی اشکوری، رضا رئیس طوسی، کرم میرزایی و شهید هدی صابر شکل گرفته و حدود دو سال (در حد فاصل ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۴) به تبادل نظر و همفکری پرداختند و سپس به یک جمع عمومی و گسترده‌تر توسعه یافت. دیدگاه‌های مهندس سحابی در این جمع پیش از این در مقاله‌ای با عنوان «سحابی در عرصه راهبرد» در شماره ۷۸ دو ماهنامه چشم انداز ایران (فروردین ۱۳۹۲) منتشر شده بود و اکنون در این یادنامه نیز مجدداً باز نشر می‌شود.

برهه تاریخی مذکور (ابتدای دهه ۱۳۷۰ شمسی) طلوعه دوران جدیدی برای جامعه ایران بود و از جهات گوناگون نیروهای دلسوز کشور و جامعه را به تأمل، تکاپو و تلاش فشرده برای رقم زدن سرفصل جدیدی در جامعه ایران واداشته بود. ایده تأسیس حزب یا جبهه که محور برگزاری جلسات ذکر شده است، در آن برهه منجر به ایجاد سازمان سیاسی جدیدی نشد، اما چند سال بعد، تحولات سیاسی عمیقی در کشور رخ داد؛ جنبش دوم خرداد در جامعه ایران به وقوع پیوست و در سال‌های پایانی دهه ۱۳۷۰ برخی چهره‌های شاخص این جمع با محوریت مرحوم مهندس سحابی و افراد دیگر این طیف، «شورای فعالان ملی-مذهبی» را بناگذاری کردند؛ شورایی که در سال‌های پایانی دهه ۱۳۷۰ و در طول دهه ۱۳۸۰ تا امروز از نیروهای فکری-سیاسی موثر حاضر در جامعه ایران و نمودی از روشنفکری مذهبی تحقیقی با ساز ماندگی و ایده معطوف به تغییر بوده است.

سخنرانی پیش رو با بازخوانی انتقادی خطسیر جریان روشنفکری مذهبی به ویژه در برهه منتهی به انقلاب و دهه ۱۳۶۰ همراه است و شهید صابر تأکید دارد که این نقدها مصرف درونی دارد و به سبب شرایط محدودکننده موجود امکان طرح عمومی آن‌ها نیست. با این حال مضامین اصلی این نقدها بعدتر و طی دهه ۱۳۸۰ در سخنرانی‌هایی نظیر «رفیق رهگشا» (سالگرد مرحوم طالقانی شهریور ۱۳۸۵)، مباحث تاریخی «هشت‌فراز، هزار نیاز» و مباحث قرآنی «باب بگشا» در حسینیة ارشاد از سوی شهید صابر (و بعضاً با وضوح و نقادی صریح‌تر) مطرح شده است و با عنایت به گذشت حدود ۳۰ سال از طرح این سخنرانی به سبب نکات گره‌گشا و کلیدی که در جمع‌بندی بحث شهید صابر برای تأسیس و در انداختن حرکات آتی این جریان بوده امروز همچنان ضرورت انتشار برای استفاده عمومی مخاطبان و علاقمندان جریان نوگرایی دارد.

لازم به ذکر است متن تنظیم شده در همان زمان از روی نوار کاست تبدیل به متن دست‌نویس شده و اکنون تنها به صورت حروف چینی شده درآمده است و به نوار سخنرانی دسترسی وجود نداشته است. همچنین این متن با ویرایش مختصر (عمدتاً رسم الخطی) آماده انتشار شده است؛ طبعاً در صورت حیات شهید صابر، متن توسط ایشان قبل از انتشار عمومی مورد بازبینی و تجدیدنظر اساسی قرار می‌گرفت؛ اما از آنجا که اکنون ایشان در بین ما نیستند، برای رعایت امانت‌داری بدون تجدیدنظر و با رعایت امانت متن تنظیم و منتشر شده است. تیتراهای میان متن نیز هنگام ویرایش و تنظیم به آن افزوده شده است.

فروض مفروض بحث

قبل از ورود به متن بحث چند نکته لازم به تذکر است و بعد از گفتن آن چند نکته، به متن اصلی بحث پرداخته خواهد شد. فرض روشن اولیه این است که در ۱۵۰ سال گذشته جریان نوگرا - حداقل در ایران - شاخص‌ترین جریان فکری مبارزاتی بوده است. با سابقه جهانی‌اش خیلی کاری نداریم و نیازی به تصریح قوت‌هایش نیز ندارد. قوت‌های این جریان خیلی سترگ‌تر از آن است که قابل کتمان باشد. این جریان در طول مدت یاد شده در روند حرکت خود شاخص‌ترین و تابناک‌ترین چهره‌ها را هم معرفی کرده است. از خود سید جمال به بعد، محمد عبده، اقبال، بزرگان، مرحوم طالقانی، مرحوم شریعتی و محمد حنیف‌نژاد که بنیان‌گذار سازمان مجاهدین شد. همه این شخصیت‌ها وزن و جایگاه وزینی داشتند و در دوره‌های مربوط به خودشان محور تحولات و ثقل دوره‌های خاص خود بودند. می‌شود گفت که ممتازترین شخصیت‌های فکری سیاسی بودند. در طول همین ۱۵۰ سال اخیر که حرکت‌های دیگری هم که مقابل این‌ها یا موازی با این جریان انجام شده از هر نظر می‌توان گفت که عکس‌العمل جریان نوگرا بوده و تأثیرپذیری و ویژه‌ای از این جریان داشته است. لذا کارنامه نوگرا کارنامه بسیار تابناکی بوده؛ خاصه در مقابل جریان‌های روبروی خودش. این جریان دستاوردهای فکری-ایدئولوژیک مشخصی داشته، دستاوردهای سیاسی و مبارزاتی بسیار روشن و تابناکی را عرضه کرده و در کنار این دو دستاورد مهم، دستاورد ارزشی و اخلاقی خاص خودش را هم به جامعه سیاسی ایران ارائه کرده است. لذا در مکانی غیر قابل مقایسه با جریان‌های موازی با خودش یا مقابل خودش قرار دارد. در کنار این نکته اول که ذکر شد، نکته دوم این است که ما به عنوان یک فرد خارج از این جریان به نقد روند دو دهه اخیرش نمی‌نشینیم بلکه ما خود پرورش‌یافته این جریان هستیم، متعلق به این جریانیم و



■ سید جمال الدین اسدآبادی

به دست آورده بود. در جامعه نوین غرب متعاقب این تحولات اقتصادی، اجتماعی و تکنولوژیک، یک تقسیم کار منظم و سیستماتیک اجتماعی هم انجام شده بود و اقشار گروه‌های جدید اجتماعی جای خودشان را پیدا کرده بودند. در کنار این‌ها علم الاجتماع هم با تلاش‌های روسو و مونتسکیو ولتر، نهادینه شده بود و متعاقب آن نهادهای خاص این دوره مانند قانون و پارلمان هم تعبیه شده بود. در عرصه‌های هنری، فرهنگی و ادبی هم تحولات شگرفی به وجود آمده بود و مهم‌تر از همه این موارد، متد جایگاه خاص خودش را پیدا کرده بود و متدولوژی در جامعه صنعتی غرب کارکرد ویژه‌ای پیدا کرده بود. لذا مجموعه جهان غرب دینامیسم ویژه‌ای را از خودش بروز می‌داد و دستاوردهای خیلی شگرفی را در همه زمینه‌های کوچک و بزرگ بیان کرده بود. لذا نمایشگاه سال ۱۹۰۰ پاریس مثلاً به عنوان به رخ کشیدن تاریخی دستاوردهای غرب تلقی می‌شد و عملاً به وضوح تحقیر بقیه جهان منهای غرب بود. این نمایشگاه

جریان نوگرادر
روند حرکت خود
شاخص‌ترین
و تابناک‌ترین
چهره‌ها را
معرفی کرده
است. از خود
سید جمال به
بعد، محمد عبده،
اقبال، بازرگان،
مرحوم طالقانی،
مرحوم شریعتی
و محمد
حنیف‌نژاد
که بنیان‌گذار
سازمان
مجاهدین
شد. همه این
شخصیت‌ها وزن
و جایگاه وزینی
داشتند

سعی هم داریم که ادامه‌دهنده‌اش باشیم. لذا زاویه ورود به بحث یا نقطه شروع بحث یا کسی که این بحث را شروع می‌کند، به عنوان فرزند این جریان است نه به عنوان فردی که از خارج بخواهد به این جریان نقد کند یا چوب بزند یا گاف بگیرد یا نقطه ضعف‌هایش را برملا کند و انگیزه نقد همین نکته‌ای بود که در خصوص آن عنوان شد. مورد مصرف نقد هم صرفاً یک مصرف داخلی است و مصرف خارجی قاعداً نخواهد داشت. نقد اصولی و اساسی جریانات به خصوص جریان نوگرا اگر بناست که بازتاب خارجی پیدا کند محتاج شرایط سالمی است؛ شرایط دموکراتیک و شرایط صاف و بدون تسلط جریانات قشری و مرتجع، لذا چون این شرایط وجود ندارد و ظرفیت این نقد هم موجود نیست، به طور طبیعی موارد مصرف نقد صرفاً مورد مصرف داخلی خواهد بود. یعنی حداقل اینکه این نقد در کوچک‌ترین مدار مصرف خواهد داشت.

زاویه ورود به بحث هم از دیدگاه عمل اجتماعی و تشکیلاتی است؛ یعنی نقد و ارزیابی همه‌جانبه به خصوص نقد ایدئولوژیک این جریان نیست. این احتیاج به کار جدی و جمعی و گسترده دارد و از عهده به اصطلاح توان یک فرد با همه محدودیت‌هایش خارج است. علت انتخاب زاویه ورود ذکر شده از دیدگاه عمل اجتماعی و تشکیلاتی این است که چون تا دو دهه گذشته یعنی مشخصاً بعد از انقلاب این جریان نوگرا عمل اجتماعی مشخصی نداشته، باید علت‌یابی و ریشه‌یابی کرد که به چه دلیل دچار این انفعال شده که نتوانسته با خود و محیط خارج از خودش برخورد مسئولانه‌ای انجام دهد و ایفای نقش تاریخی کند.

نکته دیگر این است که در طول دو دهه گذشته خصوص بعد از سال ۶۰ به طور مبسوط در مراسم و محافل و جزوات و یادنامه‌ها و فصلنامه‌ها و سالنامه‌هایی که منتشر شده در مورد نقاط قوت این جریان و نقاط قوت و مثبت شخصیت‌های محوری‌اش مکرر صحبت شده است. لذا بعد از این ما احتیاج داریم که پاشنه آشیل‌های این جریان و نقطه ضعف‌هایش را هم بشناسیم و اگر بناست که در این نقطه عطف جدید تاریخی، حرکت جدیدی را از خود بروز دهد، با عنایت و توجه ویژه به نقطه ضعف‌هایش باشد. نکته دیگر این است که وقتی یک سنت مبارزاتی در کشورهای دیگر یک حرکت نوینی را خواستند شروع کنند [از نقد پیشینه خود آغاز کردند]. در ایران دهه ۴۰ نیز وقتی مجاهدین خواستند استارت حرکتشان را بزنند از نقد گذشته و از نقد به اصطلاح تاریخی که با آن هم پیمان بودند آغاز کردند. این دوره هم اگر این طور عنوان می‌شود، دوره‌ای است جدید و نیازمند حرکت جدیدی است؛ لذا به طور منطقی می‌بایست که از همین سنت حسنه پیروی کنند تا بلکه بتوانند با یک نقد نسبتاً دقیق و با شناخت نقطه ضعف‌ها، درصد رفع آن‌ها برآیند و حرکت جدیدی را آغاز کنند. با این توضیحات به بحث اصلی یا به متن بحث وارد می‌شویم.

■ شرایط تاریخی مقطع ظهور نوگرا

بحث اول شرایط تاریخی مقطع ظهور نوگراست. در دوره زمانی که نطفه جریان نوگرایی بسته شد، جهان غرب در دوره تکاملی خودش به سر می‌برد. عصر روشنگری را پشت سر گذاشته بود، رنسانس را با همه دستاوردهایش تجربه کرده بود، به لحاظ اقتصادی و اجتماعی، موج اول و دوم انقلاب صنعتی را از سر گذرانده بود و دستاوردهای خیلی سترگی را



اختلاف فاز و عمق فاحش تفاوت بین جهان پیشرفته و تحول یافته غرب را با بقیه جهان به خوبی نشان می‌داد.

هم‌زمان با تحولاتی که در غرب صورت گرفت دنیای اسلام و جهان اسلام در حضيض به سر می‌برد و در بدترین وضعیت تاریخی خودش در مقایسه با گذشته‌اش به سر می‌برد. عثمانی دوره احتضار را طی می‌کرد و می‌رفت به سمت فروپاشی و تکه‌تکه شدن و اقتدارش رو به کاهش مشخصی بود. ایران تحت سیطره قاجارها - با ویژگی خاص خودشان - بود و با دوره‌های قبل از آن‌ها یعنی مشخصاً صفویه و پیش از صفویه فاصله فاحشی داشت. ایران دوران رکود و حضيض را می‌گذراند و مصر نیز به همین نحو. در مصر که مادر تفکر اسلامی بود، الازهر موقعیت بسیار اسفناکی را داشت و عبده در خاطراتی که برای اولین بار به الازهر رفته بود، این اوضاع اسفناک را با فکت‌هایی کاملاً نشان می‌دهد. بقیه کشورهای جهان اسلام هم مادون این بحث هستند و در شرایطی که عثمانی و ایران و مصر به عنوان سه قطب اصلی جهان اسلام و دنیای شرق در این وضعیت به سر می‌بردند، بقیه کشورها طبیعتاً جای بحث و پژوهش نخواستند داشت. لذا خواب و مرگ تاریخی را در جهان اسلام با یک پسرفت تندآهنگ شاهد هستیم. به طور طبیعی ارتباط تاریخی جهان پیشرفته با این جهانی که این طرف و ویژگی‌اش عقب ماندگی و رخوت و چسبندگی به زمان بود طبیعتاً قطع شده است.

لذا به طور طبیعی ارتباط تاریخی که برقرار می‌شود، با توجه به قوت‌ها و توانایی‌ها و قابلیت‌های آن طرف و نیازهای این سو، یک ارتباط استعماری - استثماری است. نتیجه‌ی این ارتباط باعث می‌شود که فاصله مورد نظر بین غرب و شرق به طور روزافزونی افزایش پیدا کند. در حقیقت تضاد دینامیسم غرب با سکون شرق به طور طبیعی یک رابطه استثماری و استعماری معینی می‌شود.

در چنین شرایطی ضرورت زمانه به طور طبیعی برای فرد یا جریانی که می‌خواست ایفای مسئولیت کند، بیدارگری، غلبه بر یأس، برخورد با خواب‌زدگی، برخورد با آخرت‌گرایی و قناعت و انجماد عمومی و

هم‌زمان با تحولات غرب، در مصر که مادر تفکر اسلامی بود، الازهر موقعیت بسیار اسفناکی را داشت و عبده در خاطراتی که برای اولین بار به الازهر رفته بود، این اوضاع اسفناک را با فکت‌هایی کاملاً نشان می‌دهد.

انجماد مذهبی بود. از طرف دیگر برخورد با حاکمیت‌های استبدادی و تحت سیطره استعمار و دست گذاشتن روی آزادی و نفی استبداد و استعمار و توجه دادن جامعه به اصطلاح مسلمین که بخش مهمی از شرق را در بر می‌گرفت، به ضرورت کنار گذاشتن تشبث و تفرقه و ضرورت واحد شدن جامعه اسلامی، خط برخوردی بود که از این ضرورت بیرون می‌آمد. به طور طبیعی بیدارگری آگاهی بخشی تحریک و وحدت مسلمین بود و این خط برخورد مشی‌ای را که مقابل روی پیشگامان اولیه قرار می‌داد به طور طبیعی مشی آگاهی بخشی بود برخورد با ذهن‌ها. در کنار همه این‌ها رجوع به سلف و توجه به [منابع و گذشته] زلال اولیه کاملاً ضرورت پیدا می‌کرد. رجعت دادن و عطف به اینکه در گذشته یا در صدر، اسلام چه ویژگی‌هایی داشته، چه دینامیسمی را از خودش بروز داده و الان به کجا رسیده است. لذا در دل آن حرکت آگاهی‌بخش، رجوع به سلف و سرچشمه زلال هم ضرورت پیدا می‌کرد. استنباطی که از تحلیل پیشگامان اولیه این جریان وجود دارد این است که آن‌ها تصورشان این بود که در آن مرحله می‌باید یک تکانی می‌دادند، یک حرکتی ایجاد می‌کردند و نطفه‌های یک جریان نوین را به وجود می‌آوردند.

این حرکت به طور طبیعی این مضمون را پیدا می‌کرد که نفی و برهم زدن نظم و وضع موجود را توصیه کند، در هم ریختن قالب‌ها را مورد توجه قرار دهد و اکنون ما این طور می‌توانیم از حرکت پیشگامان اولیه استنباط کنیم که از دل این برهم زدن نظم موجود و در هم ریختن قالب‌ها ممکن است جریان صالحی شکل بگیرد و بتواند نقطه عطف تحولی در وضعیت ایجاد کند. لذا به طور کلی این حرکت که مضمون بیدارگری و آگاهی بخشی و تحریک و وحدت‌آفرینی داشت، چون در مرحله ساخت نبود فاقد عنصر طراحی، ساخت، پدیدآوردگی و خلاقیت بود و بیشتر هم خود را بر آن گذاشته بود که وضع موجود را



می کردند. از همان آغاز در برخورد با نشر عروة الوثقی، فشار و اعمال فشار صورت می گرفت. به غیر از عروة الوثقی، ادبیات دیگر مربوط به «طبایع الاستبداد» کواکبی است که به زبان امروزی می توان آن را سرشت های دیکتاتوری خواند. در آن زمان طبایع الاستبداد سندی مترقی و در مجموع نوگرا بوده است. علاوه بر تبلیغ برای آزادی و نفی استبداد، ادبیاتی را هم در دوره خاص خودش به جای گذاشت. جدا از کواکبی، اشعار اقبال و محتوای عروة الوثقی در مجموع ادبیات محدودی را [برای این دوره فراهم می آورد].

ویژگی بعدی نفی استعمار است که در اینجا نیز خودشان پیشگام اند. ویژگی آخرین تصریح و تجویز به جبهه متحد مسلمین یا پان اسلامیسم است و در این چارچوب هم خودشان سعی کردند که صادقانه عمل کنند. درون جامعه اسلامی سعی و افری صورت دادند که تضاد شیعه و سنی یا تشیع و تسنن، حذف شود یا به حداقل خودش برسد. هم اینکه سید تا آخر عمر از اینکه مشخص کند شیعه یا سنی است، استتکاف کرد. یا اشعار اقبال در مدح ائمه، یا جمع کردن نهج البلاغه توسط عبده، در عمل نشان می دهد که به ضرورت ایجاد وحدت بین مسلمین و فراهم کردن زمینه های ایجاد جبهه متحد مسلمین،

در همان مقطع در مصر، دست هرکسی که عروة الوثقی می دیدند، ۱۵ تا ۲۵ لیره جریمه نقدی می کردند. از همان آغاز در برخورد با نشر عروة الوثقی، فشار و اعمال فشار صورت می گرفت.

دگرگون کند. با این توضیح، می توان به مشخصه های اصلی جریان نوگرا که استارت حرکتش از آن زمان زده شد، توجه کرد.

■ مشخصه های اصلی جریان نوگرا

مشخصه اول این جریان نوگرا ضرورت شناخت سیاسی و فرهنگی جوامع اسلامی بود. سندی که از آن دوره به جامانده، عروة الوثقی است که در شماره اولش سید [جمال] توضیح می دهد امت اسلام، امتی است بیمار و ضرورت دارد که ما گذشت و حال امم اسلامی و راه حل های مداوای این بیماری را بشناسیم و شناخت وضع موجود و علل بیماری ای که جوامع اسلامی بدان مبتلا بودند. پس مشخصه اول ضرورت شناخت سیاسی و فرهنگی جوامع اسلامی بود.

مشخصه دوم آگاهی بخشیدن نسبت به زمان و درک تحولات آن بود که خودشان پیشگام این قضیه بودند.

سوم می شناخت غرب، خاصه اینکه پیشگامان اولیه عموماً به غرب سفر کرده بودند، جهان بینی شان بازسازی شده بود و تحت تأثیر مشاهدات شان از پیشرفت ها و تحولات و دینامیسیم جامعه غرب، کارایی علم را درک کرده بودند و علل پیشرفت غرب را به طور کلی دریافت کرده بودند. لذا شناخت غرب، ویژگی سوم از مشخصه جریان نوگرایی است.

ویژگی چهارم، بیدارگری و غلبه بر یأس است. شماره اول عروة الوثقی این طور تصریح می کند که اولویت مبارزه با روحیه ناامیدی مسلمانان است و مبارزه با روحیه قناعت و تسلیم و عجز و ناتوانی مسلمین. نکته ای که در شماره اول عروة الوثقی تصریح می کند، عیناً بدین قرار است: «بیدار نمودن از خواب شیرین و باز کردن گوش های پنبه دار.»

ویژگی پنجم بازگشت به سلف است. در حقیقت بازگشت به سرچشمه اولیه است که دو وجه دارد: یکی بازگشت به سنت سلف صالح است و یکی بازگشت به قرآن. دو مجرای برای بازگشت به سرچشمه تعبیه می شود و در دل ویژگی قبلی می توان جای داد، مذمت آخرت گرایی، رویکرد منطقی به دنیا و ضرورت توجه به دنیا است.

ویژگی ششم، برقراری پیوند بین دین و سیاست است. در آن دوره، تقسیم کاری که در اروپای پس از رنسانس صورت گرفته بود، این بود که سیاسیون از علما نبودند و علما به حوزه سیاست پا نمی گذاشتند. همین تقسیم بندی در جهان اسلام نیز وجود داشت. حوزه ها به دین خود بودند و حکومت ها هم به سیاست خویش. لذا تشخیص تاریخی پیشگامان اولیه این بود که ضروری است در این مقطع، پیوندی میان دین و سیاست صورت بگیرد.

ویژگی هفتم، نفی تحجر فکری و برخورد با دگماتیسم و تفکر قشری و ارتجاعی بود.

ویژگی هشتم، برشمردن نقطه قوت های غرب به خصوص علم و نظم غربی بود. در کل می توان گفت که برخورد فزاینده نوگرایی با غرب، یک برخورد تضاد-وحدتی بود. ضمن اینکه با مضمون استعماری غرب برخورد [انتقادی] داشت، از آن سو نیز با علم و نظم و رمز پیشرفت غرب که در همین علم و نظم نهفته بود، مواجه مثبت و وحدتی داشت.

ویژگی نهم حرکت نوگرا، آزادی و نفی استبداد بود. خودشان هم تلاشی را صورت می دادند و پیشگام بودند. به طوری که در همان مقطع در مصر، دست هرکسی که عروة الوثقی می دیدند، ۱۵ تا ۲۵ لیره جریمه نقدی



با آموزش‌های مستقیمی که از او برگرفته بودند حرکتش را ادامه دادند؛ حرکت سید تا پنج یا شش دهه بعد از خودش در الجزایر، مصر، سوریه و حتی ایران بازتاب داشت. بازتاب‌های مشخصی داشت که از خودش برگرفته شده بود.

ویژگی دیگر حرکت شریعتی روشنفکری بود، مخاطبش مشخصاً روشنفکران بودند حرکت او با توده‌ها پیوند نخورد. اما پس از شهادتش، شدت حرکت او یعنی مضمون حرکتش و پیامش توده‌ای شد.

با دقت بیشتری به سیر تاریخی حرکت شریعتی نگاه کنیم. تا قبل از سال ۴۹-۵۰، گرایش‌هایش بیشتر گرایش‌های آکادمیک و تحقیقاتی است. اما بعد از ۵۰ یعنی نقطه عطف ۵۰ که فضای جامعه سیاسی ایران متأثر از حرکت مجاهدین و فدایی‌ها فضای شهادت و شهادت‌طلبی بود و خون به صحنه وارد شد و تأثیر گذاشت، شریعتی هم متأثر شد. به طور ویژه می‌شود گفت که بعد از نقطه عطف سال ۵۰، عشق، مهر و احساس و نفرت و کینه هم به سایر عناصر تفکر شریعتی اضافه شد و به لحاظ تاریخی یک اصلاحی - نه در حرکتش - صورت گرفت.

حرکت شریعتی یا دستگاه فکری‌اش با

جریانی که شریعتی ایجاد کرد، به لحاظ اجتماعی بسیار گسترده، بی‌نظیر و بسیار فراتر از محدوده اجتماعی‌ای بود که مجاهدین تحت تأثیر قرار دادند. می‌شود گفت این محدوده به لحاظ فکری، اساسی‌ترین نقش را در فراهم آوردن زمینه‌های ذهنی انقلابی که منجر به بهمن ۵۷ شد، به وجود آورد.

پایبند بودند.

ویژگی‌های حرکت چهره‌های اولیه نوگرا

با ویژگی‌هایی که قید شد، به طور کلی می‌شود به حرکت یا ویژگی‌های حرکت تک چهره‌های جریان اولیه نوگرا پرداخت. نگاهی عمومی که به پیشینه شخصیت‌ها کنیم، به نکاتی چند برمی‌خوریم.

نخست، ویژگی‌های حرکت سید [جمال‌الدین اسدآبادی]، که یک حرکت مصلحانه بود. سید وحدت را از بالا می‌دید و چون از بالا به جوامع اسلامی نگاه می‌کرد، زاویه ورودش به صحنه هم حکومت‌ها بودند. کما اینکه خودش هم نهایتاً به نقد ورود از بالا و از کانال حکومت‌ها و اینکه به مردم بها نداده، رسید. این حرکت از بالا نوعی خوش‌بینی و دلخوش کردن و بسنده کردن به این است که اصلاح می‌تواند از درون حکومت و از بالا و نخبگان شروع شود را در دل خود جای می‌داد. لذا و حداقل در آغاز و در مراحل پس از آغاز، حرکتی غیر مرتبط با توده بود. ضمن اینکه جریان‌سازی‌های وسیع اجتماعی هم داشت، حرکتی رهنمودی و آرمان‌گرا بود. حرکت مشخص سید کل جهان اسلام را تحت تأثیر خودش قرار داد. مع هذا با در نظر گرفتن این ویژگی مثبت، ویژگی‌هایی را که قبل از آن بر شمرده شد، مجموعاً می‌توان به عنوان ویژگی‌های حرکت سید جمال قلمداد کرد.

پس از سید، عده است که البته شخصیت سیاسی او کمتر با سید قابل مقایسه است. عده در کشاکش حرکت و در مراحل میانی حرکت خود از صحنه سیاسی برید و با توجه به گرایش‌های فرهنگی که در وجودش بود، قلمرو فرهنگی را برگزید و رسالت خود را ایجاد تحول فرهنگی قلمداد کرد و از جامعه و از صحنه سیاسی کناره گرفت.

به اقبال که می‌رسیم، میزهای دارد. حرکت حزبی را برگزید و در نقاط عطف از جمله هند و پاکستان، نقش عملی به عهده گرفت. جدا از این، ویژگی دیگرش وجه ادبی بود و دستاوردهایی که در این قلمرو بر جای گذاشت.

چهره‌های شاخص جریان نوگرا در ایران

از جهان اسلام که گذر کنیم و به ایران بیایم، چهره‌های شاخص جریان نوگرا، بازرگان، شریعت سنگلجی، مرحوم نخشب، شریعتی، مرحوم طالقانی و هسته اولیه بنیان‌گذار مجاهدین و شاخص‌ترین چهره‌های آن است.

در اینجا لازم به توضیح است که جریان نوگرا را می‌شود به دو قسمت مشخص تقسیم کرد. یک جریان آرمان‌گرا و غیرتحقیقی و یکی هم جریان تحقیقی. شاخص‌ترین چهره جریان آرمان‌گرا و غیرتحقیقی، شریعتی است و جریان تحقیقی شامل مهندس بازرگان، آقای طالقانی و بنیان‌گذاران مجاهدین می‌شود.

ویژگی‌های حرکت شریعتی

از ایران شاخص‌ترین چهره شریعتی است که باز ویژگی‌های حرکتش مشخصاً فردی و غیرتشکیلاتی است. از این جهت می‌شود گفت که نسبت به سید هم عقب است. سید جمال حزب الوطنی را تشکیل داد و جدا از تشکیل حزب الوطنی، عناصر شاخصی را هم تربیت کرد و نقش آموزشی داشت. به طوری که بعد از خودش، شاگردانش و مناطق مختلف جهان اسلام



عملاً ابزاری را که مورد استفاده قرار می‌داد، تریبون و قلم بود. چون مشی رهنمودی را انتخاب کرده بود و تصویری کرد که رسالتش رهنمود دادن و نقد دیگران است. لذا به تریبون و قلم اکتفا می‌کرد و از طریق سخنرانی یا نوشتن کتاب و انتشار نشریه سعی می‌کرد به جامعه وصل شود. این جریان هم به سرنوشت اسلاف خودش دچار شد یعنی جریان‌های قبل از خودش مثل خداپرستان سوسیالیست، جاما و بعد هم جنبش [مسلمانان مبارز]. در عین حال که نمود جمعی داشت، چون متکی به فرد بود، عملاً در سه مرحله تاریخی یک تجربه را تکرار کرد و نتوانست حضور مؤثری در صحنه داشته باشد.

■ ویژگی‌های مشترک جریان

روشنفکری غیر تحقیقی

در کل اگر به جریان غیر تحقیقی نگاه کنیم، ویژگی‌های عام مشترکی را می‌شود سراغ گرفت. این ویژگی‌ها بدین قرار است: فردی و غیرتشکیلاتی بودن، فرمانگرا بودن و اینکه تلقی کارشناسانه‌ای از شرایط و حضور در شرایط نداشتند و هیچ‌وقت به مهندسی نمی‌اندیشیدند. به رهنمود و رهنمود دادن و نقد کردن اکتفا می‌کردند و به همین علت نیز به ابزار تریبون و قلم متکی بودند و فاقد عنصر ساخت و تولید و طراحی بودند. به همین دلیل، کادری هم نداشتند و با توجه به آنچه عنوان شد، در تحولات هم نتوانستند تأثیر و بزه‌ای به جای نهند و نوعاً غیرپراتیک و فاقد قدرت عمل بودند. در شرایطی که دیگران عمل می‌کردند، عملاً این نوع جریان‌ها مجبور بودند که نظاره‌گر باشند و صرفاً به نقد و بررسی بنشینند.

سیر حرکت روشنفکری غیر تحقیقی بعد از انقلاب (۱۳۶۰-۱۳۵۸)

این سیری که آمدم تا مقطع ۶۰ است. از سال ۶۰ تا اکنون، می‌شود برای ادامه این جریان نوگرای غیر تحقیقی، مسیر دیگری را ترسیم کرد. به این مفهوم که در نقطه عطف سال ۶۰، این جریان سمت و سوی دیگری یافته، به مرحله جدیدی پامی‌گذارد



توجه به مشی‌ای که برگزیده بود، فاقد عناصر ساخت و تولید بود، چون به طور مشخص برخورد با وضع موجود را مدنظر قرار داده بود و حرکتش یک حرکت رهنمودی بود. لذا شاید ضرورتی نمی‌دید که به ساخت و تولید و طراحی فکر کند و بنا به طبیعت حرکتش و بنا به طبیعت و فضای دوره، مضمون حرکت او به هم‌زننده نظام ارزشی و وضع موجود بود. لذا زمانی که حرکت در چشم انداز خودش برهم‌زندگی و براندازی و از میان بردن نظم موجود را مدنظر قرار می‌دهد، به طور طبیعی از طراحی، ساخت و طرح سیستم فاصله می‌گیرد.

با این احوال، جریانی که ایجاد کرد، به لحاظ اجتماعی بسیار گسترده، بی‌ظن و بسیار فراتر از محدوده اجتماعی‌ای بود که مجاهدین تحت تأثیر قرار دادند. می‌شود گفت این محدوده به لحاظ فکری، اساسی‌ترین نقش را در فراهم آوردن زمینه‌های ذهنی انقلابی که منجر به بهمن ۵۷ شد، به وجود آورد.

■ ویژگی‌های حرکت جنبش مسلمانان مبارز

در ادامه جریان غیر تحقیقی که عنوان شد دکتر [شریعتی] در آن جریان قرار می‌گیرد، به یک جریان تشکیلاتی که جنبش مسلمانان مبارز است، برمی‌خوریم. این جریان هم به رغم اینکه یک نمایش جمعی داشت، اما یک حرکت جمعی غیر موفقی بود. حرکت جمعی‌ای بود با مضمون فردمحوری و این جریان که در یک هیئت جمعی ظهور و بروز می‌کرد، در حقیقت یک فرد بود. نتوانست نیروهایی را که در درونش یا پیرامونش حلقه زده بودند، حفظ کند. یعنی فاقد قدرت نگهدارندگی و از طرف دیگر، فاقد توان آموزشی بود. جدا از این ویژگی‌های دیگر این جریان که متأثر از ویژگی‌های فردمحوری این جریان بود، رهنمودی بودن حرکتش و تنزه طلبی بود. به این مفهوم که جریانی بود خاص شرایط باز، ریسکی را نمی‌پذیرفت و در مقاطع بحرانی، بحران پیدا می‌کرد. به خصوص در مقاطعی که ضرورت حرکت پراتیک وجود داشت، چون فاقد توان عملی بود نمی‌توانست در پروسه‌های پراتیک مشارکت داشته باشد.



امت یک جریان

صرفاً نقاد و

تحلیل‌گر بود. در

بزن نگاه پراتیک

فاقد قدرت

عمل بود. اما

به لحاظ ذهنی

تأثیر ویژه‌ای را

در دهه ۵۸ و ۶۰

گذاشت چرا که

تحلیل‌گر بود و

ملاط تحلیلی

مشخصی را در

آن دوره پخش

می‌کرد. به

لحاظ ذهنی

مؤثر بود ولی به

لحاظ عملی نه.



بودند که ذهنی بودند و همین باعث شد که هر دوی آن‌ها در شرایط محو شوند و بقایایی ازشان بجا نماند.

در کنار جریاناتی که از آن‌ها نام برده شد، منفردینی را هم ما سراغ داریم که این منفردین در دوره ۵۸ تا ۶۰ در مجلس حضور داشتند. به لحاظ فکری فراکسیون اقلیتی را در مجلس داشتند. تحلیلی را که قبل از ورود به مجلس یعنی هنگام کاندیداتوری داشتند این است که از تریبون مجلس بهره می‌گیریم، در قوه مقننه و تصویب قوانینی با مفهوم عدالت اجتماعی مؤثر خواهیم بود و از این مکان و تریبون برای برخورد با قشر یون و ارتجاع استفاده خواهیم کرد. اما عملاً این آرزوها یا انتظارات در خرداد سال ۶۰ تحقق پیدا نکرد. در خرداد ۶۰ با فضایی که به وجود آمد، عملاً آنچه مورد نظر این جریانات بود، اتفاق نیفتاد. در مسئله رأی به عدم کفایت بنی صدر نتوانستند جریانی ایجاد کنند و نتوانستند هویتی بروز دهند. در آن مقطع مرعوب فضا شدند و تبدیل به یک جریان صامت و ساکت شدند و گهگاه به همین گفتن نکات کلی در نطق‌های پیش از دستور اکتفا می‌کردند. عملاً نتوانستند به صورت جریان نقش پراتیک بر عهده بگیرند و تک عناصرشان هم جز استثنائاتی چند حتی در کمپسیون‌ها هم تحرک نداشتند. می‌شود گفت که بعد از سال ۶۰ در مجلس غیر مؤثر بودند و بودندشان یکی بود. در طول این مدت وزنی هم پیدا نکردند. غیر از یک مورد، بقیه‌شان با استفاده از



فرقان یک جریان مکانیستی بود، ترورهایش بدون توجیه و در حقیقت، ترورهایش مضمون مخالف‌کشی داشت و توجیه دیگری نداشت. مطهری را ترور کردند که در جریان روحانیت با شخصیتی با تفکر نو بود و تیپ فرهنگی شاخص جریان روحانیت بود.

و سرنوشت دیگری پیدا می‌کند. لذا می‌شود به لحاظ تاریخی تفکیک‌ش کرد به چهارده ساله ۶۰ به بعد، و قبل از ۶۰ که یک دوره دوساله‌ای را داریم، دوره ۵۸ تا ۶۰، جریاناتی که در این دوره شکل گرفتند، یا ۵۷ تا ۶۰ و جریان‌هایی که متأثر از تفکر نوگرای غیرتحقیقی شکل گرفتند بدین قرارند: یکی فرقان است، امت است، یا جنبش مسلمانان مبارز، کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی است، پس از آن آرمان [مستضعفین] است و بعد هم جریان خروش موحدین. جدا از این جریان‌ها که عنوان و نام تشکیلاتی داشتند، افراد و شاگردان مرحوم دکتر هم بودند؛ مانند پرویز خرسند، عباس فرحبخش و دیگران. به این جریانات که نگاهی بیندازیم و بررسی کنیم، به فرقان می‌رسیم.

فرقان یک جریان مکانیستی بود، ترورهایش بدون توجیه و بدون منطق بود و در حقیقت، ترورهایش مضمون مخالف‌کشی داشت و توجیه دیگری نداشت. مطهری را ترور کردند که در جریان روحانیت شخصیتی با تفکر نو بود و تیپ فرهنگی شاخص جریان روحانیت بود. هاشمی را ترور کردند که در آن مقطع، نماینده روحانیت مبارز بود، مفتاح را ترور کردند که او هم تقریباً کم‌ویش و ویژگی هاشمی را داشت. حاج مهدی عراقی ترور شد که بورژوازی هم پیوند با انقلاب بود و در سال‌های انقلاب و پیروزی انقلاب سهم داشت. هیچ کدام از ترورهایشان توجیه منطقی و انقلابی نداشت. [ترورها] فاقد توجیه بود. جدا از اینکه مکانیست بودند، یک جریان غارنشینی بودند، [به این معنی] که منزوی بودند و با جامعه ارتباطی نداشتند. خودشان در پبله خود به چیزهایی رسیده بودند و سعی می‌کردند به آن‌ها، بدون توجه به ظرفیت و نیاز جامعه، جامعه عمل پیوشانند و نیازی هم به جلب حمایت سایر اقشار نمی‌دیدند. در غار خود به چیزهایی رسیده بودند و مطابق آن عمل می‌کردند. سرنوشتی نیز که بدان دچار شدند تلاشی بود و فروپاشی، به نحوی که هیچ رگ و ریشه‌ای از آن‌ها باقی نماند.

جریان بعد کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی بود. فاقد یک سازمان کارایی بودند، بدون پشتوانه چپ می‌زدند. در نقطه عطف سال ۶۰ هم عملاً توان ایفای نقش نداشتند و در آن نقطه بحرانی راه حل گریز را پیش گرفتند و سرنوشت‌شان این بود که از صحنه بگریزند و در خارج از کشور هم نتوانستند به اسم ابلاغ ادامه حیات دهند.

از شاگردان دکتر که پرویز خرسند بود، نشریه سروش را داشت و عباس فرحبخش که از چهره‌های شاخص جامعه فرهنگی بود. این‌ها عناصری محفل‌گرا بودند و در شرایط پس از ۶۰ هم عملاً محو شدند و نتوانستند حضور پیدا کنند و منفردین هم به همین ترتیب.

امت هم که بدان اشاره کردیم یک جریان صرفاً نقاد و تحلیل‌گر بود. در بزنگاه پراتیک فاقد قدرت عمل بود. اما به لحاظ ذهنی تأثیر ویژه‌ای را در دهه ۵۸ و ۶۰ گذاشت چرا که تحلیل‌گر بود و ملاط تحلیلی مشخصی را در آن دوره پخش می‌کرد. به لحاظ ذهنی مؤثر بود ولی به لحاظ عملی نه. امت هم در نقطه عطف ۶۰ به بعد سرنوشتش انحلال بود و جاما هم که تا حالا تالی جریان امت بود، آن هم به همین ترتیب. بعد از ۶۰ محو شد و نتوانست در تحولات حضور داشته باشد و نقش به عهده گیرد.

آرمان و موحدین ممیزه‌هایی با جریان فرقان داشتند و برانداز نظامی نبودند و خط مکانیستی ترور را گزینش نکرده بودند. اما آن‌ها هم جریان‌هایی



توانستند شروع کنند و به راه‌های جدی‌تر و عمل‌های جدی‌تر نیندیشیدند، در مجموع در این ده سال اقداماتی که توسط این جریان صورت گرفت، همان ادامه جلساتی سالی دو بار بود، امضای جمعی مراسم ختم بود و ادامه همین برخوردهای فکری در محدوده نوگرا، یعنی عمده کردن بیش از حد شریعتی، سید جمال، تکرار سال به سال بحث‌های گذشته و ضمناً بسنده کردن به انتقاد کلی و عمومی، آن هم نه مستقیم که با طعنه و کنایه و غیر مستقیم. لذا نتیجه چنین حرکتی این شد که از شرایط عقب ماندند و نتوانستند نو شوند و تحول پیدا کنند. نکته بعد اینکه نتوانستند به نیازهای دوره پاسخ دهند، در مدار حرف و آرمان ماندند و عدم ایفای مسئولیت در حد ظرفیت‌شان از ویژگی‌های دیگری بود که می‌شود برای این جریان برشمرد.

اگر بخواهیم مجموعه عملکرد [سال‌های] ۵۸ تا ۷۳ را خلاصه کنیم، فشرده‌اش این است که در دوره ۵۸ تا ۶۰، توفیق و یژه‌ای نداشتند، جریان تشکیلاتی‌شان که مشخصاً امت بود، توانست نیرویش را حفظ کند، نیروی جدیدی هم نتوانست بسازد. از صحنه رفت و به لحاظ تشکیلاتی سرنوشت‌شان این بود. به لحاظ استراتژیک بحران داشتند و نتوانستند مسئله را حل کنند. دچار بحران استراتژیک شدند و نهایتاً این جریان پس از سال ۶۰ از شرایط حذف شدند. ۵۸ تا ۶۰ هم چنین ویژگی‌هایی داشته است. ۶۰ تا ۷۳ این جریانی که در پارلمان بود، نتوانست تأثیر ویژه‌ای در پارلمان بگذارد، اسیر شرایط شد و عملاً با اینکه حضور فیزیکی در پارلمان داشت، ولی حذف شده محسوب می‌شد و کارشناس نشدند. نوعاً جز یک نفرشان، نتوانستند به واقع گرای ناشی از پروسه‌های عملی اجرایی دستیابی پیدا کنند و نتوانستند تلفیقی بین آرمان و واقعیت‌ها برقرار کنند. از ورودشان در مجلس جمع‌بندی نداشتند و چون جمع‌بندی نداشتند، طبیعتاً چیزی هم منتقل نشد و به عنوان یک تجربه در خارج از پارلمان به کار بسته نشد. بعد از



**آقای گلزاده
غفوری بیش
از یک سال در
مجلس بود و
در سال ۶۰ پس
از مسائلی که
پیش آمد، مجلس
را تحریم کرد
و آمد بیرون.
او خودش
از حضور
یک‌ساله‌اش
جمع‌بندی
مکتوب عرضه
کرد و در
همان یک سال
حضورش هم
جمع‌بندی ارائه
کرد.**



واقعیتی که در کمیسیون‌ها و در مجلس با آن مواجه بودند، به لحاظ عملی نتوانستند خصلت کارشناسی پیدا کنند و چیزی به لحاظ کارشناسی به آن‌ها اضافه نشد و از این نظر هم از دوره چهار ساله مجلس عملاً نتوانستند استفاده ویژه‌ای کنند. (جز یک مورد) در پایان دوران که سال ۶۳ بود، جمع‌بندی‌ای از حضور چهار ساله‌شان در مجلس ارائه نکردند و بدون جمع‌بندی آمدند بیرون. نه جمع‌بندی شفاهی و نه جمع‌بندی مکتوب. در حالی که نمونه‌ای که وجود داشت، آقای گلزاده غفوری است که بیش از یک سال هم در مجلس بود و در سال ۶۰ پس از مسائلی که پیش آمد، مجلس را تحریم کرد و آمد بیرون. او خودش از حضور یک ساله‌اش جمع‌بندی مکتوب عرضه کرد و در همان یک سال حضورش هم جمع‌بندی ارائه کرد. در حالی که این‌ها از چهار سال حضورشان یا نتوانستند یا نخواستند که جمع‌بندی ارائه کنند.

مجلس که به سر رسید، یک دوره جدیدی را آغاز کردند. یعنی یک دهه را تقریباً پشت سر گذاشتند. دهه ۶۳ تا ۷۳ که بعد از اتمام دوره نمایندگی‌شان بود. در این حرکت جدید، ارتباطات غیر تشکیلاتی را با هم برقرار کردند. همان اقلیت بیرون تبدیل به یک جمع شد منتها بدون ارتباط تشکیلاتی. نخستین نمود جمعی‌شان، مجلس خرداد سال ۶۳ برای بزرگداشت شریعتی بود و بعد از آن هم برای آقای طالقانی [بزرگداشتی ترتیب دادند]. یعنی در سال دو بار محفل تشکیل می‌دادند و در این محافل، [اندیشه] نوگرایی و ویژگی‌های تاریخی آن را مطرح کردند که در ابتدای کار تازگی داشت. جدا از برقراری و برپایی محافل دو بار در سال، به لحاظ حضور در جامعه سیاسی، ارتباطات نسبتاً گسترده اما نامنظم و غیر تشکیلاتی را بین خودشان و با دیگران ایجاد کردند. اما به طور کلی از سال ۶۳ به بعد هم در محافل که سالی دو بار تکرار می‌شد، حرف‌ها تکراری بود. یعنی صرفاً به گفتن نقطه قوت‌های تاریخی جریان نوگرا بسنده می‌شد. چیز جدیدی عرضه نکردند و نتیجه اینکه یک نیروی متوسط غیر تحقیقی باقی ماندند و منشأ حرکت جدید و اندیشه جدید و راه بردن به مراحل تکاملی‌تر نشدند. یعنی در مرحله اول به سازمانی نو بسنده کردند: انجمن‌های اسلامی، انجمن اسلامی پزشکان و مهندسان و سایر اقشار که این سازمان [ها] یک نیاز تاریخی و مبتنی بر ضرورت تاریخی بود. در مرحله دوم، نهضت آزادی را ایجاد کردند. یک نیروی متوسط غیر تحقیقی در بستر نوگرا باقی ماندند و حرکت جدیدی را

سال ۶۳ حرف‌هایشان نو نشد و به تکرار مکررات بسنده کردند و به انتظارات طیف نسل انقلاب پاسخ جدی ندادند. به آرمان‌هایشان اکتفا کردند و سمت عمل نرفتند، فقط به عمده کردن جریان نوگرا خصوصاً مرحوم شریعتی و سید جمال، بسنده کردند و در تحولات تأثیری نداشتند. چند گروه و جریان دیگر بودند که می‌شود گفت عمل‌شان، تحلیل‌شان و محفل‌شان یک محفل بی‌محصول بود و به لحاظ روحی و روانی مرعوب دو جریان بودند: یکی جریان نظام حاکم و یکی هم جریان مجاهدین، به‌طوری که هر اقدام محدودی هم که می‌خواستند انجام دهند، زیر سایه نظام و سازمان و متأثر از آن‌ها بودند و بازتاب‌های برخورد آن‌ها را با خودشان محاسبه می‌کردند. مجموعاً کارنامه ناموفقی را ارائه دادند و تأثیری هم بر روی حرکت‌ها نداشتند. نه به پختگی دست پیدا کردند نه دینامیسم ویژه‌ای را بروز دادند و نه کار استراتژیکی کردند و نه با امکانات پیرامون خودشان برخورد فعالی کردند و از عنصر ساخت و پرورش به دور بودند.

■ سیر حرکت روشنفکری تحقیقی

یک سیر محدود و ناقصی را از [جریان] نوگرا تا به حال جلو آمدم. جریان نوگرا در فاز اول خود چهره‌های شاخصی مانند سید جمال، عبده، کواکبی، رشید رضا، علی عبدالرزاق و بعد هم اقبال را داشت. فاز اول حرکت این شخصیت‌ها را در برمی‌گرفت. در حرکت‌شان که اصلاح‌گراانه و خودباورانه بود، به سلف آدرس می‌دادند و به لحاظ این ویژگی‌ها کاملاً مثبت بود، اما حرکتی بود عموماً بی‌سازمان و به‌طور کلی هم از بالا به پایین نه بالعکس.



■ زنده‌یاد محمد نخشب

در فاز دوم که ۵۰ ساله اخیر در ایران را در برمی‌گیرد، به شریعت سنگلجی برخورد می‌کنیم. نه به این مفهوم که هم‌سنخ دیگر چهره‌های نوگراست، از این نظر که اندیشه‌های نویی داشت. شریعت سنگلجی با خرافه‌گرایی برخورد کرد، سعی کرد که اذهان را در چارچوب تفکر خود باز کند، مکانیسم حرکتش هم همین سخنرانی با استفاده از تریبون بود. حرکتش هم نوعاً یک حرکت محلی در سنگلج بود. سمپات‌ها نیز محلی بودند، مع‌هذا یک نقش موردی و محدودی داشت در برخورد با قشری‌نگری و خرافه‌گری.

بعد از او [محمد] نخشب را داریم، با نخشب عنصر عدالت‌طلبی و سوسیالیسم به [جریان] نوگرا وارد می‌شود و نوگرا به لحاظ اجتماعی هم [واجد ویژگی‌هایی می‌شود].

بعد از نخشب، به مهندس بازرگان برمی‌خوریم که فرد چندوجهی بود، با بازرگان عنصر علم به [جریان] نوگرا وارد شد، فردی بود به عنوان نماینده دانشگاه و نماینده جامعه علمی و با خودش عنصر علم را آورد. در حرکت خودش نخستین بار سازمانی ایجاد کرد. لذا جدا از علم، با بازرگان سازمان هم آمد. بازرگان دووجهی بود، هم سیاسی بود و هم مذهبی. ویژگی کارشناسی هم داشت. حضور کارشناسی‌اش هم در نهضت ملی شدن نفت تجلی پیدا کرد. در تشکیل و بنیان‌گذاری سازمان آب، بازرگان ایدئولوژی را علمی کرد. با راه‌طی شده، عشق و پرستش، ذره بی‌انتها و دل‌ودماغ، به‌طوری که با عشق و پرستش عملاً اصول ترمودینامیک را به ایدئولوژی وارد کرد و در مجموع یک عنصر تحول‌بخش ایدئولوژیک بود. می‌توان مهندس بازرگان را پدر ایدئولوژی نوین لقب داد. یک عنصر اجرایی هم بود. جدا از نقش اجرایی‌اش در ملی شدن سازمان آب، در انقلاب هم با قبول کردن ریاست دولت موقت، عملاً سمت اجرایی قبول کرد و با دیگران ممیزه‌هایی هم داشت. به‌رغم همه ضعف‌هایش، جسارتش و حضورش در



شریعت
سنگلجی با
خرافه‌گرایی
برخورد کرد،
سعی کرد
که اذهان را
در چارچوب
تفکر خود باز
کند، مکانیسم
حرکتش هم
همین سخنرانی
با استفاده از
تریبون بود.
حرکتش هم
نوعاً یک حرکت
محلی در سنگلج
بود. مع‌هذا یک
نقش موردی و
محدودی داشت
در برخورد با
قشری‌نگری و
خرافه‌گری.



سیرش تکاملی بود، از طالقانی و استاد شریعتی شروع شد و باز به خود طالقانی هم ختم شد. یعنی توقیفش هم در طالقانی بود و پس از طالقانی هیچ چیزی به لحاظ ایدئولوژیک و قرآنی به دستاوردهای ایدئولوژیک جریان نوگرا اضافه نشد. لذا می‌شود گفت که جریان تحقیقی در دهه ۵۰ متوقف شد و بعد از دهه پنجاه هیچ چیزی به آن اضافه نشد.

جریان غیرتحقیقی نیز از جریان‌سازی در جهان اسلام توسط سید [جمال] و پیامدهایش شروع شد، دارای دینامیسم خاص خودش بود و بازتاب‌های بسیار گسترده‌ای در جهان اسلام برجای گذاشت. در ایران هم شاخص این نوع جریان شریعتی بود، نیروها را آزاد کرد و در مجموع نقاط مثبتش برشمرده شد. شریعتی عنصر تکاملی پیشینان خود بود و مصلح متکامل‌تر از آن‌ها بود و حرکتش نیز تکاملی‌تر از آن‌ها بود. لذا جریان غیرتحقیقی هم در دهه ۵۰ و با شهادت شریعتی متوقف می‌شود و می‌توان گفت که به جریان غیرتحقیقی هم پس از شهادت شریعتی چیزی اضافه نشد. نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که ما

می‌توان مهندس
بازرگان را پدر
ایدئولوژی نوین
لقب داد. یک
عنصر اجرایی
هم بود. با
بازرگان، علم
و سازمان و
تحول علمی
ایدئولوژیک
و ایفای نقش
اجرایی به
[جریان] نوگرا
آمد.

صحنه و در معرض واقع شدنش. لذا این خصلت در معرض واقع شدنش باعث شد یک کارنامه اجرایی داشته باشد. در مجموع با بازرگان، علم و سازمان و تحول علمی ایدئولوژیک و ایفای نقش اجرایی به [جریان] نوگرا آمد.

بعد از بازرگان با مرحوم طالقانی مواجهیم. با طالقانی، تفکر مکتبی به [جریان] نوگرا وارد شد. اگرچه جریان پیشگام نوگرا، سید [جمال]، اقبال و عبده بازگشت به قرآن را توصیه کردند، طالقانی بازگشت به قرآن را در عمل انجام داد و قرآن را به صحنه آورد و حول به صحنه آوردن قرآن، کادرسازی و وسیع ایدئولوژیک هم انجام داد. شاخص‌ترین افرادی که در مسجد هدایت تربیت شدند، بعد از سازمان مجاهدین را تأسیس کردند. لذا با طالقانی، تفکر مکتبی و بازگشت به قرآن و عمق و انس قرآنی به [جریان] نوگرا وارد شد.

بعد از طالقانی به مجاهدین برمی‌خوریم. با مجاهدین، متدولوژی مبارزه، دانش مبارزه، سازمان، ایدئولوژی به مفهوم کلاسیک، استراتژی و مبارزه حرفه‌ای به [جریان] نوگرا وارد شد. در کنار این‌ها، مهر و کینه و عشق و نفرت هم به مبارزه و به جریان نوگرا وارد شد. جریان مجاهدین، جریان چندوجهی بود و به نیازهای تاریخی دوره پاسخ چندوجهی دادند. پاسخ ایدئولوژیک، استراتژیک و تشکیلاتی دادند؛ در یک فاز بالاتر از فاز بازرگان و می‌شود گفت که چه به لحاظ تشکیلاتی، چه ایدئولوژیک و چه مبارزه علمی، سیر تکاملی بازرگان بودند. مهم اینکه این‌ها عناصر طراز مکتب بودند، یعنی سعی می‌کردند طراز تحلیل‌شان عمل داشته باشند و تلفیقی بودند بین ارمان و عمل و ایده و تحقق. فردمحوری این جریان را می‌شود میوه جریان نوگرا - کامل‌ترین جریان میوه نوگرا تا مقطع خودش - محسوب کرد. محمد حنیف‌نژاد یک عنصر چندوجهی بود. تشکیلاتی، استراتژیست و ایدئولوگ و یک عنصر طراز تحلیلی و طراز مکتب بود. سعی می‌کرد که همه ارزش‌هایی را که به آن‌ها رسیده بود، در وجود خودش متجلی کند.

بعد از مجاهدین شریعتی است. با شریعتی عنصر شور و بیدارگری و ضدیت با ارتجاع به [جریان] نوگرا وارد شد و غرور مثبت و خودباوری به جامعه سیاسی ایران تزریق کرد و با خود کم‌بینی‌ها در قبال مارکسیسم تا حد زیادی برخورد کرد. شریعتی الگوها و ممیزه‌های مشخص ارزشی را با خود آورد. به علاوه، بر متدولوژی و ضرورت تأثیر متدولوژی هم تأکید می‌کرد و در عمل هم باز به سلف آدرس می‌داد و در پی نو کردن گذشته‌ها بود. آدرس شریعتی هم به صدر بود هم به سلف. مقصود از سلف فاز اول جریان نوگراست. آدرس شریعتی دووجهی بود. هم صدر اول و هم مقطع دوم.

لذا در کل اگر جریان نوگرا را به تحقیقی و غیرتحقیقی تقسیم کنیم، در جریان تحقیقی‌اش، علم و سوسیالیسم و ایدئولوژی و سازمان و جسارت در عمل و مبارزه مکتبی و دانش مبارزه و طراحی و استراتژی برگزیدن و عمل تراز و تحلیل و مبارزه حرفه‌ای و احساس به جامعه سیاسی ایران، عرضه شد و یک سیر تکاملی را هم طی کرد. از انجمن‌های اسلامی دهه بیست جلو آمد و به نهضت آزادی رسید و بعد از نهضت آزادی هم به مجاهدین رسید و در طول ۳۰ سال تکامل، جهش، تولید و سازندگی داشت تا اینکه در سال ۵۰ عملاً متوقف شد و بعد از ۵۰ نتیجه‌ای که می‌توانیم بگیریم این است که هیچ چیزی به جریان تحقیقی اضافه نشد، نه به لحاظ سازمانی و نه به لحاظ استراتژیک. به لحاظ ایدئولوژیک هم [جریان] نوگرای تحقیقی مسیری را که طی کرد،



جریان
غیرتحقیقی نیز
از جریان سازی
در جهان
اسلام توسط
سید [جمال]
و پیامدهایش
شروع شد،
دارای دینامیسم
خاص خودش
بود و بازتاب های
بسیار گسترده ای
در جهان اسلام
بر جای گذاشت.
در ایران هم
شاخص این نوع
جریان شریعتی
بود، نیروها را آزاد
کرد و در مجموع
نقاط مثبتش
برشمرده شد.
شریعتی عنصر
تکاملی پیشینیان
خود بود و مصلح
متکامل تر از آن ها
بود

هم در کار نخواهد بود. اگر که بخواهیم
کماکان در همان مدار خود باقی بمانیم،
ضرورتی ندارد که کار جدی استراتژیک،
تشکیلاتی و ایدئولوژیک کرد. اما اگر
بخواهیم از مدار غیرتحقیقی به تحقیقی نقل
مکان کنیم، الزامات خاص خودش را دارد.
■ ویژگی های جریان کنونی نوگرا

با اخذ نتیجه از ابتدا تا اینجا بحث، به
ویژگی های جریان کنونی نوگرا در حد
ضرورت می پردازیم. ویژگی هایی که با
اندک دقت می توان برای جریان کنونی نوگرا
که وارثین جریان تاریخی نوگرایی در ایران
هستند، برشمرد، [بدین قرار است]:

ویژگی اول گذشته گرایی تنوریک
است. به این مفهوم که روی دستاوردهای
تئوریک گذشتگان ایستاده و به طور
مشخص به دستاوردهای فاز اول نوگرا
و فاز دوم نوگرا بسنده کرده، به خصوص
دستاوردهای شریعتی و چیز نویی عرضه
نکرده است. چیز نویی بروز نداده و سعی
در نقد و پالایش و نوگرایی یا تقویت عناصر
مترقی و ارتقای عناصر از کارهایی که
در گذشته و قبل از خودش انجام شده،
نکرده و کماکان به تکرار دستاوردهای
گذشتگان بسنده کرده است. حضرت علی
در نهج البلاغه مضمونی دارد با این تعبیر که
«يُنَافِسُ فِيمَا يَكُونُ، وَ يُسَامِحُ فِيمَا يَبْقَى». .
یعنی به آنچه از میان می رود و موجود
نیست، مباحث می کنند و درباره آنچه
پایدار است، سهل انگارند و کار ویژه ای
انجام نمی دهند. این بیان حال جریان
کنونی نوگرایی است. به طور کلی می شود
گفت که خصلت جامعه ایران و خصلت
جامعه سیاسی ایران هم همین است. ایران
همیشه یک کشور تشکیل سرمایه بوده نه
کشور زایش و گردش سرمایه. به این مفهوم
که هر فرد یا جریانی که یک سرمایه اولیه ای
تشکیل می دهد، تا زمان حیات خودش از
آن سرمایه استفاده می کند و بهره می گیرد و
می خورد، بدون اینکه تحولی، نوآوری ای و
چیز جدیدی را مضاف بر سرمایه اولیه خلق
کند، این در همه حوزه ها در جامعه ایران

به عنوان وارثین جریان نوگرا، در هیچ کدام از این دو مسیر، نه تحقیقی اش و نه
غیرتحقیقی اش، هیچ چیزی اضافه نکردیم. لذا ما به عنوان وارثین این جریان
که دستاوردی نداشتیم، نوگرایی دینی به ما نسبت ندارد. برخلاف سیری که تا
دهه ۵۰ جلو آمدیم. [جریان] نوگرا مرهون اشخاص و جریان هایی است که
از آن ها اسم بردیم. اما جریانی که اکنون وارث نوگراست، به هیچ وجه چیزی
اضافه نکرده و لذا نوگرایی دینی به او نسبت ندارد.
دوراهی های پیش روی جریان نوگرا

نتیجه تا اینجا بحث این است که نه در حوزه تحقیقی و نه غیرتحقیقی،
وارثین چیزی اضافه نکردند و پاسخی که درمی آید این است که ما اولاً بر
سریک دوراهی قرار گرفتیم. دوراهی این است که می خواهیم تکامل بخش
باشیم یا نه؟ اگر می خواهیم تکامل بخش باشیم، شعار ما باید عملاً پیش
به سوی دستاورد و تعمیق و ادامه مسیر تکاملی [جریان] نوگرا باشد. این
یک نتیجه کلی.

نتیجه دیگر این است که ما بر سریک دوراهی انتخاب قرار گرفته ایم. به
این مفهوم که آیا می خواهیم کماکان به عنوان یک نیروی غیرتحقیقی حضور
داشته باشیم و حرکت کنیم، یا به عنوان یک نیروی تحقیقی؟ به این مفهوم که
می خواهیم به نقد و رهنمود دادن و طرح مباحث نظری بسنده کنیم و باز در
قلمروی مثلاً فرهنگی ایفای نقش کرده و نقش مصلح و ناصح را ایفا کنیم
و نقاد و رهنموددهنده باشیم یا اینکه می خواهیم در مسیر تحقیقی به آنچه
معتقدیم تحقق ببخشیم، عمل تراز تحلیل داشته باشیم و مسئله حل کنیم؟
باید به این [پرسش] و قرار گرفتن بر سر این دوراهی پاسخ تاریخی داد. اگر
که پاسخ کماکان حضور در قلمرو و محدوده و عرصه غیرتحقیقی باشد،
تشکیلات و کادرسازی و استراتژی ضرورتی ندارد. کار، فردی می شود و کار
جمعی هم نمی شود کرد. کماکان متکی به قلم و تریبون و مجله و فصلنامه و
سخنرانی و محفل [خواهیم بود] و خیلی هم نیازی به انرژی و صرف وقت
نیست. نیازی به تمرکز و برخورد حرفه ای هم ندارد. تقید تشکیلاتی و ویژه ای



با دیگران است، لذا تصمیم‌گیری برایش خیلی تقیل است. نمونه اینکه در ۱۴-۱۵ سال گذشته حتی برای انتشار یک بیانیه مشترک هم توافقی نداشته و نتوانسته‌اند که به تفاهمی حتی با یکدیگر برسند، چه برسد با خارج از خودشان.

ویژگی بعدی، محفل‌گرایی و تشکیلات‌گریزی‌اش است. در پارلمان، با خود و خارج از خود برخورد تشکیلاتی نداشته‌اند. یک خط واحدی را در کمیسیون‌های مختلف [به‌پیش] نمی‌بردند و نمی‌توانستند خط واحدی ایفا کنند. نمی‌توانستند فضا سازی کنند. نتوانستند اقلیت پرتحرکی شوند. از تضادها و شکاف‌های جناح‌های دیگر نتوانستند استفاده کنند. به دلیل آن روحیه تشکیلات‌گریزی‌شان، بیرون از پارلمان هم عموماً یک محفل بی‌محصولی داشتند. ارتباطات تشکیلاتی در درون و بیرون از خودشان نداشتند. حداقل تقسیم کارهایی را که می‌توانستند انجام دهند، نادیده گرفتند

طالقانی بازگشت به قرآن را در عمل انجام داد و قرآن را به صحنه آورد و حول به صحنه آوردن قرآن، کادر سازی وسیع ایدئولوژیکی هم انجام داد. شاخص‌ترین افرادی که در مسجد هدایت تربیت شدند، بعداً سازمان مجاهدین را تأسیس کردند. لذا با طالقانی، تفکر مکتبی و بازگشت به قرآن و عمق و انس قرآنی به جریان‌انگرا وارد شد.

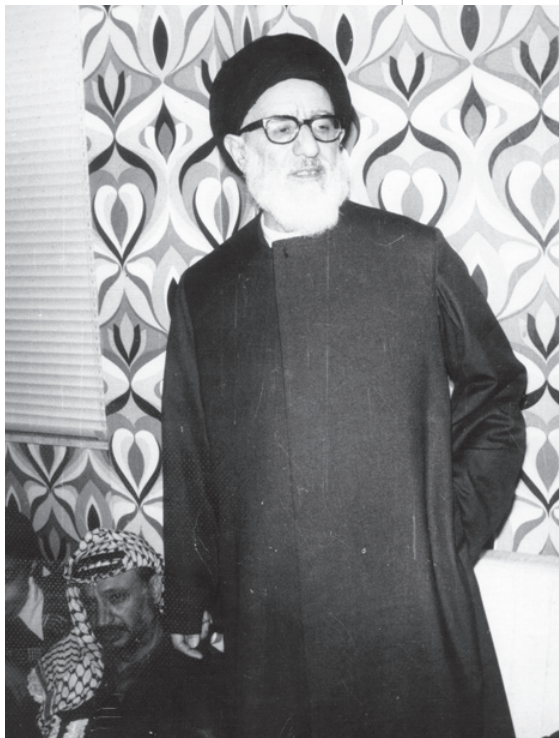
دیده می‌شود. در حوزه‌های فکری، هنر، ادبیات، ورزش، اقتصاد و... یک سرمایه اولیه‌ای تشکیل می‌شود و تا آخر عمر آن جریان از این سرمایه استفاده می‌کند. گردش و زایش سرمایه در کار نیست و این خصلت را به‌طور مشخص جریان نوگرایی هم داراست و مبتلا به این بیماری تاریخی است. لذا ویژگی اول گذشته‌گرایی تئوریکش است.

ویژگی دوم، مطلق‌گرایی ایدئولوژیک است. یعنی حصارهای ایدئولوژیکی که برای خودش ساخته مانع از تحرک، تحول و نو شدنش است و مانع از این است که به یک ایدئولوژی راهگشا دست پیدا کند. یعنی مشخصاً در کلیشه‌ها و قالب‌های ایدئولوژیک گذشته که متعلق به دوره گذشته هم بوده، ایستاده و قدمی جلوتر نگذاشته [است]. یکی از موانع تاریخی حرکتش همین مطلق‌گرایی ایدئولوژیک است و توتمی است که از دستاوردهای ایدئولوژیک قبل از خودش ساخته و مقدسش کرده و از اینکه خدشه‌ای به این توتم ایدئولوژیکش وارد شود، می‌هراسد.

ویژگی سوم، آرمان‌گرایی و آرزوگرایی‌اش است. این آرمان‌گرایی باعث می‌شود نتواند به سمت تحقق برود، در مدار آرمانش بماند و نتواند تلفیقی بین آرمان و عمل برقرار کند. امام صادق تعبیر خیلی پر معنا و پر جوهری دارد که «خدا زبان را برای گشودن و دست را برای بستن نیافریده، بلکه باید این دو عضو با هم گشاده و با هم بسته شوند.» این تعبیر را اگر در صحنه عمل بیاوریم و معنی کنیم، به این مفهوم است که تلفیقی میان ایده و عمل، یا ذهن و عین باید برقرار شود. از آنجایی که جریان موجود نوگرا، جریان آرمان‌گرای صرف است، باعث می‌شود که نتواند این تلفیق را انجام دهد. حداقل تا کنون نتوانسته انجام دهد و این موجب می‌شود که به سمت واقع‌گرا کردن تئوری‌هایش نرود، تضادها را عملاً لمس نکند، اصطکاک‌های نداشته باشد و عملاً به پروسه آزمون و خطا و نو شدن ناشی از این پروسه در این حداقل ۱۷ سال گذشته بی‌توجهی نشان دهد. نه تجربه عملی داشته، نه ساخت و طراحی داشته و آرمان‌گرایی‌اش باعث شده که هیچ‌وقت به عنصر تولید فکر نکند، بها ندهد، عمل تراز تحلیل نداشته باشد و به ساختن [نهادهای] برای ایده‌ها و نظراتش نیندیشد و ارزشی قائل نشود.

در کنار آرمان‌گرایی و آرزوگرایی، ویژگی دیگری که می‌توان برشمرد اما به آن خیلی استقلال نداد، تنزه‌طلبی این جریان کنونی است. یعنی سعی کرده که همیشه خودش را از همه چیز منزله‌دارد. به قول سارتر، دست‌هایش را آلوده نکند و در محفل و پیله خودش بماند و با خارج از خود ارتباط برقرار نکند. با خارج از خودش پیوندی نخورد. این تنزه‌طلبی ناشی از این فکر است که اساساً اعتقادی به انعطاف در عمل ندارد و به‌طور طبیعی چون اعتقادی به انعطاف ندارد و همیشه تنزه‌طلبی کرده، هیچ‌گاه اشتباه استراتژیکی را هم مرتکب نمی‌شود. برخلاف جریان تحقیقی که چون دنبال محقق کردن ایده‌هایش بوده، به‌طور طبیعی اشتباه استراتژیک نیز دارد. اما این جریان چون کاری انجام نداده، به‌طور طبیعی از اشتباه استراتژیک هم به دور است و اشتباه و ویژه‌ای را به‌طور طبیعی بروز نداده است.

ویژگی بعدی [جریان نوگرایی غیرتحقیقی]، تقیل بودن تصمیم‌گیری است. این ویژگی نیز متأثر از همان ویژگی‌های قبلی است که ذکر شد. چون فاقد عناصری مانند تساهل عمومی، انعطاف‌پذیری و آمادگی عمل برای وحدت



و اساساً جریان در مجموع پراتیکی نبودند.

ویژگی دیگر، ماندن در بحث‌های نظری است. به طوری که در این ۱۵ سال گذشته، خروارها بحث نظری در محافل و مجالس انجام دادند بدون اینکه در کنار این بحث‌های متراکم نظری، کمترین مسئله‌ای را حل کرده باشند. باز به قول علی (ع) «فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌ وَمِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌ» (در گفتار بر خود بیالده و به کردار از همه کمتر باشد). یعنی در گفتار و حرف زدن چاه بکند اما در عمل قلیل اند. یعنی چیز و یژه‌ای بروز نمی‌دهند.

با توجه به ویژگی‌هایی که از آن‌ها صحبت شد، طبیعتاً برای اثرگذاری بر تحولات، فاقد توانند. لذا همیشه این جریان تماشاگر و مفسر و منتقد بدون عمل بوده و این خصلت نقادی و رهنمود دادن صرف است که به دور از حداقل‌های عملی بوده و باعث شده که به لحاظ عملی عقیم باشد. این جریان خصلت‌های باروری‌اش را از دست داده به طوری که در این ۱۷ سال گذشته در هیچ کدام از روندها تأثیر و یژه‌ای نداشته، مؤثر و سازنده هم نبوده است.

جدا از این‌ها، پایگاهی را هم در هیچ کجا کسب نکرده است. نه در دانشگاه [پایگاه دارد]، نه با مردم پیوند خورده و نقطه نظرات خودش را هم نتوانسته اجتماعی کند.

ویژگی بعدی که می‌توان آن را نیز در دل همین ویژگی جای داد، عدم تناسب با توان تأثیرگذاری بر تحولات است. فاقد خصلت تربیت و پرورش و ساخت بوده و فرد یا کادری را نتوانسته بسازد. به رغم اینکه طیف نسبتاً وسیعی را در پیرامون خودش داشته و به رغم اینکه آن طیف و مراجعین، همه برای ساخت



■ شهید محمد حنیف نژاد



با مجاهدین،
متدولوژی
مبارزه، دانش
مبارزه، سازمان،
ایدئولوژی
به مفهوم
کلاسیک،
استراتژی و
مبارزه حرفه‌ای
به [جریان] نوگرا
وارد شد. در کنار
این‌ها، مهر و کینه
و عشق و نفرت
هم به مبارزه و
به جریان نوگرا
وارد شد. جریان
مجاهدین، جریان
چندوجهی بود
و به نیازهای
تاریخی دوره
پاسخ چندوجهی
دادند.

و ارتباطات تشکیلاتی برقرار کردن، آماده و نیازمند بودند، اما این جریان نتوانسته از آن نیازها و ظرفیت‌ها استفاده کند و حداقل‌هایی را بسازد.

ویژگی آخرش نیز این است که به لحاظ روحی و روانی مرعوب بود. در طول این ۱۷ سال، روحیه پابینی داشته و چون به اصطکاک و درگیری با تضادهای خارج از خودش بهانه نمی‌داده، مرتباً هم در تصمیم‌گیری‌هایش و هم در اعلام مواضعش از نظام حاکم و جریان مجاهدین، متأثر و همیشه دچار هراس بوده است. به این خاطر که حفظ خود برایش اصل بوده، بهای زیاد از حدی به حفظ خود می‌داده و همیشه از آینده و بقای خودش و همین‌طور از مارک (برچسب) خوردن، هراس داشته است.

نتایج کلیدی از بحث
با توجه به سیری که جلو آمدیم و ویژگی‌هایی که برشمردیم، بعد آن نتیجه کلی هم - که بر آن دوراهی ذکر شد - گرفتیم، در مجموع به نکات کلیدی و اساسی [می‌رسیم] که یک به یک برشمرده می‌شود و باید [به آن‌ها] توجه و یژه‌ای کرد.

■ اول. انتخاب ما در این مرحله که مرحله‌ای جدید است، یک انتخاب تاریخی است و این انتخاب تاریخی است که از این به بعد، تکلیف جریان نوگرا - یعنی بقایش، هویتش، مسیر تکاملی‌اش و مسئولیت تاریخی‌اش - را روشن می‌کند.

■ دوم. اینکه تنها به اتکای میراث گذشتگان نمی‌شود به صحنه آمد و حرف نو، ایده نو و طرح نو، از ضرورت تاریخی برخوردارند.

■ سوم. اینکه با دستمایه‌های دهه‌های چهل و پنجاه و قالب‌های فکری و سازمانی خاص آن دوره، نمی‌شود حضوری جدی و کارآمد در شرایط جدید داشت. به اعتباری، نمی‌شود بر مدار نهضت و بازرگان و مجاهدین دهه چهل توقف کرد. آدرسی که فاز اول [جریان] نوگرا می‌داد، رجوع به صدر اسلام بود و به همین اعتبار سلف و حرکت سلفیه نام گرفت. شریعتی نیز هم به



وارد شود، با قالب‌های خودساخته خود برخورد کند.

[جریان نوگرا می‌تواند] مشابه همان برخوردی که در اروپای قرن نوزدهم شکل گرفت، چارچوب‌هایش را بشکند و متناسب با نیازهای روز، چارچوب‌های جدید عرضه کند. لذا این فرصت، فرصت مغتنمی است اگر که [جریان نوگرا] بخواهد این کار صورت گیرد. اگر نه که در همان حیطه پندارگرایانه خودش باقی می‌ماند. لذا ضروری است که با یک پتک خودی و یا غرور و جسارت و صداقت، قالب‌شکنی صورت گیرد.

■ ششم. از عناصر مترقی و کارآ و امکان‌آفرین گذشته نوگرا-اعم از جریان غیرتحقیقی و به‌خصوص جریان تحقیقی- در حوزه‌های مختلف ایدئولوژیک، استراتژیک، تشکیلاتی، متدولوژی و... استفاده شود. از این عناصر مترقی و کارآ که زیاد هم هستند، می‌توان در مسیر تولید و نوآوری و تحول و تجهیز به الزامات روز، استفاده کرد. چون به هر حال هر جریانی یک تاریخچه و پیشینه‌ای دارد و آن تاریخچه و پیشینه هم عناصر مترقی دارد که زمان و مکان نمی‌شناسد و همیشه قابل استفاده

جریان اولیه
سوسیالیسم،
سوسیالیسم
تخیلی یا
موعظه‌گرایا
پندارگرا و خیالی
گفته می‌شود. از
این جریان، فقط
یک نمونه رابرت
آون (Robert
Owen)
بود
که نهضت
تعاونی‌ها را راه
انداخت

صدر و هم به سلف ارجاع می‌داد. در حقیقت آدرس شریعتی دوگانه بود، صدر اسلام و سلفیه. [جریان] نوگرایی موجود هم به سلفیه و شریعتی آدرس می‌دهد. دیگر چیز جدیدی بعد از شریعتی ایجاد نشده است. این مضمون یک مضمون نوعاً عقب‌مانده و غیرتاریخی است و یک نوع راحت‌طلبی و رفع مسئولیتی درش موج می‌زند در حالی که باید خود این دوره را باور کرد و با یک اعتماد به نفس، حرف جدید و طرح جدید و استراتژی جدیدی با قالب‌های تشکیلاتی خاص خودش به وجود آورد.

■ چهارم. انتخاب مسیر تحقیقی به مفهوم ادامه مسیر بازرگان و مجاهدین نیست بلکه علاوه بر آن، ویژگی‌های امروزی خودش را هم باید داشته باشد یعنی دارا بودن خصلت مولد و نوآوری و خلاقیت، در دل مسیر تحقیقی جدید نهفته است.

■ پنجم. این زمانی که ما در آن به سر می‌بریم، بهترین فرصت است و می‌تواند به مثابه نقطه عطفی برای قالب‌شکنی و رهایی از بندها و علقه‌های بازدارنده، رهایی از کلیشه‌ها، قالب‌ها، تئوری‌های غیرکارآمد، عواطف دست و پاگیر، گذشته‌گرایی و شیوه‌های پندارگرایانه مبارزاتی، تلقی شود. اکنون می‌توان در این نقطه عطف، از مواردی که ذکر شد، رهایی یافت و به مضامین نویی تمسک جست.

شرایطی که ما در آن به سر می‌بریم، با آنچه در اروپای قرن نوزدهم رخ داد، مشابهت تاریخی دارد. در آن دوره و بعد از تحولات سریع صنعتی و موج دوم انقلاب صنعتی متأثر از مناسبات اجتماعی دوره و استثمار سایر طبقات بخصوص طبقه کارگر توسط طبقه کارفرما و مدیران و کارآفرینان و سرمایه‌داری، جریان اولیه سوسیالیسم به وجود آمد. به جریان اولیه سوسیالیسم، سوسیالیسم تخیلی یا موعظه‌گرایا پندارگرا و خیالی گفته می‌شود. به این مفهوم که راه‌حل‌هایی که ارائه می‌داد، راه‌حل‌های پندارگرایانه و پندگرایانه و موعظه‌گرا بود و نوعاً جریان احساسی بودند بدون اینکه بتوانند راه‌حل‌های عملی ارائه دهند. از این جریان، فقط یک نمونه رابرت آون (Robert Owen) بود که نهضت تعاونی‌ها را راه‌انداخت و الگوی اچ‌تی‌ال را عرضه کرد و ایده‌اش به عمل انجامید. یکی هم تفکر سیسموندی بود که در آن دوره به سندیکالیسم منجر شد. بقیه سوسیالیست‌های تخیلی بودند. جناحی از این سوسیالیست‌های تخیلی جناح آنارشیزست بودند در رأس‌شان پرودون بود. پرودون در آن دوره کتاب فلسفه فقر را نوشت و پس از آن بود که جریان سوسیالیسم علمی را مارکس بنیان نهاد. وجه ممیزه مارکس این بود که علمی فکر می‌کرد و راه‌حل‌های علمی داشت. برخوردی که در آن مقطع مارکس با پرودون کرد، یک برخورد کاملاً جدی و قالب‌شکنانه بود. او در پاسخ به کتاب فلسفه فقر پرودون، کتاب فقر فلسفه را عرضه کرد و مضمون کتاب هم این بود که پرودون اساساً نفهمیده فقر و فلسفه چیست. لذا فقر فلسفه مارکس، برخورد تاریخی با فلسفه فقر پرودون بود که یک تصور خیالی از فقر داشت. اکنون نیز لازم است شبیه برخوردی که مارکس با پرودون داشت، خود [جریان] نوگرا با وضعیت خودش انجام دهد. مارکس یک جمع‌بندی تاریخی‌ای عرضه کرد، ارائه طریق داد، مبارزه را علمی کرد و دانش مبارزه را هم متناسب با آن ارائه داد. اکنون نیز ضرورت دارد که خود [جریان] نوگرا از درون خودش، بدون اینکه ضربه بیرونی شکننده‌ای به آن

است. جریان نوگرا هم از این نوع عناصر زیاد دارد و باید آن‌ها را شناسایی کرد، برگرفت و استفاده کرد. به این ترتیب، هم حریم و حرمت بزرگان، پیشینیان، شخصیت‌ها و اسطوره‌ها حفظ می‌شود و هم اینکه قاعده تکامل رعایت می‌شود. اگر این گونه عمل شود و مفهوم واقعی تکامل هم همین است، به بزرگان و شخصیت‌های مورد احترام جریان نوگرا هم ادای دین شده و هم ایفای مسئولیت صورت گرفته است. یعنی هم از آن‌ها استفاده شده و هم آن‌ها و دستاوردهایشان را ارتقا داده‌ایم.

■ نکته بعدی که مکمل همین بحث است، این است که بزرگان و پیشینیان - اعم از اشخاص یا جریان‌ها - به نیازهای دوره خودشان پاسخ دادند و محصولات نویی عرضه کردند. یعنی کار را در مرحله خودشان با حداکثر ظرفیتی که داشتند، تمام کردند. هم جریان تحقیقی و هم غیرتحقیقی بروز دادند، یعنی حرجی بر بزرگان، طالبانی، مجاهدین و شریعتی وارد نیست. کسی نمی‌تواند بگوید این کار را می‌توانستند بکنند و نکردند، در حد ظرفیت‌های خودشان در آن دوره، [کار کردند]. اکنون، بر ماست که به نیاز دوره خودمان پاسخ دهیم و محصول نویی عرضه کنیم و مشابه آن‌ها عمل کنیم. آن‌ها در آن دوره نوگرا بودند و ما اگر بخواهیم ادامه آن‌ها باشیم، باید حرف نویی بزنیم. نوگرایی به ادعا نیست، به عرضه محصول است. «أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» (بقره: ۱۳۴) یعنی پیشینیان همه درگذشتند و همانی را دارند که عرضه کردند، کسب کردند و عرضه کردند. اکنون نیز ماییم، ما هم همان را داریم و دارا خواهیم بود که کسب و عرضه می‌کنیم.

■ نکته بعدی این است که این فازی که ما در آن به سر می‌بریم، با فاز اول و دوم نوگرا کیفیت متفاوتی دارد. اکنون که ما تقریباً در فاز سوم قرار داریم، جهان به سرعت متحول شده، ایران به سرعت متحول شده و دارد می‌شود،

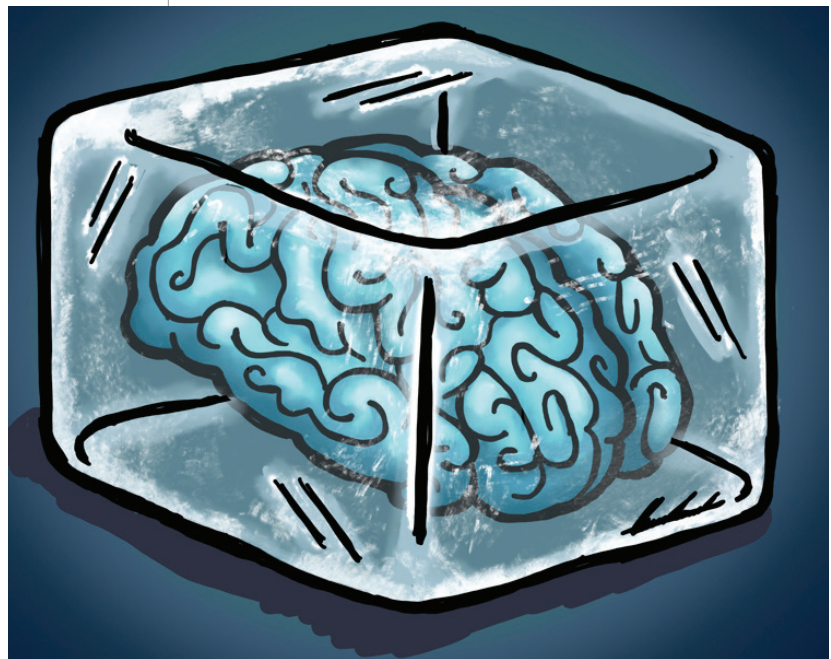
■ ■ ■
با دستمایه‌های
دهه‌های چهل
و پنجاه و
قالب‌های فکری
و سازمانی
خاص آن دوره،
نمی‌شود
حضور
جدی و کارآمد
در شرایط
جدید داشت.
به اعتباری،
نمی‌شود بر
مدار نهضت
و بزرگان و
مجاهدین دهه
چهل توقف کرد

انقلابی به وجود آمده که در دوره آن‌ها نبود، آثاری این انقلاب بر جای گذاشته، کیفیت‌هایی بروز کردند که کارآیی‌هایی دارند، لذا کیفیت بیدارگری و انظار هم با گذشته متفاوت شده است و دیگر آن مکانیسم‌ها در این دوره کفایت نمی‌کند. در این دوره، باید به این خوب فکر کرد و برایش راه حل آورد.

■ نکته بعدی این است که بر ایدئولوژی غیرتحقیقی، نمی‌شود تشکیلاتی استوار کرد. تجارب مختلفی وجود داشت. جریان‌هایی که سعی کردند بر دستگاه فکری شریعتی تشکیلاتی سوار کنند یا ایدئولوژی شریعتی و دستگاه فکری را فنداسیون یک تشکیلات قرار دهند، موفق نشدند. نه فرقان، نه آرمان [مستضعفین] و نه خروش موحدین و نه [کانون] ابلاغ اندیشه‌های شریعتی. [این‌ها] چهار جریان تشکیلاتی و شبه تشکیلاتی بودند که این سعی را کردند [اما] توفیق پیدا نکردند. جریان امت هم به همین ترتیب. ایدئولوژی‌ای که امت داشت و ادعا می‌کرد، فاقد بنیان‌هایی بود که بتوان بر آن تشکیلاتی سوار کرد. لذا هم تجارب چهارگانه تشکیلاتی و شبه تشکیلاتی که سعی کردند بر دستگاه فکری شریعتی، تشکیلاتی سوار کنند و هم تجربه امت، حاکی از این بود که بر ایدئولوژی‌های غیرتحقیقی نمی‌شود تشکیلاتی سوار کرد. این هم نکته جدی است که باید در نظر گرفت.

■ نکته بعدی این است که تشکیلات مورد نیاز این مرحله خاص مدنظر است، لذا نمی‌شود به مدل‌های تشکیلاتی دهه چهل و پنجاه تکیه کرد. ضمن اینکه از قوانین و ساخت‌های کارآیی آن‌ها می‌توان استفاده کرد.

■ نکته دیگر اینکه این دوران، دوران عمل است نه ادعا. دوران ادعا در جهان به سر آمده و طبیعتاً اینجا هم باید به سر بیاید. به قول علی (ع) همه آرمان‌هایی که اصولی باشند، باید در ارکان و اندام‌ها ظاهر شوند یعنی وجهه عملی پیدا کنند. این است که





نکته بعد این است که جهش از اینجا به آنجا، ناگهانی، مکانیکی و صوری نیست. اگر که جهش مکانیکی باشد، شکننده و ناپایدار خواهد بود. لذا اصالت با جهش است که بعد از این دوران آمادگی و گذار صورت می‌گیرد. این اصل موتاسیون هم که از اصول تضاد است، جهش را ناگهانی نمی‌بیند. یعنی باید به موتاسیونی اعتقاد داشت که قانون‌مند باشد، نه به یک باره تغییر پیدا کردن که امکان‌پذیر نیست.

در مجموع آنچه این گذارها می‌طلبند، برای اینکه آن گذار منطقی طی شود و به سلامت از دوران گذار عبور کنیم، باید به چند نکته توجه کرد. یکی تفکر متمرکز یا متمرکز کردن فکر است، یکی حاشیه‌ای تلقی کردن همه امور فرعی و حذف تدریجی امور فرعی و تخصیص وقت اصلی به کار اصلی، [که] این تقریباً همان مفهوم کار حرفه‌ای را می‌دهد.

بعدی نظم و پیگیری و مسئولیت‌پذیری است که مجموعاً همان برخورد تشکیلاتی را معنی می‌دهد. ضرورت بعدی این است که نقد و جمع‌بندی و ارائه جمع‌بندی اصل است و باید به آن بهای خاص خودش را داد.

نکته بعدی یقین است، یعنی بدون یقین و ایمان، دیگر نمی‌شود کاری از پیش برد. در این گذار به یقین، باید به جسارت و اراده و این مضامین تأسی کرد. ■

■ ■ ■
نوگرایی به ادعا نیست، به عرضه محصول است. «أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» (بقره: ۱۳۴)
یعنی پیشینیان همه در گذشتند و همانی را دارند که عرضه کردند، کسب کردند و عرضه کردند. اکنون نیز ماییم، ما هم همان را داریم و دارا خواهیم بود که کسب و عرضه می‌کنیم.

عمل تراز و تحلیل در این دوره اصل است و کسی که این اصل را نپذیرد، به این مفهوم خواهد بود که به اصل بقای خود و استمرار هویت خودش نمی‌اندیشد.

■ نکته آخر این است که این شرایط جدید نیاز به آمادگی‌های روحی و روانی خاص خود دارد، یعنی باید از آن فضای ارباب دوسویه (از نظام و از مجاهدین) که از آن سخن رفت، رها شود. با جسارت به باج دادن روحی، روانی و فکری پایان دهد و بی‌هراس از مارک خوردن، به حرکت جدی و جدیدی فکر کند و بیندیشد. این می‌طلبد که آمادگی روحی و روانی بالا و کارایی مورد استفاده قرار بگیرد.

■ گذارها و نقل مکان‌های تاریخی جریان نوگرا

با اتکا و استعانت از آنچه تا الان عنوان شد، ما یا نوعاً [جریان] نوگرایی موجود در مرحله‌ای قرار دارد که باید نقل مکان‌های تاریخی صورت دهد. به این مفهوم که از وضع موجودش - با مضمون مسیر غیرتحقیقی و آرمانی - باید گذر کند و به مسیر تحقیقی [گام نهد].

- باید از آرزوگرایی به سمت واقع‌گرایی عبور کند. از ایده باید به سمت عمل گذر کند و از تفسیر به تغییر. مارکس جمله پیامبرگونه‌ای دارد که عنوان می‌کند تفسیر جهان کافی نیست و در تغییر وضع آن باید مشارکت نمود. این مضمون باید برای گذار از تفسیر به مشارکت در تغییر الگو قرار بگیرد.
- گذار دیگر از گذشته‌گرایی و گذشتگان، به حال و خود تواناست. یعنی گذشتگان هر کاری که توانستند مجدانه انجام دادند. اما باید به حال و به خود توانا برگردیم و خود را باور کنیم.
- گذار دیگر از محفل به تشکیلات و از بی‌محصولی به محصول است.
- گذار دیگر از پراکنده کاری به تمرکز، از انفرادگرایی به همگرایی و کار جمعی و بالاخره از کارهای متنوع و چندگانه، از کارهای موردی و مقطعی به کار استراتژیک است.

باید بپذیریم که هم‌زمان، پیچ قضیه در این است که هم‌زمان باید نقل مکان از وضع موجود به وضع جدید را صورت بدهیم. لذا این گذارها قواعد خاص خودش را دارد. نقل مکان چندوجهی، بسیار پیچیده‌تر و مهم‌تر از نقل مکان تک‌وجهی است. لذا دقت و ظرافت خاص خودش را طلب می‌کند. این پروسه گذار، یک پروسه جدی است، بدون شوخی، بدون مماشات و نیازمند پیگیری و نظم و ایمان خاص خودش.

نکته بعدی این است که همچنان که در طبیعت، اصل عبور از دوران گذار اصل قابل توجهی است، اینجا هم همین‌طور است. یعنی در طبیعت، خاصه در ارتباط انسان با خود، انسان مرحله به مرحله مراحل بیولوژیک رشدش را طی می‌کند. ما باید به این قاعده توجه داشته باشیم. یعنی باید توجه داشته باشیم که ما هم باید از این گذارها عبور کنیم و در عبور و این گذارهاست که برای حضور در آینده، آمادگی جدی کسب می‌کنیم. از این دوره گذار، نمی‌شود عبور نکرد و در شرایط جدید، کاملاً آماده و حاضر شد. آن اصلی که در طبیعت و در قلمرو بیولوژیک ملحوظ و مستتر است، یک قاعده و قانون است. اینجا هم همین‌طور است، یعنی اگر ما مرحله گذار را طی نکنیم، نمی‌توانیم در مرحله بعدی، حضور جدی داشته باشیم.

«راه استقلال»؛ حزبی که تأسیس نشد

روند توسعه محفل فکری شش نفره سال ۱۳۷۳ در گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی



در یادنامه سال جاری دیدگاه‌های مهندس سحابی در مورد الزامات شکل دادن به حرکت نو به همراه طرح بحثی از هدی صابر با عنوان «ما و نقد نوگرا» منتشر شده است. این دو مطلب، اقتباسی از مباحث دوساله در یک جمع شش نفره از همگنان در ابتدای دهه ۱۳۷۰ بوده است. با عنایت به انتشار بحث زنده‌یادان عزت‌الله سحابی و هدی صابر در یادنامه بر آن شدیم که با مهندس لطف‌الله میثمی که از همان اوایل در تأسیس و پیشبرد محفل شش نفره مذکور که مأمّن طرح این مباحث بوده، مشارکت داشته و در جریان جزئیات آن است، گفت‌وگویی ترتیب دهیم که ما حاصل آن در ادامه می‌آید.

• در شماره ۷۸ مجله چشم‌انداز ایران (فروردین ۱۳۹۲) در مدخل مقاله «سحابی در عرصه راهبرد» اشاره شده که در پی نگرانی‌ها و دغدغه‌های راهبردی که زنده‌یاد مهندس سحابی داشت، در زمستان ۱۳۷۳ جمع کوچک شش نفره‌ای را به نشست دعوت کرد که شما، زنده‌یاد هدی صابر و سه نفر دیگر در این جمع حضور داشتید. این گفت‌وگوهای راهبردی طی دو سال در پنج محور ادامه داشته است. لطفاً ایده تشکیل جلسات شش نفره، هدفی که دنبال می‌کردید و همچنین سیری را که تشکیل این جلسات داشت بفرمایید.

مرحوم مهندس سحابی تری به نام «تر استقلال» داشت. مطابق دیدگاه ایشان تر استقلال در ایران منجر به استیفای حقوق ما از منابع نفت در جریان نهضت ملی شد. سحابی می‌گفت نهضت ملی دو مولفه داشت: یکی استقلال و دیگری آزادی. استقلال آن استیفای حقوق ما از نفت و منابع زیرزمینی بود و آزادی هم اصلاح قانون انتخابات بود که قصد داشت با این اصلاحیه زنان، روشنفکران و دیگران امکان مشارکت آزادانه در انتخابات پیدا کنند. مهندس سحابی روی استقلال خیلی تأکید داشت و می‌گفت یکی از دو «تر» اصلی مصدق است.

بعدها کتابی با عنوان Enough Already (۱) یعنی «بس است دیگر!» خواندم. این کتاب را یک نویسنده آمریکایی نوشته و در آن سیر حمله آمریکا به عراق را شرح داده است. در این کتاب این سوال مطرح می‌شود که آمریکا چرا این اندازه با ایران مشکل داشت و مثلاً این اندازه که به ایران حساسیت داشت، به کمونیسم حساسیت نداشت. پاسخ نویسنده این است این ایران است که اولین بار تر «استقلال» را مطرح می‌کند؛ این تر خلاف روال اقتصاد جهانی، بانک بین‌المللی و اقتصاد آزاد و لیبرالی است و آمریکا با این تر خیلی مسئله داشت. بنی صدر هم روی تر استقلال مصدق خیلی کار کرده بود و حتی می‌گفت مائو تسه‌تونگ هم در امتداد تر استقلال مصدق

■ ■ ■
مرحوم مهندس
سحابی تری
به نام «تر
استقلال»
داشت. مطابق
دیدگاه ایشان
تر استقلال در
ایران منجر به
استیفای حقوق
ما از منابع
نفت در جریان
نهضت ملی شد.
سحابی می‌گفت
نهضت ملی دو
مولفه داشت:
یکی استقلال و
دیگری آزادی.

حرکت می‌کرد. مهندس خیلی عمیق روی استقلال کار کرده بود و در مواجهه با برخی روشنفکران که ابطال‌پذیری در اندیشه پوپر را مطرح می‌کردند، می‌گفت استقلال اساساً نباید در آزمون ابطال‌پذیری قرار بگیرد؛ یعنی مثلاً یک بار استقلال را از دست بدهیم بعد ببینیم چه می‌شود! از قبل هم مهندس سحابی و تعدادی دیگر از دوستان نظیر آقای محمدی و اشکوری، بحث‌های راهبردی در جلسات «شط» (شریعتی-طالقانی) داشتند که من عضو این جلسات نبودم، ولی در جریان مباحث آن بودم.

• این جلسات در دهه ۶۰ برگزار می‌شد؟

بله در دهه ۶۰ بود. بعد از آن جلسات شط، من برخوردهای نزدیکی با مهندس داشتم و مسائل را دنبال می‌کردیم. وقتی سال ۱۳۶۸ شد، یک هفته قبل از حذف آقای منتظری، یکی از دوستان به شرکت سهامی انتشار رفته و مهندس سحابی را دیده و



می شود کرد، ضرورت ایجاد می کند و به ما اجازه می دهد چه کنیم؟ در همان جلسات، بحث خوبی هم شد که استراتژی «چه باید کرد؟» نیست، بلکه «چه می شود کرد؟» است؛ اینکه عملاً امکان انجام دادن چه چیز هست؟

بعد از مبنا قرار گرفتن محورهای پنج گانه، شروع کردیم و هریک از اعضای جلسه دیدگاهشان حول محورها را مطرح کردند. من یکی دو جلسه اول را با ابزار «بنویس» خودم می نوشتم و یکی از همکارانم آن ها را پاک نویس می کرد و جلسه بعد من تحویل می دادم که مهندس سبحانی از آماده شدن مباحث تعجب کرده و خوشحال بود. هدی در ادامه قبول کرد محورهای بحث را یادداشت کند و من هم اصرار کردم که این مباحث تکثیر شود و همه اعضای جلسه داشته باشند که روی آن فکر کنند.

این مباحث دستاوردهای زیادی داشت؛ از جمله یکی از دستاوردها این بحث مبنایی بود که ایران مقدم بر اسلام است یا اسلام مقدم بر ایران است؟ مهندس بازرگان می گفت «ما مسلمانیم؛ ایرانی هستیم؛ تابع قانون اساسی هستیم؛ مصدقی هستیم.» این در ذهن من بود و بعد هم در سال ۱۳۵۴ که کار کرده بودم، می گفتم «ایران» که ما در متن آن هستیم و بدیهی است که ما در ایران هستیم؛ ولی ایران را اگر بخواهیم خوب بشناسیم، با مبنای جامعه بدون حذف باید پیش برویم که با خدا - بی خدا نداریم، بادین - بی دین نداریم و... و این «اسلام» است که جلوی حذف نیروها را می گیرد. اگر قرار است دموکراسی، مشارکت همه ابعاد جامعه را تضمین کند، اسلام است که جلوی حذف همه را می گیرد؛ آیات قرآن را هم ضمیمه این دیدگاه می کردیم. من می گفتم کار اصلی نجات اسلام است و اگر اسلام نجات پیدا کند، اسلام جلوی حذف نیرو را می گیرد و مبنای تحکیم وحدت است؛ اگر بخواهیم ایران وحدت داشته باشد، اسلام بدون حذف تحکیم ایجاد کرده



هنوز جلسات ما به خوبی شکل نگرفته بود که مهندس بازرگان فوت کردند. صحبت این بود که ما می خواهیم حزبی به نام «استقلال» تشکیل دهیم؛ با این تحلیل که استقلال ایران در معرض خطر است. بعداً هم در خلال این جلسات قرار شد ما اسم آن حزبی را که قرار بود تشکیل شود «استقلال» بگذاریم.

گفته بود درگیری آقای منتظری و امام خیلی به اوج رسیده است. مهندس سبحانی گفته بود اینها یک صنف هستند و با همدیگر کنار می آیند. تحلیل مهندس تقریباً این بود؛ ولی ما خیلی نگران این درگیری ها بودیم. دائم با مهندس ارتباط داشتیم؛ دیدگاه ما را می دانست. مثلاً ما می گفتیم فقر متد داریم، مهندس سبحانی هم در جلسات «شط» می گفت یک عده هستند که می گویند فقر متد داریم، ولی زود از این دیدگاه ها رد می شد و خیلی جدی نمی گرفت. در اثر تعاملاتی که داشتیم، احساس کرد ما پیگیر هستیم و بچه ها ما را می دید که جلسه قرآن برگزار می کنند و فعال هستند و مجله راه مجاهد را مرتباً منتشر می کنند. همین امر مدخل همکاری نزدیک تری شد.

زننده یاد هدی هم با مهندس سبحانی کار می کرد. یک نوبت به منزل ما در آبمنگل آمد و حدود ۴ ساعت در مورد نهضت ملی صحبت کردیم. حاصل این مباحث را در «هشت فراز، هزار نیاز» می شد دید؛ یک نسخه از نوار آن گفت وگوها را به خود من هم داد. بعد فهمیدم که هدی از مدتی قبل با مهندس سبحانی کار می کرده است.

• این گفت وگوی آفاهدی با شما در مورد نهضت ملی مربوط به چه سالی است؟

مربوط به سال ۱۳۷۲ بود و فکر می کنم مهندس سبحانی به هدی پیشنهاد کرده بود این گفت وگو انجام شود. البته یک بار هم به من گفت من قبل اینکه بیایم شما را ببینم، فکر می کردم شما گرایش راست روی دارید. شروع جلسات جمع ذکر شده، اندکی قبل از فوت مرحوم مهندس بازرگان بود. هنوز جلسات ما به خوبی شکل نگرفته بود که مهندس بازرگان فوت کردند. صحبت این بود که ما می خواهیم حزبی به نام «استقلال» تشکیل دهیم؛ با این تحلیل که استقلال ایران در معرض خطر است. بعداً هم در خلال این جلسات قرار شد ما اسم آن حزبی را که قرار بود تشکیل شود «استقلال» بگذاریم.

اولین جلسه با دوستانی مثل مهندس سبحانی و هدی صابر برگزار شد. هدی را از قبل می شناختم، هر سال برای سالگرد شهادت حنیف نژاد (۴ خرداد) مراسم می گرفت. با آقای اشکوری، کرم میرزایی و رضا رئیس هم از قبل آشنا بودیم. در خلال این جلسات هر کدام تحلیلمان را از وضعیت ایران مطرح کردیم.

چهارچوب تحلیل شرایط را من با الهام از حنیف نژاد پیشنهاد کردم. حنیف نژاد وقتی می خواست تحلیل راهبردی کند می گفت ما باید روی ۵ محور کار کنیم: یکی روند نظام شاهنشاهی؛ دوم روند امپریالیسم و صهیونیسم و به طور کلی روند تحولات جهان؛ سوم روند ملت خودمان؛ چهارم روند ما با محوریت این سوالات که ما کیستیم، تبارمان چیست؛ ما که می خواهیم مبارزه را شروع کنیم، چه پشتوانه ای داریم و کیستیم؟ پنجم اینکه این چهار محور را با هم تعامل داده و به تعبیر آن زمان «تأثیر متقابل» بدهیم و ببینیم از تأثیر متقابل اینها «چه می توانیم بکنیم؟»

من یادم هست به مهندس سبحانی در همان جلسات گفتیم نگویم «چه باید کرد؟» بلکه پیرسیم «چه می شود کرد؟» می دانید که عنوان کتاب لنین هم «چه باید کرد؟» نیست، «What is to Be Done» است؛ یعنی چه

• برونکرد و خروجی این جلسات شش نفره چه شد؟ شما فرمودید ۵ محور حاکمیت، شرایط جهانی، ملت، «ما» و تعامل بین اینها را بررسی کردید. در نهایت حزبی که شما فرمودید که قرار شده بود اسمش «راه استقلال» شود، تاسیس نشد. خروجی این جلسات شش نفره پس چه بود؟

بعد از اینکه ما به یک انسجام مکتبی رسیدیم، قرار شد از خودمان بیرون بیاییم. نشستیم و فهرستی از حدود ۶۰ نفر فراهم کردیم که این ۶۰ نفر را دعوت کنیم و هر دو ماه یک باریک جلسه عمومی باشد و خودمان را در یک جمع بزرگتری محک بزنیم. مثلاً من دو جلسه صحبت کردم که بعدها با عنوان «بازیابی هژمونی قرآنی و نحوه مواجهه با روحانیت» برای نظرخواهی به صورت محدود منتشر شد. در آن جمع ۶۰ نفره تقسیم کار هم شد که مشخص باشد هر کسی چه کاری انجام دهد، مثلاً چه کسی تدارکات را انجام دهد و... که گاهی هم اختلاف نظرهایی پیش می آمد. این جلسات به صورت مرتب برگزار شد.

در همان خلال انتخابات دور دوم مجلس پنجم هم پیش آمد که بنا بود صلاحیت مهندس سحابی تایید شود و البته شورای نگهبان تایید کرد، ولی تقریباً همه ما می گفتیم اگر به مجلس بروید تمام وقت شما گرفته می شود، کاری هم در مجلس از دست شما بر نمی آید؛ شما برای انتخابات ریاست جمهوری فعال شوید و در کنار آن دو کار کلیدی دیگر را هم پی بگیرید: یکی تدوین و انتشار مباحث کارشناسی ملی؛ دوم تشریح خاطرات که جنبه آموزشی داشت. مهندس قبول کرد که این سه کار را پی بگیریم. من عصر به لواسان می رفتم، شب آنجا می خوابیدم، صبح تا ظهر با مهندس در مورد خاطراتش مصاحبه می کردم، ظهر به خانه دو تن از دوستان

تقریباً همه ما به مهندس سحابی می گفتیم اگر به مجلس بروید تمام وقت شما گرفته می شود، کاری هم در مجلس از دست شما بر نمی آید؛ شما برای انتخابات ریاست جمهوری فعال شوید و در کنار آن دو کار کلیدی دیگر را هم پی بگیرید: یکی تدوین و انتشار مباحث کارشناسی ملی؛ دوم تشریح خاطرات که جنبه آموزشی داشت.



و همه با راهم پیوند می دهد. مهندس سحابی می گفت مردم از عملکرد دین در دوره متأخر خسته و دلزده شده اند و تز تقدم ایران بر اسلام را داشت که در «چشم انداز ایران» هم سخنرانی ایشان منتشر شد (۲). من می گفتم مارکسیست های ملی مثل مصطفی شمعانیان، خسرو پارسا و امثال اینها، ایران را خوب می شناسند و ملی هستند. یعنی اول واقعیتی که می خواهند روی آن سنگ بنا بزنند، ایران است و طبقات مختلف آن را به خوبی می شناسند؛ آن ها می گویند راه سعادت سوسیالیسم است، یکی می گوید راه سعادت مارکسیسم است، یکی هم می گوید راه سعادت اسلام است. ما بینیم راندمان کدام یک بیشتر است؟ در اسلام هیچ حذفی نیست؛ در حالی که مثلاً مارکسیسم روی طبقه کارگر تکیه دارد و طبقه متوسط را در تاریخ ایران فراموش کرده و بلکه ضد آن است؛ برخی مارکسیست ها می گفتند رفرمیست های زمان مصدق اگر حاکم شوند، مارکسیسم دیگر رشد نمی کند؛ ولی شاه که ارتجاع است اگر باقی بماند، بالاخره فرومی افتد و ما حاکم می شویم. زمان خاتمی هم کمابیش همین را می گفتند؛ مثلاً می گفتند خاتمی که ربطی به طبقه کارگر ندارد و این دیدگاه، مبارزات را خیلی با چالش مواجه می کرد. من می گفتم اسلام مبنایش جامعه بدون حذف است و می تواند تحکیم وحدت اجتماعی کند. مهندس سحابی ولی بر تقدم ایران بر اسلام تأکید داشت.



"بلد پرورگار دوستی بخش و کشاينه راه تامل"

رب ادخل مدخل صدق واخرج من مخرج صدق

ج اول . ۱۹، ۱۳۷۳

پروستيد و تحسین نشست .
موضوع : ترویج عیوی و منزهت ایجاد حرکت مدنی

① : شرایط جدید، شرایط است جدید . بدین معنی که مجموعه عوامل بیرونی
عمل کرده اند و وضعیت به نری رقم خورده است که کشور در درون دو دینود
قرار گرفته است . در همین حال ، چشم انداز برای هم جانیم در پیش روی
تدارد اردو به تناسب آن هم و روشهای بی رهبری نیز مستعد به نظرمین

آقای منتظری برو که حمایتی کنند. من نزد آقای منتظری رفتم و تر مهندس سبحانی در مورد نفت را برای ایشان توضیح دادم که نفت یک درآمد نیست، بلکه سرمایه‌ای است که دارد از دست می‌رود و ثمن بخشی به عنوان بهای آن به ما می‌دهند؛ در حسابداری صنعتی می‌گوییم چه دادیم و چه گرفتیم؟ اما الان در بین سیاسیون ما به نفت به عنوان درآمد نگاه می‌شود، در حالی که دیده نمی‌شود مخازن در حال از بین رفتن است؛ مخازن مثل فلزات کمیاب جایگزین‌ناپذیر است. این بحث را اولین بار مهندس سبحانی مطرح کرد. بعدها خاتمی در ارائه گزارش ۱۰۰ امین روز ریاست جمهوری خود گفت مرض مزمن اقتصادی ایران اعتیاد به درآمد نفت است؛ ما نقد می‌کردیم که خاتمی هم از «درآمد نفت» صحبت می‌کند و توجه نمی‌شود که ثروتی در حال از بین رفتن است. به هر حال، من مباحث کارشناسی مهندس سبحانی را برای آقای منتظری گفتم؛ ایشان گفت همه‌تان بروید یکی را تایید کنید و از کسی که اقبال نسبی دارد حمایت کنید؛ وگرنه رای‌ها می‌شکند و همه ضربه می‌خورید. در پارک لاله با هدی صحبت می‌کردم؛ هدی می‌گفت بهتر است ما از خاتمی حمایت کنیم؛ من می‌گفتم مهندس ترهای اقتصادی دارد که باید مطرح کند که البته بعدها هدی معتقد بود چنین چیزی نگفته است.

- در نهایت هم مهندس سبحانی به نفع خاتمی کناره‌گیری کرد.

من یکی دو جلسه اول را با ابزار «بنویس» خودم می‌نوشتیم و یکی از همکارانم آن‌ها را پاک‌نویس می‌کرد و جلسه بعد من تحویل می‌دادم که مهندس سبحانی از آماده شدن مباحث تعجب کرده و خوشحال بود. هدی در ادامه قبول کرد محورهای بحث را یادداشت کند و من هم اصرار کردم که این مباحث تکثیر شود و همه اعضای جلسه داشته باشند که روی آن فکر کنند.

می‌رفتم، همانجا خاطرات آن جلسه را پیاده می‌کردیم و هفته بعد که برای جلسه بعد منزل مهندس سبحانی می‌رفتم خاطرات جلسه قبل را به صورت تنظیم‌شده به ایشان تحویل می‌دادم. بعد از دو سه جلسه، گویا هدی صحبتی با مهندس کرده بود و گفته بود بهتر است این خاطرات به صورت عمومی تر طرح شود که بنا شد در سالن دفتر زنده‌یاد اعظم طالقانی (حزب جامعه زنان انقلاب اسلامی) مهندس سبحانی سخنرانی کند و فیلم برداری شود که هدی مسئولیت آن را بر عهده گرفت. هرچند شاید اگر همان سبک قبلی انجام می‌شد، نتیجه بهتری می‌داد، چون من در ضمن بیان خاطرات ایشان بر خورد فعال می‌کردم. بعدها تدوین خاطرات مهندس به دست هاله خانم افتاد؛ خدا رحمتشان کند، ایشان زحمت آن را کشید.

در ادامه بحث انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ هم پیش آمد که مهندس سبحانی تصریح کرد من ولایت فقیه را قبول ندارم. هاشمی تمایل داشت صلاحیت مهندس تایید شود، ولی وقتی ایشان گفت ولایت فقیه را قبول ندارم، شورای نگهبان صلاحیت ایشان را رد کرد. بعداً آقای نظام‌الدین قهاری هم در جلسات ۶۰ نفره حضور داشت و گفت خاتمی شعار جامعه مدنی را مطرح کرد، جامعه مدنی هم در بطن خودش خواه‌ناخواه نفی ولایت مطلقه بود، ولی مهندس سبحانی همین‌طور مستقیم گفت من ولایت فقیه را قبول ندارم؛ اگر مانند خاتمی کار می‌کردیم، راهبردی تر بود.

• این جلسات شش نفره در منزل چه کسی برگزار می‌شد؟

در منزل آقای رئیسی برگزار می‌شد، بعداً که ایشان قصد جابجایی داشت، جلسات به دفتر مهندس سبحانی در خیابان دولت، خیابان اخلاقی منتقل شد؛ البته منزل مهندس لواسان بود، ولی یک اتاق کار ایشان در آنجا داشت که جمع می‌شدیم و جای دم می‌کردیم و جلسه برگزار می‌شد. آقای اشکوری دیگر در این بخش از جلسات نبود.

• جلسات ۶۰ نفره کجا برگزار می‌شد؟

جلسات ۶۰ نفره در منزل آقای رئیسی بود.

• جلسات عمومی تر ۶۰ نفره چه مدت ادامه پیدا کرد؟

وقتی انتخابات دوم خرداد پیش آمد، ما در مجله‌مان یک مقاله نوشته بودیم، وقتی مجله منتشر شد، پسر خاله‌ام - مهدی تاج - می‌خواست جایی برود، من را به محل تشکیل جلسه در منزل آقای رئیسی رساند؛ به این قرینه این جلسات تا آن زمان ادامه داشت. تقی رحمانی در همین جلسات می‌گفت «ایران برای همه ایرانیان» را ما چرا نتوانستیم به عنوان شعار مطرح کنیم؟

• جلسات خاطرات مهندس سبحانی مستقیماً از این جلسات شصت نفره و به موازات آن بود؟

بله، خاطرات در دوره بعد از انتخابات دوم خرداد بود و فضای سیاسی بازتر شده بود. در جریان کاندیدا شدن مهندس سبحانی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ بچه‌ها خیلی فعال شدند؛ ستاد ایشان در دفتر مهندس سبحانی در میدان عشرت‌آباد بود و در شهرستان‌ها هم خیلی فعال شده بودند. در آن دوره، هم زنده‌یاد مهندس معین‌فر، هم مرحوم دکتر یزدی و هم مهندس سبحانی کاندیدا شده بودند و با هم اختلاف دیدگاه‌هایی هم داشتند. ولی صلاحیت هر سه را رد کردند. مهندس سبحانی به من گفتند نزد

چه می‌خواهی مطرح کنی و بعد متن کامل بحث را به ما بده که بخوانیم. ولی هدی اصرار داشت که بحث خود را به طور کامل توضیح دهد.

• کسی بعداً به جمع شش نفره اضافه نشد؟

نه، یکی کم شد و پنج نفر شدیم. ولی آن جمع اولیه به همان جلسات ۶۰ نفره منتهی شد و بعدتر هم که شورای فعالان ملی-مذهبی تشکیل شد که روند آن شور را افراد همان جمع بهتر می‌دانند. در جلسات شش نفره من در تحلیل‌هایم می‌گفتم جریان حاکم به لحاظ ایدئولوژیک و اخلاقی سقوط کرده و رو به فروپاشی است؛ مهندس سبحانی می‌گفت رو به فروپاشی است، ولی ما نباید آن را به سمت فروپاشی هل دهیم. انتقادی که به مهندس می‌شد می‌گفتند شما به خاطر استقلال پا روی آزادی‌ها می‌گذارید، در حالی که اینطور نبود.

• در مباحث جمع شش نفره روی چه محورهای دیگری اختلاف نظر وجود داشت؟

یکی از موضوعات مورد بحث و اختلاف این بود که آیا به نهضت آزادی پیوندیم و همکاری کنیم یا نه. کسانی مثل من و هدی موافق نبودیم و آن سبک اداره نهضت را قبول نداشتیم. هدی خیلی صریح و تند صحبت می‌کرد.

بعدتر وقتی می‌خواستیم برای حزبی که بحثش بود مرامنامه بنویسیم، قرار شد هر کدام مرامنامه پیشنهادی خود را بنویسیم و با هم به بحث بگذاریم. اتفاقی که افتاد محتوای مرامنامه‌های نوشته شده توسط اعضای جلسات با قانون اساسی همپوشانی زیادی داشت و وقتی می‌خواندیم می‌گفتم این که در قانون اساسی هست! ما چه وجه امتیازی باید داشته باشیم؟ خاطرم هست آن زمانی که انجمن‌های اسلامی با تلاش‌های حنیف‌نژاد سراسری شد، من نگاه سنتی‌تری داشتم و به حنیف‌نژاد گفتم با وجود روحانیت و



در جلسات شش نفره من در تحلیل‌هایم می‌گفتم جریان حاکم به لحاظ ایدئولوژیک و اخلاقی سقوط کرده و رو به فروپاشی است؛ مهندس سبحانی می‌گفت رو به فروپاشی است، ولی ما نباید آن را به سمت فروپاشی هل دهیم. انتقادی که به مهندس می‌شد می‌گفتند شما به خاطر استقلال پا روی آزادی‌ها می‌گذارید، در حالی که اینطور نبود.

رایی که به مهندس سبحانی و دیگران داده شده بود هم کم نبود و از جایی به ایشان اطلاع داده شده بود. ولی شمارش نشد.

• جلسات اولیه شش نفره به این سمت رفت که شما حرکت تشکیلاتی جدیدی را با محوریت «راه استقلال» آغاز کنید. گفتید بعد ایده‌های این جلسات که به انسجام رسیده بود قرار شد در جلسات عمومی ۶۰ نفره طرح شود. خروجی این جلسات چه بود؟

خروجی‌ها همین سخنرانی‌ها بود که تنظیم می‌شد و از بین خود حاضران مسئول داشت. بعضی سخنرانی‌ها پیاده، تایپ و منتشر شد و بین حاضران پخش می‌شد. خاتمی که آمد فضای کشور عوض شد. در انتخابات دور دوم مجلس پنجم هم فضایی فراهم شد که کسانی مثل مرحوم مهندس بسته‌نگار و چند نفر از اعضای نهضت آزادی تأیید صلاحیت شدند. با باز شدن فضای سیاسی، آن ایده تشکیلاتی حزب کم‌رنگ شد؛ به ویژه اینکه ابتدا موضوع شرکت مهندس سبحانی در انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد، ولی ایشان رد صلاحیت شدند. بعد از آن جلسات ۶۰ نفره بود که شورای فعالان ملی-مذهبی تشکیل شد.

• تشکیل شورای فعالان ملی-مذهبی ارتباط به جلسات این جمع ۶۰ نفره داشت؟

از درون همین جمع ۶۰ نفره افرادی مثل آقاهدی، تقی رحمانی، رضا علیجانی و برخی بچه‌های قزوین آمدند فعال شدند و درخشیدند؛ همچنین کسانی مثل رشتیان، درودی و ... همین‌ها هم شورای فعالان را بعدتر تشکیل دادند که البته من در روند آن نبودم.

• در مورد بحث دو جلسه‌ای که آقاهدی ارائه کرده‌اند تحت عنوان «ما و نقد نوگرا» و «ما و ایدئولوژی» شما حضور ذهن دارید چه شد که ایشان دو جلسه را مستقلاً بحث فردی ارائه کردند؟ چون روال جلسات قبلی، بحث جمعی بوده و همه حاضران حول یک موضوع بحث می‌کردند؛ یک نفر اصولاً نمی‌آمد منفرداً بحثی ارائه کند.

اتفاقاً مهندس سبحانی همین را می‌گفت؛ می‌گفت هدی به طور خلاصه بگو



که آن رخداد را پدید آورد و آن مسائل جدی حل نشده باقی ماند. می‌گفتم این مسائل در روشنفکری دینی دهه ۱۳۷۰ تکرار خواهد شد؛ تازه آنچه الان روشنفکری دینی می‌گوید نظیر اینکه قرآن کلام محمد است و ... ۱۰ درصد مسائل منتهی به ضربه ۵۴ هم نبود؛ آن زمان مسئله عمیق‌تری مطرح بود نظیر اینکه نقش خدا در خط‌مشی چیست و مسائل قرار است چگونه به خدا تاویل شود و از خدا کمک گرفته شود. بعد که مهندس دید همین اتفاق رخ داد، نگاه بهتری به مباحث من پیدا کرد. هدی هم بعدتر در زندان به همین جمع‌بندی رسید که باید برای نسل جدید کار ایدئولوژیک انجام داد. هدی صابر جلد اول مجموعه «ایمان نوشونده» را خوانده بود و در مباحث اصلی آن با هم به توافق رسیده بودیم و بعد اصلی آن با هم به توافق رسیده بودیم و بعد هم داشتیم بر سر قانون اساسی با هم بحث می‌کردیم که متأسفانه دستگیری آخر هدی رخ داد. ■

پی‌نوشت

۱. مشخصات کتاب مذکور از این قرار است: Enough Already: Time to End the War on Terrorism. Scott Horton. The ۲۰۲۱ Jan ۱۶, Libertarian Institute
۲. این سخنرانی با مشخصات زیر منتشر شده است: «چرا ملی، چرا مذهبی؟ سخنرانی منتشرنشده‌ای از زنده‌یاد عزت‌الله سحابی به همراه پرسش و پاسخ». چشم‌انداز ایران. شماره ۹۳. شهریور و مهر ۱۳۹۴. صص. ۹-۱۶



هدی هم بعدتر در زندان به همین جمع‌بندی رسید که باید برای نسل جدید کار ایدئولوژیک انجام داد. هدی صابر جلد اول مجموعه «ایمان نوشونده» را خوانده بود و در مباحث اصلی آن با هم به توافق رسیده بودیم و بعد هم داشتیم بر سر قانون اساسی با هم بحث می‌کردیم که متأسفانه دستگیری آخر هدی رخ داد.

تشکیلات سراسری و امکانات آن، ما چرا باید تشکیلات مجزای انجمن‌های اسلامی را راه بیندازیم؟ با همان تشکیلات روحانیت کار کنیم. حنیف نژاد می‌گفت ما دو وجه امتیاز داریم: یکی اینکه قرآن مدار هستیم و دوم اینکه دنبال احکام اجتماعی قرآن هستیم و این دو در حوزه‌های علمیه نیست. در نتیجه ما یک وجه امتیازی نسبت به روحانیت داشتیم که انجمن‌های اسلامی شکل گرفت و بعداً زمینه‌ساز نهضت آزادی و حرکات بعدی شد. در جریان بحث‌های شش نفره و تهیه مرامنامه، من می‌گفتم انقلابی شده و قانونی نوشته شد که در روند نوشتن این قانون طالقانی، مهندس سحابی، اعضای دولت موقت و ... بوده‌اند و همه امضا کرده‌اند؛ وجه امتیاز مرامنامه ما نسبت به این قانون چیست؟ استقلال که در اصل نهم قانون اساسی مفصلاً آمده و تصریح شده که «آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.» اسلام، آزادی، حقوق شهروندی، انتخابات، مسیر رفراendum و بازنگری و در قانون و ... هم در قانون اساسی مفصلاً آمده است. به اینجا که رسیدیم، نوعی بن‌بست پیش آمد. لذا این تجربه خیلی مهم است.

مثلاً مهندس سحابی می‌گفت ما باید با آمریکا مذاکره کنیم؛ ما می‌گفتیم اول باید تریبون به تریبون شود که مشخص شود ما چه می‌گوییم و آن‌ها چه می‌گویند، بعد مذاکره وارد مسیر عملیاتی شود که سازشی صورت نگیرد. به خصوص آقای رئیس‌طوسی خیلی روی این موضوع اصرار داشت. مهندس سحابی می‌گفت شما مخالف مذاکره هستید! ولی ما می‌گفتیم با شناختی که از جریان حاکم داریم، خط‌کلی و بستر مذاکره باید اول به صورت تریبون به تریبون مشخص شود، بعد صورت بگیرد. این هم یکی از اختلاف‌ها در جمع بود.

یک نکته دیگر اینکه من می‌گفتم کلاس‌های ابتدای انقلاب جمع ما با عنوان «شرح مکتب راهنمای عمل» با موج ملی‌سازی‌ها مواجه شد. من زمانی که در شرکت نفت لاوان بودم، قرارداد آن را خوانده بودم؛ تسهیمنافع در آن قرارداد ۵۰-۵۰ بود؛ یعنی ۵۰ درصد متعلق به ما بود و ۵۰ درصد متعلق به چهار شرکت آمریکایی. قرار بود ظرف ده سال تمام مدیران به جز یک درصد، ایرانی شوند. این باعث می‌شد آن‌ها تکنولوژی روز را بیاورند، تولید کنند و در بازارهای دنیا صادرات هم انجام داده و ارز به ما بدهند. ما چنین قراردادی را دیگر نمی‌توانیم ببندیم. الان که اصلاً چنان قراردادهایی عملی نیست. من از قرارداد شرکت نفت لاوان در آن برهه تب ملی‌سازی دفاع می‌کردم و به مهندس بعدها در جلسات شش نفره می‌گفتم من اینجا طرفدار ملی شدن نبودم و انگ آمریکایی بودن هم خوردیم! برخوردهایی که شد مهندس سحابی به تدریج تعدیل‌هایی نسبت به من پیدا کرد تا اینکه این اواخر خیلی صمیمی شده بودیم و درددل می‌کردیم.

به مهندس سحابی می‌گفتم گروه مجاهدین، صرفاً یک گروه نبودند، گل سرسبد جامعه بودند که دچار ضربه ۵۴ شدند؛ مسائل جدی وجود داشت

به سوی لایروبی تاریخی

نگاهی به سخنرانی انتقادی هدی صابر در خصوص خط شریعتی-سیدجمال



حسین موسوی

معمولاً جریان‌های سیاسی، فکری و اجتماعی در خصوص نقد خود یا جریانی که به آن تعلق دارند، دست به عصا و محافظه‌کارند. کمتر پیش آمده که در تاریخ معاصر ما، جریانی توسط نیروهای خود خیلی صریح و به صورت عمومی در معرض نقدهای بنیادین قرار گیرد. عمده نقدها بیشتر خصلت و خصیصه تعارفی دارند و به شاکله‌ها و فونداسیون‌های اساسی جریانات نمی‌پردازند و در مدار سطحی طرح برخی ایرادات جزئی باقی می‌مانند.

این بار اما هدی صابر در یک سخنرانی تاریخی و به غایت مهم، در حوالی نیمه نخست دهه هفتاد تلاش کرده تا آغازگر چنین نقدهایی باشد. نقد جریان مؤثری که او «جریان نوگرا» می‌خواند و خطی که در تاریخ معاصر ایران، به اصلاح‌گری دینی شناخته می‌شود و از سید جمال می‌آغازد و تا شریعتی، طالقانی، بازرگان و جریاناتی چند در پس از انقلاب ایران تداوم می‌یابد. صابر در این سخنرانی که آن را یک نقد با «مصرف درونی» خوانده، تلاش می‌کند تا از منظر عملی و تشکیلاتی، مهم‌ترین مسئله‌های پیش‌رو این جریان مهم در تاریخ معاصر ایران را نشان دهد.

او در همان آغاز تذکر می‌دهد که این بازخوانی انتقادی به منظور «چوب زدن» یا «گاف گرفتن» یا «بر ملاکردن ضعف‌ها» نیست چرا که خود را متعلق به این جریان می‌داند و دغدغه بازاندیشی در راه طی شده، او را به صرافت انداخته که باید در مسیر پیموده شده، دقت نظری تاریخی صورت گیرد.

بخش اول: مرور متن

صابر خط سیدجمال-شریعتی را به دو قسم «آرمان‌گرای غیرتحقیقی و تحقیقی» تقسیم می‌کند. به نظر او، «شاخص‌ترین چهره جریان آرمان‌گرا و غیرتحقیقی، شریعتی است و جریان تحقیقی شامل مهندس بازرگان، آقای طالقانی و بنیان‌گذاران مجاهدین می‌شود.»

هدی صابر جریان شریعتی را از این حیث غیرتحقیقی می‌داند که «فاقد عناصر ساخت و تولید» است. جریان غیرتحقیقی به نظر صابر دارای چنین ویژگی‌هایی هستند: «فردی و غیرتشکیلاتی بودن، فرمانگرا بودن و اینکه تلقی کارشناسانه‌ای از شرایط و حضور در شرایط نداشتند و هیچ‌وقت به مهندسی نمی‌اندیشیدند. به رهنمود دادن و نقد کردن اکتفا می‌کردند و به همین علت نیز به ابزار تربیون و قلم متکی بودند و فاقد عنصر ساخت و تولید و طراحی بودند.» امت یا جنبش مسلمانان مبارز، فرقان، آرمان مستضعفین، خروش موحدین و قانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی همگی از خط جریان غیرتحقیقی نوگرا هستند. در کنار این جریانات، هدی صابر از افرادی همچون پرویز خرسند و عباس فرحبخش هم نام می‌برد.

علاوه بر این جریانات، صابر به افرادی اشاره می‌کند که از بازه پس از سال ۵۸ وارد مجلس می‌شوند. اما این افراد نیز به جز یک مورد، «به لحاظ عملی نتوانستند خصلت کارشناسی پیدا کنند و چیزی به لحاظ کارشناسی به آن‌ها اضافه نشد و از این نظر هم از دوره چهار ساله مجلس عملاً نتوانستند استفاده

ویژه‌ای کنند.» پس از مجلس این افراد یک دوره ده ساله را تا بازه سخنرانی شهید صابر (سال ۷۴) در قالب جمع‌ها و محافلی با هم ارتباطات «غیرتشکیلاتی» دارند. صابر اشاره می‌کند که نخستین نمود جمعی این افراد، «مجلس خرداد سال ۶۳ برای بزرگداشت شریعتی بود و بعد از آن هم برای آقای طالقانی بزرگداشتی ترتیب دادند.»

اما در این جریان نیز که محفل‌گرا بودند، «حرف‌ها تکراری بود. یعنی صرفاً به گفتن نقطه قوت‌های تاریخی جریان نوگرا بسنده می‌شد. چیز جدیدی عرضه نکردند و نتیجه اینکه یک نیروی متوسط غیرتحقیقی باقی ماندند و منشأ حرکت جدید و اندیشه جدید و راه بردن به مراحل تکاملی‌تر نشدند... عمده کردن پیش از حد شریعتی و سیدجمال، امضای جمعی مراسم ختم، تکرار سال به سال بحث‌های گذشته و ضمناً بسنده کردن به انتقاد کلی و عمومی، آن‌هم نه مستقیم که با طعنه و کنایه و غیرمستقیم.»

هدی صابر برای جریان تحقیقی هم شخصیت‌ها و ویژگی‌هایی ذکر می‌کند. بازرگان، که چهره‌ای کارشناسی، علمی و توان سیاسی و اجتماعی دارد. حضور بازرگان که هم در نهضت ملی شدن نفت و هم در بنیان‌گذاری سازمان آب، واجد خصیصه‌ای «کارشناسانه» است. صابر، بازرگان را «عنصر تحول بخش ایدئولوژیک» می‌خواند. به نظری، همراه با بازرگان، «علم و سازمان و تحول علمی ایدئولوژیک و ایفای نقش اجرایی به [جریان] نوگرا آمد.»

علاوه بر بازرگان در جریان تحقیقی، آیت‌الله طالقانی را می‌بینیم که پیشگام «تفکر مکتبی» است. طالقانی بازگشت به قرآن را «در عمل انجام داد و قرآن را به صحنه آورد و حول به صحنه آوردن قرآن، کادرسازی وسیع ایدئولوژیک هم انجام داد. شاخص‌ترین

متن صابر در نقد
جریان نوگرا،
مثلی زندگی خود
او اراده‌گراست.
صابر در برابر اراده
آدمی، موانع را
ناچیز می‌انگارد.
با این حال به
نظر می‌رسد
که او وزن کمی
برای سرکوب
حکومت‌ها در
روند حرکت
نیروهای
اجتماعی و
سیاسی قائل
است.



رهایی از بندها و علقه‌های بازدارنده، رهایی از کلیشه‌ها، قالب‌ها، تئوری‌های غیرکارآمد، عواطف دست‌وپاگیر، گذشته‌گرایی و شیوه‌های پندارگرایانه مبارزاتی» تلقی شود. او با اشاره به مباحث تاریخی مارکس و پرودون، از قسمی سوسیالیسم علمی و مبارزاتی در برابر سوسیالیسم تخیلی و غیرتحقیقی دفاع می‌کند که می‌تواند مورد توجه وارثان جریان نوگرایی واقع شود. لذا به نظر صابر ضروری است که «بایک پُتک خودی و با غرور و جسارت و صداقت، قالب‌شکنی صورت گیرد.»

آموزه خیلی مهمی که این سخنرانی تاریخی دارد، شاید این تعبیر از شهید صابر باشد وقتی که می‌گوید: «برایدنولوژی غیرتحقیقی، نمی‌شود تشکیلاتی استوار کرد.» تمام تلاش صابر برقراری نوعی کار جمعی مبتنی بر سه گانه ایدئولوژی، استراتژی و تشکیلات (کار تیمی حرفه‌ای) است. او به ویژه این نوع نگاه را مرهون بازخوانی انتقادی تاریخ معاصر ایران است. او در این مسیر، گذارهایی را ضروری می‌داند: «گذار از آرزوگرایی به واقع‌گرایی... گذار از ایده به عمل و از تفسیر به تغییر... گذار از گذشته‌گرایی به حال و خود توانا... گذار

پرسش از متنی چون هدی صابر دشوار است. نه در یک موقعیت و معذوریت اخلاقی و متواضعانه، که بیشتر ناظر بر دشواری مواجهه با انباشتی تاریخی که او به جان و وجود، در خود پدید آورده بود. شبیه یک غواص که برای غواصی در اعماق این تاریخ و عصاره‌گیری از لحظه به لحظه دشواری‌های آن، نفس کم نمی‌آورد. اما راهی نیست، هر کسی به حد خود و با ظرفیتی که دارد، تلاش می‌کند تا در این لایروبی تاریخی مشارکت کند.

افرادی که در مسجد هدایت تربیت شدند، بعداً سازمان مجاهدین را تأسیس کردند.»

در کنار طالقانی و بازرگان، محمد حنیف نژاد و سازمان مجاهدین را در جریان «تحقیقی» سراغ داریم. به نظر صابر، با مجاهدین، «متدولوژی مبارزه، دانش مبارزه، سازمان، ایدئولوژی، استراتژی و مبارزه حرفه‌ای به [جریان] نوگرا وارد شد.» همچنین «مهر و کینه و عشق و نفرت هم به مبارزه و به جریان نوگرا وارد شد. جریان مجاهدین، جریان چندوجهی بود و به نیازهای تاریخی دوره پاسخ چندوجهی دادند. پاسخ ایدئولوژیک، استراتژیک و تشکیلاتی.»

خط سیری را که هدی صابر می‌آغازد و از سید جمال و عبده و اقبال و رشید رضا و... شروع می‌شود، اگرچه واجد خصیصه‌های «اصلاح‌گرانه و خودباورانه» می‌داند، اما به نظر او حرکتی بود «عموماً بی‌سازمان و به‌طور کلی هم از بالا به پایین نه بالعکس.» در واقع تلاش‌های مخصوصاً سید جمال بیشتر معطوف و ناظر به اثرگذاری و تغییر در ساخت حکومت‌ها و دولت‌ها بوده است و جریان نوگرا در فاز اولیه کمتر به فعالیت اجتماعی و از پایین مشغول بوده است.

اما به نظر صابر، هر دو جریان تحقیقی و غیرتحقیقی نوگرا در دهه ۵۰ متوقف شدند و ادامه نیافتند. او می‌گوید: «جریان تحقیقی در دهه ۵۰ متوقف شد و بعد از دهه پنجاه هیچ چیزی به آن اضافه نشد... جریان غیرتحقیقی هم در دهه ۵۰ و با شهادت شریعتی متوقف می‌شود و می‌توان گفت که به جریان غیرتحقیقی هم پس از شهادت شریعتی چیزی اضافه نشد.»

بخش دوم: آموزه‌های متن

صابر از وارثان کنونی جریان نوگرا (تحقیقی و غیرتحقیقی) سؤال مهمی می‌پرسد. او می‌گوید: «آیا می‌خواهیم کماکان به عنوان یک نیروی غیرتحقیقی حضور داشته باشیم و حرکت کنیم، یا به عنوان یک نیروی تحقیقی؟ به این مفهوم که می‌خواهیم به نقد و رهنمود دادن و طرح مباحث نظری بسنده کنیم و باز در قلمروی مثلاً فرهنگی ایفای نقش کرده و نقش مصلح و ناصح را ایفا کنیم و نقاد و رهنموددهنده باشیم یا اینکه می‌خواهیم در مسیر تحقیقی به آنچه معتقدیم تحقق بخشیم، عمل تراز تحلیل داشته باشیم و مسئله حل کنیم؟ باید به این [پرسش] و قرار گرفتن بر سر این دوراهی پاسخ تاریخی داد.»

صابر برای وارثان کنونی جریان نوگرا - یعنی نیروهای پس از انقلاب ۵۷ - ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد. این ویژگی‌ها بدین قرارند: «گذشته‌گرایی تئوریک»، به این معنی که صرفاً و به خصوص روی شریعتی ایستاده‌اند و چیز تازه‌ای عرضه نکرده‌اند. «مطلق‌گرایی ایدئولوژیک» به این معنی که در کلیشه‌ها و قالب‌های گذشته مانده‌اند و پیشتر نیامده‌اند. «آرمان‌گرایی و آرزوگرایی»، به این معنی که نتوانسته ایده‌هایش را در عمل محقق کند. «تنزه‌طلبی»، به این معنی که همواره ترس این داشته که خود را به شرایط و موقعیت‌ها آلوده کند. به همین سبب نیز به نحوی و سواسی از همه چیز برکنار مانده است. از طرفی چون فاقد عناصری مانند «تساهل عمومی، انعطاف‌پذیری و آمادگی عمل برای وحدت با دیگران است»، تصمیم‌گیری برای دشوار است. به علاوه، وارثان جریان نوگرا پس از انقلاب ۵۷، «محفل‌گرا و تشکیلات‌گریزند»، در بحث‌های نظری «متوقف مانده‌اند» و خروجی عملی ندارند، «هیچ پایگاه اجتماعی کسب نکرده‌اند»، «فاقد خصلت تربیت، پرورش فرد یا کادر» بوده‌اند و از سوی دیگر، همواره مرعوب دو جریان «نظام حاکم و مجاهدین» شده‌اند.

به نظر هدی صابر، امروز می‌توان به مثابه نقطه عطفی برای «قالب‌شکنی و



از محفل به تشکیلات و از بی محصولی به محصول ... گذار از پراکنده کاری به تمرکز، از انفرادگرایی به همگرایی و کار جمعی ... و گذار از کارهای متنوع و چندگانه، از کارهای موردی و مقطعی به کار استراتژیک.»

برای این گذارها، صابر لوازم و ابزار را تدارک دیده است. این ابزار بدین قرار است: «تفکر متمرکز یا متمرکز کردن فکر ... حاشیه ای تلقی کردن همه امور فرعی و حذف تدریجی امور فرعی و تخصیص وقت اصلی به کار اصلی، [که] این تقریباً همان مفهوم کار حرفه ای را می دهد ... نظم و پیگیری و مسئولیت پذیری است که مجموعاً همان برخورد تشکیلاتی را معنی می دهد ... نقد و جمع بندی و ارائه جمع بندی.» سرآخر «یقین است، یعنی بدون یقین و ایمان، دیگر نمی شود کاری از پیش برد. در این گذار به یقین، باید به جسارت و اراده و این مضامین تأسی کرد.»

■ بخش سوم: پرسش از متن

پرسش از متنی چون هدی صابر دشوار است. نه در یک موقعیت و معذوریت اخلاقی و متواضعانه، که بیشتر ناظر بر دشواری مواجهه با انباشتی تاریخی که او به جان و وجود، در خود پدید آورده بود. شبیه یک غواص که برای غواصی در اعماق این تاریخ و عصاره گیری از لحظه به لحظه دشواری های آن، نفس کم نمی آورد. اما راهی نیست. هر کس به حد خود و با ظرفیتی که دارد، تلاش می کند تا در این لایروبی تاریخی مشارکت کند. ظرفیت آدم ها متفاوت است اما شاید همین رؤیاهای جمعی است که ما را دستادست نگه داشته و تداوم بخشیده است. درست همانگونه که انگیزه صابر برای یک زندگی دشوار، انرژی بسیاری برای ادامه دادن در شرایط سخت بوده است. به زندگی او نگاه می کنیم تا بتوانیم از پس این زمانه، بربیایم.

متن صابر در نقد جریان نوگرا، مثل زندگی خود او اراده گراست. صابر در برابر اراده آدمی، موانع را ناچیز می انگارد. با این حال به نظر می رسد که او وزن کمی برای سرکوب حکومت ها در روند حرکت نیروهای اجتماعی و سیاسی قائل است. در حقیقت، دولت ها و نظام های سیاسی همواره راه را بر پویش ها و دینامیزم های اجتماعی بسته اند و چون سدی در برابر روند حرکت طبیعی رودخانه نیروهای اجتماعی عمل کرده اند. این شاید اولین موردی باشد که در

■ ■ ■
نگاه آقا هدی،
هنوز متوجه
نیروها، الیت،
فاضلان یا
سرآمدان
اجتماعی است.
صابر چون
خود متعلق به
جریانی است
شاخص که
چهره های مهم
و مؤثر بسیاری
داشته، رویکرد
تحلیلی اش را بر
اساس «انتظار
از چهره ها»
استوار می کند.
شاید بتوان چنین
رویکردی را
به نوعی «فکر
دولت محور» در
فرهنگ سیاسی
ایران تعبیر کرد.

تحلیل آقا هدی در خصوص بن بست های پیش روی جریان نوگرا در تاریخ ایران ناچیز انگاشته شده است. به ویژه و پس از تحولات سال های اولیه انقلاب، نیروهای خط شریعتی زیر ضرب نهادهای امنیتی بوده اند و همین موجب از آن بوده که این نیروها در همیابی های استراتژیک با دشواری های بسیاری مواجه شوند. حلقه های گزینش متعدد دستگاه های دولتی، پاک سازی ها، اعدام ها، زندان های طویل المدت و ... همگی، خشونت فزاینده ای پدید آورد که مانع از همیابی نیروها می شد. به علاوه، همین سرکوب بی رحمانه حکومت، باعث شد تا جریاناتی نظیر فرقان، آنگونه که آقا هدی می گوید به سمت «غارنشینی» سوق پیدا کنند. هیچ جریان اجتماعی و سیاسی میل به انزوا ندارد. انزوا طبیعتاً در شرایطی پدید می آید که شرایط ظهور و بروز علنی اجتماعی، باریسک ها و خطرات جبران ناپذیری مواجه شود. از این رو، انزوای جریان وارثان خط شریعتی پس از انقلاب، دست کم بخشی از آن، معلول سرکوب بی امانی است که در معرض آن بودند. طبیعی است در چنین وضعیتی، نیروها نمی توانند در پهنه اجتماعی به سادگی یارگیری کنند و عده و غده آن ها به مرور کاهش می یابد.

پرسش یا نکته دیگر این است که نگاه آقا هدی، هنوز متوجه نیروها، الیت، فاضلان یا سرآمدان اجتماعی است. صابر چون خود متعلق به جریانی است شاخص که چهره های



نیروی اراده گراست که در زمان دست می برد تا آن را آنگونه که باید، خرج کند. این ویژگی نیرویی است که برای بازتولید خود، دست به کار می شود. بحران زمان امروزه را باید در کار حرفه ای تشکیلاتی جستجو کرد. حواس پرتی های امروزی به نحوی موسع و متنوع است که انرژی های بسیاری را هربرده است. سرکوب و سرگرمی توأمان، دوروی یک سکه اند.

سوم، بحران مرجعیت ها به ویژه بحران مرجعیت در علوم انسانی. امروزه به سادگی، نظام سلسله مراتبی از بین رفته و حتی علم نیز واجد خصیصه مرجعیت نیست. نهاد دانشگاه بیش از پیش گرفتار سازوکارهای بوروکراتیک شده و جریان هایی که سابقاً در موقعیت مرجعیت های اجتماعی ایفای نقش می کردند، امروزه زیر سؤال رفته اند. به همین سبب هم هست که پاسخ ایجابی به چه باید کرد؟ مرتباً دستخوش پاسخ های بی زمان و ناتمام است. گویی فضایی ابری در سرورهای نامتمرکز پدید آمده که تا ابد می توان اطلاعات را در آن ها ذخیره کرد بی آنکه این اطلاعات به هم ارتباطی داشته باشند، انباشت شوند یا دانشی تولید کنند. در چنین وضعیتی، هر پاسخی خود پرسش تازه ای می آفریند و هر پرسشی، بر پیچیدگی مسئله می افزاید.

به نظر می رسد صابر خیلی دقیق به این نکات واقف است. به همین خاطر هم هست که بر «گذار از پراکنده کاری به تمرکز، از انفرادگرایی به همگرایی و کار جمعی... و گذار از کارهای متنوع و چندگانه، از کارهای موردی و مقطعی به کار استراتژیک» تأکید مؤکد دارد. مسئله تکرر و اعوجاج های معرفتی و اخلاقی، مسئله زمان، و مسئله بحران مرجعیت های علمی، سیاسی و اجتماعی، و ترکیب این چند مسئله با هم، ما را با دشواری های بیشتری مواجه کرده است. از این حیث، سخنرانی آقا هدی در مقام یک سسند مهم تاریخی، می تواند به مثابه بازاندیشی بنیادینی تلقی شود که علاوه بر خود انتقادی در بستر رویکرد اراده گرا، سایر مسائلی را نیز که فراتر از اراده نیروها بر آن ها اثر می گذارد یا در توفیق و عدم توفیق نسل وارثان مداخله می کند، مدنظر قرار دهد. ■

■ ■ ■
صابر، نیرویی اراده گراست که در زمان دست می برد تا آن را آنگونه که باید، خرج کند. این ویژگی نیرویی است که برای بازتولید خود، دست به کار می شود. بحران زمان امروزه را باید در کار حرفه ای تشکیلاتی جستجو کرد. حواس پرتی های امروزی به نحوی موسع و متنوع است که انرژی های بسیاری را هربرده است. سرکوب و سرگرمی توأمان، دوروی یک سکه اند.

مهم و مؤثر بسیاری داشته، رویکرد تحلیلی اش را بر اساس «انتظار از چهره ها» استوار می کند. شاید بتوان چنین رویکردی را به نوعی «فکر دولت محور» در فرهنگ سیاسی ایران تعبیر کرد. منظور از فکر دولت محور، همان حزب پیشگام یا رهبری رهایی بخشی است که مسئول نجات مردم است. از این حیث و در این بازخوانی انتقادی، خود مردم و توده، غایب اند. الیت، در تاریخ ایران، در جوه مثبت یا منفی، همواره حضور متورمی داشته اند. به این معنی که انتظارها همواره متوجه جریان های تیپ های خاصی است. امروزه که وضعیت نظام سیاسی پس از انقلاب در حوزه های مختلفی با بحران مواجه شده، بسیار شنیده می شود که عده ای همان الیت یا روشنفکران را مسئول پدید آمدن چنین وضعیتی می دانند. اینجاست که با نظر به فرم و محتوای زندگی روزمره، باید نقش بیشتری به توده داد و خود مردم را وارد معادله تحول اجتماعی و سیاسی در ایران کرد بلکه الکلنگ تحلیلی ما موقعیتی متعادل تر بیابد. از دیگر سو، نکته حائز اهمیت این است که نیروهای اجتماعی و سیاسی بعضاً کمتر مورد حمایت نیروهای مردمی بوده اند. به دلایل مختلف و به جز تجربه مجاهدین صدر، نیروهای منتقد پس از انقلاب، پیوند مردمی نداشتند و صرفاً نمی توان خود آن ها را مسئول این فقدان رابطه دانست. موقعیت روشنفکر و توده، نمی تواند تا ابد موقعیتی یک طرفه و بالا به پایین باشد. چه موقعیت فکری چه موقعیت حمایتی، نیازمند تعادلی است که در آن مشارکت معنادار مردم و ارزیابی و سنجش گفتارها و کردارهای خود آن ها در تحولات آینده ایران، مورد ارزیابی انتقادی بگیرد. مردم نمی توانند تا ابد، در تحلیل های نیروهای اجتماعی در غیبت گبری بمانند. خود آن ها باید نقش توده را در فضیلت ها و رذیلت های تاریخی ایران، ردیابی کنند. تنها در چنین رویکردی است که می توان امیدوار بود ناکامی های تاریخی ایران، به گردن هیچ گروه و جریانی نیفتد. جایی که همگان، بی هیچ استثنایی، در برابر وضعیت مسئول اند و باید در برابر شرایط پیش آمده پاسخگو باشند. از این حیث، باید تاریخ فقدان را خواند، آن جایی که در آن، چهره ها دیگر حضور ندارند و خود مردم در متن آن اند. پرسش پایانی شاید این باشد که چگونه می توان ایده ها را تحقق بخشید؟ آن هم درست در زمانه ای که به نحوی توأمان سه وضعیت پیش آمده است:

اول اینکه جهان تازه متکثر شده است. این کثرت، نوعی کثرت معرفتی و اخلاقی است که رهن هر قسمی از کار تشکیلاتی و همبستگی نیروهاست. تکرر، آنقدرها که فکر می کردیم، خوب و میمون هم نیست! این تکرر، دخل جامعه را در جامعیت خود آورده است و از هر چند نفر، جزیره سرگردانی تولید کرده است. این کلونی های شکل گرفته، نه به تمرکززدایی از حکومت و دموکراتیک کردن ساختار سلطه، که به هستی نئولیبرال راه می برند. جامعیت جامعه با اعوجاج های آشفته بیش از پیش در معرض خطر قرار گرفته است.

دوم، مسئله زمان است. بار دیگر به راهکارهای هدی صابر در پایان سخنرانی اش بازگردیم و بازبیندیشیم. «تفکر متمرکز یا متمرکز کردن فکر... حاشیه ای تلقی کردن همه امور فرعی و حذف تدریجی امور فرعی و تخصیص وقت اصلی به کار اصلی، [که] این تقریباً همان مفهوم کار حرفه ای را می دهد... نظم و پیگیری و مسئولیت پذیری که مجموعاً همان برخورد تشکیلاتی را معنی می دهد...»

اصرار صابر بر این راهکارها را باید به صورت «امر زمان مند» ارزیابی کرد. صابر به خوبی می داند که زمان نابچنگ، چون قطرات آبی است که به سادگی از دست و دامان می گریزد. به همین سبب، باید به فکر بود تا کار حرفه ای و متمرکز در مرکز فعالیت نیروها قرار گیرد و همه فعالیت های فرعی، متوقف شود. صابر،

نگاهی بر «ما و نقد نوگرا» از چشم اندازی متأخر

«ما و نقد نوگرا»ی هدی صابر را برای امروز چگونه می‌توان بازسازی کرد؟



کمال رضوی

«ما و نقد نوگرا» عنوان ارائه بحث شهید هدی صابر در یک محفل محدود از همفکران در تیرماه ۱۳۷۴ است. این طرح بحث در امتداد مباحثی بوده است که شش تن از فعالان فکری-سیاسی نوگرا شامل زنده‌یاد عزت‌الله سبحانی، لطف‌الله میثمی، حسن یوسفی اشکوری، رضا رئیس طوسی، کرم میرزایی و هدی صابر (۱) با هدف بررسی شرایط امکان آغاز یک حرکت فکری-سیاسی از اوایل سال ۱۳۷۳ آغاز کرده بودند که حدود ۲ سال ادامه یافته است (۲).

جلسه ارائه بحث هدی صابر در اواسط این سلسله جلسات بوده و به نقد سیر فکری جریان روشنفکری مذهبی از سید جمال تا دوره متأخر (ابتدای دهه ۱۳۷۰) اختصاص دارد. وی در این سخنرانی نقدهای جدی و صریحی در مورد روند فکری-عملی این جریان به ویژه پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ مطرح می‌کند. به طور خلاصه و البته با خطر ساده‌گویی، بحث هدی صابر از این قرار است که ادامه مسیر نوگرایی (روشنفکری مذهبی) چه در نخله‌ای که او «غیرتحقیقی» (فکری-نظری، نهادگریز و فاقد پراتیک عملی سازمان‌یافته) می‌خواند و چه در نخله «تحقیقی» (فکری-عملی، نهادساز و سازمان‌یافته) با فترت مواجه شده و جریان‌های میراث‌دار روشنفکری مذهبی نتوانسته‌اند سیر اسلاف خود را گامی به پیش برده و حرکت جدیدی بر شالوده‌های پی‌ریزی شده پیشینیان خود تدارک بینند.

برای تغییر این وضعیت، صابر نه گذار را ضروری دیده و تجویز می‌کند: گذار از آرزوگرایی به سمت واقع‌گرایی؛ از ایده به عمل؛ از تفسیر به تغییر؛ از گذشته‌گرایی و گذشتگان به حال و خود توانا؛ از محفل به تشکیلات؛ از بی‌محصولی به محصول؛ از پراکنده‌کاری به تمرکز؛ از انفرادگرایی به همگرایی و کار جمعی؛ از کارهای متنوع، چندگانه موردی و مقطعی به کار استراتژیک.

در این نوشته می‌کوشم بحث «ما و نقد نوگرا»ی هدی صابر را از زاویه دید ۱۵ سال بعد از بازسازی کنم؛ یعنی تلاش کنم به این پرسش پاسخ دهم که اگر هدی صابر قصد داشت در سال ۱۳۸۹-۱۳۹۰ (سال پایانی حیات دنیایی) به نقد جریان نوگرا بپردازد و ضرورت‌های تداوم آن را طرح کند، چه مولفه‌های دیگری را در بین می‌آورد و متأثر از تجارب اندوخته و دستاوردهای انباشته خود در این سال‌ها، چه صورت‌بندی تازه‌ای ارائه می‌کرد؟ برای پاسخ دادن به این سوال، از دریچه شواهد برآمده از آثار و گفتارهای هدی صابر در دوره متأخر سیر فکری او به بحث «ما و نقد نوگرا» پرداخته می‌شود.

■ دوبرش در زندگی متأخر هدی صابر

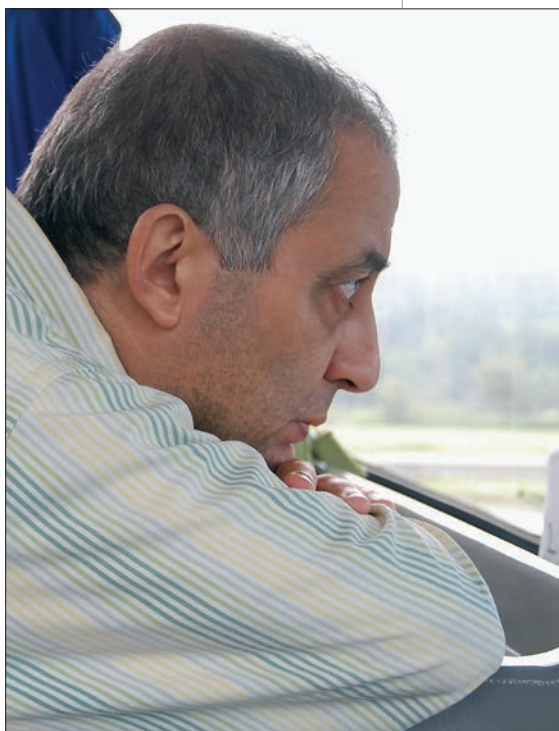
از سال ۱۳۷۴ تا سال ۱۳۸۹ که به دستگیری منجر به شهادت هدی صابر منتهی می‌شود، یک برهه ۱۵ ساله را در حیات این اندیشمند و فعال سیاسی-مدنی شاهد



نمی دانست و اعمال فشار و تحمیل خفقان را بخش جدایی ناپذیر منش و مأموریت قدرت های فائده حاکم قلمداد می کرد، اما هموار بودن شرایط بیرونی خواه ناخواه جزو شرایط امکان فعالیت عملی و تشکیلاتی روشنفکری مذهبی بود که با روند مذکور، به امتناع مقطعی ختم شده بود.

اما دوره دوم که پس از آزادی هدی صابر از زندان ۱۳۸۴-۱۳۸۲ در زندگی این اندیشمند و فعال آغاز می شود، به تقدم یا لا اقل تلازم و انفکاک ناپذیری آموزش و منش بر/با/ از فعالیت تشکیلاتی و مبارزاتی می رسد و از طرفی، به درکی از فعالیت برای طیف وسیعی از عاملان تغییر در جامعه و افراد

در دوره دوم که پس از آزادی هدی صابر از زندان ۱۳۸۴-۱۳۸۲ در زندگی این اندیشمند و فعال آغاز می شود، به تقدم یا لا اقل تلازم و انفکاک ناپذیری آموزش و منش بر/با/ از فعالیت تشکیلاتی و مبارزاتی می رسد و از طرفی، به درکی از فعالیت برای طیف وسیعی از عاملان تغییر در جامعه و افراد «معمولی» است.



هستیم؛ برهه ای که خود به دو برش یا دوره زمانی قابل تقسیم است: نخست از زمان شکل گیری محفل سیاسی مذکور تا خرداد ۱۳۸۲ که به دستگیری و زندان دوساله هدی صابر در کنار شماری دیگری از فعالان ملی-مذهبی منجر می شود؛ دوم، از خرداد ۱۳۸۴ تا زمان دستگیری و شهادت (۱۳۹۰-۱۳۸۹). گرچه در دوره اول هدی صابر، تجربه دستگیری و زندان چند ماهه اسفند ۱۳۷۹ را نیز دارد، اما این دستگیری و زندان، نقطه عطفی در حیات فکری-سیاسی هدی صابر محسوب نمی شود؛ از این حیث که منجر به تغییر کلیدی در استراتژی و رویکرد تشکیلاتی و اولویت های او فکری-عملی نمی شود.

در دوره اول هدی صابر فعالانه به دنبال تحقق گذارهای نه گانه ای است که در جمع بندی بحث تیر ۱۳۷۴ مطرح کرده است: ایده کانونی در گذارها مذکور، فراهم آوردن مقدمات برای بنا نهادن تشکیلات سیاسی-فکری جدید به عنوان منزلگاه روشنفکری مذهبی است که خصلت سازمان یافته دارد و صرفاً در مدار تفسیر و نظریه ریزی نیست، بلکه قرار است با سازمان دهی و پراتیک، منشاء تغییر باشد. در حد فاصل سال های ۱۳۸۲-۱۳۷۳ نیز هدی صابر همگام و همراه با زنده یاد عزت الله سبحانی و شمار دیگری از نیروهایی که بعدها «شورای فعالان ملی-مذهبی» نام گرفتند، همین خط سیر را دنبال می کند. فعال شدن در انتخابات دور دوم مجلس پنجم، انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ و انتخابات مجلس ششم، بیرونی ترین نمود این حرکت جدید است که به نوعی همراه با بیرون آمدن نیروهای روشنفکری مذهبی از فشار بیرونی و پیله انفعال پس از دهه ۱۳۶۰ محسوب می شدند. اما پراتیک عمیق ترین جریان معطوف به حرکت از محافل محدود و خصوصی به سمت حرکت های تشکیلاتی عمومی و گسترده تر است که نمود عینی آن تبدیل محفل شش نفره ذکر شده در صدر این نوشته به شورای فعالان ملی-مذهبی با عضویت ده ها تن از فعالان و با در اختیار داشتن تعدادی بازوی فعال در استان ها و شهرستان ها است. در بطن این فعال گرایی، شاهد کنشگری با سویه نهادسازی / احیای نهادی هستیم؛ احیا و انتشار مجلاتی نظیر چشم انداز ایران (راه مجاهد سابق)، ایران فردا و پیام هاجر، فعال شدن موسسات انتشاراتی کتاب، تأسیس تشکل های مردم نهاد و موسسات پژوهشی و مجموعه ای از نهادسازی ها و سازمان یابی های دیگر. سرنوشت این دوره از حیات فکری هدی صابر جدا از شرایط و زمینه های عام جامعه ایرانی نیست. با بروز انسداد در جنبش دوم خرداد از سال ۱۳۷۹، دستگیری گسترده فعالان ملی-مذهبی در اسفند همان سال، تنش ها و تعارضات مزمن در فضای سیاسی که دامن گیر نیروهای تحول خواه از جمله فعالان ملی-مذهبی می شود (نظیر تهاجم انصار حزب الله به دفتر مجله ایران فردا، بر ساخت غائله کنفرانس برلین و ...) به تدریج امیدها به امکان فعالیت تشکیلاتی و سازمان یافته در فضای عمومی و گسترش چتر نهادی روشنفکری مذهبی در کشور در هدی صابر مانند بسیاری از فعالان فکری-سیاسی این جریان رنگ می بازد. گرچه هدی صابر سرکوب حاکمیت را به خودی خود، عامل مهمی برای چشمپوشی از حق تشکل یافتن و ساماندهی فعالیت ها و نیروها



«معمولی» است. در این برهه صابر از شورای فعالان ملی-مذهبی فاصله می‌گیرد؛ چنین به نظر می‌رسد که جدا از نقدهای تشکیلاتی، او شورای مذکور را تبلور سازمان‌یابی جدیدی که بتواند خلاءهای فعالیت جریان روشنفکری مذهبی را پوشش دهد - منطبق بر ویژگی‌ها و ضرورت‌هایی که در سخنرانی «ما و نقد نوگرا» طرح کرده بود - نمی‌بیند. امتداد نقدهای سال ۱۳۷۴ هدی صابر در سخنرانی «رفیق رهگشا» در سالگرد زنده‌یاد طالقانی در شهر یور ۱۳۸۵ بیانگر این است که صابر فعالیت ده‌ساله نیروهای ملی-مذهبی را موجد آن گذاری که در پی آن بوده و شکل‌گیری سازمان و پراتیک موثر روشنفکری مذهبی، ندیده است. اما جدا از این فاصله‌گذاری از شورای فعالان، او به جمع‌بندی‌های کلیدی دیگری در این دوره متأخر حیات خود می‌رسد که در «ما و نقد نوگرا» کمتر ردپایی از آن دیده می‌شود:

■ نخست چنانکه اشاره شد تقدم (یا لا اقل تلازم) ایدئولوژی و آموزش و ایده‌پردازی نو بر (با) مدار فعالیت تشکیلاتی و استراتژیک به ویژه در مواجهه با نسل نو؛

■ دوم گستراندن الگوی سازمان‌یابی و فعالیت تشکیلاتی کلاسیک در قالب احزاب، سازمان‌ها و جبهه‌های سیاسی به فراسوی این الگوها و تأکید بر الگوهای خردمقیاس و متکثر؛

■ سوم گستراندن قلمرو فعالیت از ساحت سیاسی - فکری به ساحت اجتماعی-مدنی؛

■ هم‌نشاندن «منش» (اخلاق و پرנסیب‌های حرفه‌ای خواه در ساحت سیاسی و خواه در تمام دیگر قلمروهای حیات اجتماعی) در کنار اندیشه و عمل و بلکه مقدم بر آن‌ها.

این جمع‌بندی‌های کلیدی در گفتارها و آثار او در شش سال پایانی حیات به قول خود معلم شهید «پخشان و پاشان» است؛ در جای جای سخنرانی‌ها، کلاس‌های درس، نوشته‌های منفرد، کتاب‌ها و ویژه‌نامه‌هایی که به دبیری او تدارک دیده و منتشر شده تأکیدهایی حاوی جمع‌بندی‌های مذکور مشهود است و ذکر شواهد و نمودهای متعدد آن در این نوشته موجب اطالة کلام می‌شود. اما از باب تأکید مختصراً برای هر یک از محورهای چهارگانه فوق نمونه‌هایی ذکر می‌شود.

■ ■ ■
از میانه دهه ۱۳۸۰ درک هدی صابر از فعالیت تشکیلاتی تحول یافت. مهم‌ترین تحول در این زمینه، گذار از تشکیلات کلاسیک به هرگونه فعالیت جمعی خردمقیاس بود. به عنوان مثال، در این دوره، از نظر هدی صابر، نیروهای اجتماعی که سازمان‌های مردم‌نهاد و خیریه رادر ایران بنا نهاد و پیش برده‌اند، در ابتکار و شم تشکیلاتی دست‌کمی از نیروهای سیاسی ندارند

اول. تأکید بر آموزش و ایده‌پردازی نو

بارزترین نمود از جمع‌بندی اول، نفس تمرکز و جهد فکری هدی صابر بر «آموزش» ایدئولوژیک و استراتژیک و ایده‌پردازی در سال‌های پایانی حیاتش بود. مباحث «هشت فراز، هزار نیاز»، «باب بگشا؛ ضرورت رابطه صاف دلانه»، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا» و «دو سده تکاپوی توسعه در ایران» بخشی از این تلاش آموزشی بود. تمایز این آموزش‌ها و ایده‌پردازی‌های نو با سنخ ایده‌پردازی جریان نوگرا که در سال ۱۳۷۴ مورد نقد هدی صابر قرار گرفته بود این بود که این آموزش‌ها دلالت‌های متعین اجتماعی و عملی داشت؛ در دلال این آموزش‌ها، منش، ترغیب به کار تشکیلاتی خردمقیاس مدنی-اجتماعی، ترغیب به عاملیت تغییر بودن، واقع‌گرایانه و عملی بودن توسط او دنبال می‌شد. به این اعتبار، آموزش‌های وی آموزش نظری و ایده‌پردازی روشنفکری نبود و خود او نیز چنین ادعایی نداشت؛ برای مثال در مباحث قرآنی «باب بگشا» او نه مدعی ارائه تفسیری نو از قرآن بود و نه ادا و ژست آن را داشت؛ از موضعی متواضعانه و در قالب کاری جمعی در صدد بود نقش محدود شده، تنگ دامن و بی‌کارکرد خدا در پروژه شارحان نوگرایی متأخر را به نقد گذاشته و در مقابل، به سهم خود درک و دریافت نسل نو از خدا را به خدای همه‌جا حاضر، همه‌جا منتشر، منشاء اثر و عمل و امید، اهل طراحی استراتژیک، پرحوصله و اهل روند ارتقاء بخشد و در سویه انسانی این رابطه دوطرفه (رابطه خدا-انسان) نیز، مخاطب را از انسان کناره گرفته از پروژه جمعی، منفعل یا شتابزده، هیجان‌زده و کم‌حوصله (و به قول بازگان، اهل «زود و زور») به انسان تراز عمل، عامل تغییر، اهل رابطه استراتژیک و طی روند و در یک کلام، پیش‌برنده «پروژه آدمیت» ارتقاء بخشد. در سخنرانی «رفیق رهگشا» که ۱۱ سال پس از سخنرانی «ما و نقد نوگرا» ایراد شده، هدی صابر جمع‌بندی قبلی در نقد



معطوف بودن به تغییر در ساخت سیاسی، می‌تواند تغییر در مناسبات اجتماعی را پی بگیرد؛ در نتیجه از جبار باغچه‌بان تا سیب‌زمینی کاران مازنی، دامنه کنشگرانی هستند که هدی صابر برای تعریف «پروژه» پیش روی مخاطب قرار می‌دهد. انسان عامل تغییر، برای فعالیت سازمان‌یافته لزوماً نه ضرورت دارد نخبه و چهره فکری-سیاسی باشد، نه الزاماً جهت‌گیری فعالیت خود را کسب قدرت سیاسی یا اثرگذاری بر قدرت یا تضاد و درافتادن با نظم موجود قرار دهد و نه فعالیت محیر العقول و دگرگونی ساختاری را دنبال کند. انسان مدار تغییر، کنشگر اجتماعی معمولی با روحیه فعالیت جمعی پویا و سیال است که می‌تواند منشاء نهاد و تشکیلات و انجمن در مداری محدودتر باشد؛ چنانکه موسس خیریه محک و موسس خیریه خانه مادر و کودک با چنین رویکردی فعالیت خود را آغاز کردند و توسعه بخشیدند تا منشاء الهام و تغییر در جامعه و پیرامون خود شدند. این گستراندن فعالیت تشکیلاتی به ورای فعالیت نخبه‌گرایانه سیاسی تضادآمیز، انگاره مهمی در حیات متأخر هدی صابر است که هنوز جای تأمل و واریسی بیشتر دارد؛ چنانکه همچنان تصور از فعالیت تشکیلاتی در بین نیروهای یک دهه اخیر عمدتاً در فاز کلاسیک باقی مانده است. در این بازسازی فهم از فعالیت تشکیلاتی، چند ویژه‌تأکید (۳) در کار هدی صابر قابل

تشکیلات امری محیر العقول یا رازآمیز با هیبتی فراانسانی نیست. به طور ساده یک «سازمان برای پیش‌برد» است؛ چنانکه یک زن خانه‌دار نیز برای مدیریت خانوار خود مدل سازمانی ضمنی می‌پروراند و به کار می‌بندد. به این اعتبار «زن خانه‌دار هم اهل فعالیت تشکیلاتی است.» روشن است که چنین نگاهی به تشکیلات چگونه می‌تواند درک ما از تشکیلاتی را به قلمروهای متعدد و نامتناهی بگشاید

روشنفکری مذهبی متأخر را به این شکل تصحیح می‌کند:

«ما جریان روشنفکری مذهبی کنونی، در هم اینک مرزی با حوزه‌های فیکس نداریم. مرز ما با حوزه‌ها چه بود؟ تفرق از آخوند بود؟ نه؛ درگیری با شخص بود؟ نه؛ مرز ما، مرز فیکسیسم و دینامیسم بود! اصولیشان فیکس بود. اهل نقلند؛ ما چه هستیم؟ روشنفکری مذهبی ایران در بیست و پنج سال گذشته جز شارح بودن، شرح دادن و جز موزع بودن، توزیع کردن، کار ویژه‌ی دیگری نیز انجام داده است؟ نمی‌گویم کار نشده است، کار ویژه‌ی از نوع «پرتویی از قرآن»، از نوع «راه‌طی شده»، از نوع «ذره‌ی بی‌انتها»، از نوع «عشق و پرستش». سپهر بزند، طاق ضریب بزند، دوران بسازد، تلنگر بزند، انسان رهنمون کند، شده است؟ نشده است. مرز ما با حوزه‌های فیکس چیست؟ شارح‌اند، شارحیم. ناقلمند، ناقلم. هر زمان که در ایران وضع پیدا شد، سپهری زد. واضح، شارح و ناقل نیست؛ وضع می‌کند. ایده وضع می‌کند. نو می‌آورد. اندیشه وضع می‌کند. انسان پرورش می‌دهد. وضع میسر نیست جز با وصل به منشاء ایده.»

دوم سوم بازسازی مفهوم فعالیت تشکیلاتی؛ تکثر ساخت‌های فعال‌گرایی فعالیت تشکیلاتی در بین فعالان فکری-سیاسی دوران، خواه در مدار چپ و خواه در مدار ملی و مذهبی و غیر اینها، عمدتاً فعالیت تشکیلاتی کلاسیک سیاسی است. این فعالیت تشکیلاتی ممکن است به تناسب دوره‌های مختلف شکل متفاوتی به خود بگیرد؛ در دوره‌ای سازمان مبارزاتی با مشی قهرآمیز (مجاهدین جنگل، مجاهدین بنیانگذار)؛ در دوره‌ای جبهه سیاسی و حزب علنی شناسنامه‌دار (جبهه ملی، نهضت آزادی ایران)، در دوره‌ای کانون‌های مبارزاتی نیمه‌علنی (جاما، جنبش مسلمانان مبارز، آرمان مستضعفین، موحدين و... در سال‌های میانی دهه ۱۳۵۰ تا ابتدای دهه ۱۳۶۰) و در دوره‌ای شورای ماقبل حزب و جبهه (شورای فعالان ملی-مذهبی). این فعالیت‌های تشکیلاتی با خطر ساده‌گویی چند ویژگی مشترک دارند؛ از جمله: معطوف به تغییر در مناسبات قدرت سیاسی هستند (انقلاب، اصلاح ساختاری و غیر آن)؛ توسط چهره‌ها و فعالان فکری-سیاسی بنا نهاده شده و توسعه می‌یابند و به عبارتی نخبه‌گرایانه نخبه‌محور هستند؛ جهت‌گیری تضادآمیز داشته و با نظم موجود درمی‌افتند؛ غالباً خصلت مرکزگرایانه و به اصطلاح سانترالیستی دارند.

هدی صابر در زمانی که سخنرانی «ما و نقد نوگرا» را مطرح کرده، کمابیش به تشکیلات همین نگاه کلاسیک را دارد و به معیت شماری از شخصیت‌های الهام‌بخش خود و همراهان دیگر در صدد سامان دادن به فعالیت تشکیلاتی جدید اما با همین درون‌مایه کلاسیک است. از میانه دهه ۱۳۸۰ درک هدی صابر از فعالیت تشکیلاتی تحول یافت. مهم‌ترین تحول در این زمینه، گذار از تشکیلات کلاسیک به هرگونه فعالیت جمعی خردمقیاس بود. به عنوان مثال، در این دوره، از نظر هدی صابر، نیروهای اجتماعی که سازمان‌های مردم‌نهاد و خیریه را در ایران بنا نهاده و پیش برده‌اند، در ابتکار و شمع تشکیلاتی دست کمی از نیروهای سیاسی ندارند و بلکه بهتر از نیروهای سیاسی توانسته‌اند قوام و دوام فعالیت تشکیلاتی خود را با مهارت‌ها و دانش ضمنی مدنی تضمین کنند. به علاوه، کار سازمان‌یافته به جای





بازیابی و صورت‌بندی است:

■ **انسجام پیش از تشکیلات.** در شرایطی که زمینه برای فعالیت تشکیلاتی مدون وجود ندارد، «انسجام ماقبل تشکیلاتی» به عنوان یک تبدیل مطرح است. حتی در شرایط جهت‌گیری برای فعالیت تشکیلاتی، انسجام ماقبل تشکیلات یک ضرورت است. این انسجام برخلاف تصور کلاسیک مرسوم، «انسجام حداکثری ایدئولوژیک» نیست. در جامعه متأخر، نمی‌توان از افرادی که بنای کار جمعی دارند، انتظار انسجام حداکثری حول آموزش‌های مشخص تشکیلاتی داشت. اما به طور جایگزین، می‌توان انسجام حول محورهای کلیدی «دیدگاه»، «منزلگاه» و «منظرگاه» پدید آورد. از نظر هدی صابر انسجام دیدگاه در نوگرایی متأخر تأکید بر اصولی چون «دینامیک بودن هستی، انسان فعال هستی و مدار تغییر و خدا به عنوان پیش‌برنده اصلی پروژه» است. در مباحث باب بگشا، هدی صابر در صدد ارائه «دیدگاه» بود. منزلگاه در منظر هدی صابر «توحید، مذهب و ایران» است. این سه، همان زمین سختی است که می‌توان بر آن پای نهاد و مبنایی برای کنشگری خلق کرد. منظرگاه نیز ناظر بر «منافع ملی، استقلال، مدل دموکراسی مشارکتی و آرای جمهور و مردم» است؛ یعنی چشم‌انداز و افقی که فعالیت تشکیلاتی دنبال می‌کند.

■ **تشکیلات به مثابه سازمانی برای پیش‌برد.** تشکیلات امری محیرالعقول یا رازآمیز با هویتی فرانسائی نیست. به طور ساده یک «سازمان برای پیش‌برد» است؛ چنانکه یک زن خانه‌دار نیز برای مدیریت خانوار خود مدل سازمانی ضمنی می‌پروراند و به کار می‌بندد. به این اعتبار «زن خانه‌دار هم اهل فعالیت تشکیلاتی است». روشن است که چنین نگاهی به تشکیلات چگونه می‌تواند درک ما از تشکیلاتی را به قلمروهای متعدد و نامتناهی بگشاید و در ضمن کنشگران را از عارضه تشکیلات‌پرستی که مرض مزمن سال‌های دور ایران بوده و کمابیش تا امروز نیز ادامه یافته دور بدارد و افراد را متوجه تکثر بی‌پایان امکان‌های تشکیلاتی نماید.

■ **سرآمد دوران تشکیلات پادگانی و سانترالیزم محض.** چنانکه بالاتر اشاره شد، در این جمع‌بندی متأخر هدی صابر، «مدل‌های تشکیلاتی

■ ■ ■
مدل‌های ممکن
تشکیلاتی در
دوره متأخر
بسیار متنوع
و چندگون
هستند؛ از
«جمعیت
بی‌نام»، تا
«نیروی فکری-
اجتماعی»،
«حزب»،
«سازمان
مردم‌نهاد» و
«مدل‌های
سازمانی جدید»
که امروزه به
عنوان شبکه
موسوم شده‌اند.

سانترالیستی و شبه‌سازمانی» منسوخ شده‌اند؛ این مدل‌ها حتی اگر در دوران خود قابل دفاع و کارکردی بودند، امروز با توسعه مدل‌های «مشارکت جمعی حداکثری» رنگ باخته و اهمیت خود را از دست داده‌اند. بنابراین هرگونه فعالیت تشکیلاتی که عنصر «مشارکت جمعی حداکثری» را مبنای خود قرار ندهد، محکوم به شکست است.

■ **تنوع مدل‌های تشکیلاتی.** مدل‌های ممکن تشکیلاتی در دوره متأخر بسیار متنوع و چندگون هستند؛ از «جمعیت بی‌نام»، تا «نیروی فکری-اجتماعی»، «حزب»، «سازمان مردم‌نهاد» و انجمن مدنی و «مدل‌های سازمانی جدید» که امروزه به عنوان شبکه موسوم شده‌اند. از فروکاستن مدل‌های تشکیلاتی به مدل‌های یگانه و انحصاری کلاسیک باید به تنوع مدل‌های تشکیلاتی گذر کرد.

■ **درک غیرکلاسیک از عاملان تغییر** و گذار از نخبه‌گرایی. در دوران متأخر عاملان تغییر که منشاء و مبدع فعالیت تشکیلاتی هستند، می‌توانند «به صورت موازی و مجزای از هم» فعال باشند. «عاملان تغییر، کلاسیک نیستند». تکیه بر عامل تغییر نیز به منزله تکیه بر یک گروه پیش‌برنده نخبه و تافته جدا بافته که بخواهد عهده‌دار تغییر اجتماع کل شود، نیست.



نیروهای فکری-سیاسی در سال‌های میانی دهه ۱۳۷۰ تا اواخر دهه ۱۳۸۰ بود. او فقدان عنصر منش را در بازخوانی‌های تاریخی خود از ناکامی جنبش جنگل تا نهضت ملی و ضربه ۱۳۵۴ به سازمان مجاهدین تا دوره متأخر دنبال کرد و یکی از وجوه مشترک تمامی عارضه‌های فوق را فقدان یا ضعف منش دید و رمز ماندگاری تاریخی کسانی را که به عنوان الگوهای الهام‌بخش منش معرفی کرد، همین پایبندی به منش قلمداد کرد؛ الگوهایی نظیر پهلوان حسین رزاز، کوچک خان جنگلی، مصدق، تختی، حنیف‌نژاد و... در نزدیک دست تاریخ. به علاوه، صابر همراه و مشوق زنده‌یاد عزت‌الله سبحانی برای طرح مجموعه مباحث «سلوک فردی، اخلاق اجتماعی، منش مبارزاتی» (۱۳۸۵)، حسینیۀ ارشاد) شد و تلاش کرد در جای جای گفتارهای خود این تأکید را پیش کشد که «مبارزه سیاسی بدون منش، مفتش گران است.»

از دریچه نگاه متأخر هدی صابر به مختصات نوگرایی دینی، تعهد به رعایت اخلاق جمعی و منش جزء جدایی‌ناپذیر روند جریان نوگرا است و هر جا این جریان دچار نوسان و نقصان شده، یک علت آن را باید در ضعف منش جستجو کند؛ چنانکه توفیق جریان نوگرا و ماندگاری آن نیز به سبب پایبندی به منش بوده است.

■ پیام‌های «ما و نقد نوگرا» برای امروز

با همه این اوصاف و با نیم‌نگاهی به بازبینی‌های هدی صابر در نقد جریان نوگرا بر اساس آخرین دستاوردها و ویژه‌تأکیدهای او، جای طرح این سوال هست که سخنرانی «ما و نقد نوگرا» چه دلالت و اهمیتی برای امروز ما دارد؟ این سخنرانی بازخوانی و جمع‌بندی موجز هدی صابر از روند روشنفکری مذهبی در دو نحله «تحقیقی» و «غیرتحقیقی» آن از نخستین مراحل تکوین تا ابتدای دهه ۱۳۷۰ را پیش روی ما قرار می‌دهد. این بازخوانی با نگاه هدی صابر به ضرورت‌های



در دوران متأخر
عاملان تغییر که
منشاء و مبدع
فعالیت تشکیلاتی
هستند، می‌توانند
«به صورت موازی و
مجزای از هم» فعال
باشند. «عاملان
تغییر، کلاسیک
نیستند.» تکیه بر
عامل تغییر نیز به
منزله تکیه بر یک
گروه پیش‌برنده نخبه
و تافته جدابافته
که بخواهد عهده‌دار
تغییر اجتماع کل
شود، نیست. این
تأکید، همان نقطه‌ای
است که هدی صابر را
از پارادایم پیشتازی و
نخبه‌گرایی می‌گسلد
و او را متوجه
فعالیت جمعی
عموم کنشگران
یا به عبارتی
خودسازمان‌دهی و
خودتوانمندسازی
جامعه می‌کند.

این تأکید، همان نقطه‌ای است که هدی صابر را از پارادایم پیشتازی و نخبه‌گرایی می‌گسلد و او را متوجه فعالیت جمعی عموم کنشگران یا به عبارتی خودسازمان‌دهی و خودتوانمندسازی جامعه می‌کند. به جای آنکه گروهی زبده از عاملان تغییر منشاء شکل‌گیری تشکیلات پیشتاز شده و توده جامعه را با خود همراه سازند، این خود جامعه و یکایک کنشگران آدم‌های معمولی هستند که باید به سهم خود و در ساحت خود منشاء فعالیت مشارکت‌جویانه جمعی و عامل تغییر شوند.

■ در نهایت اینکه از نظر هدی صابر، جامعه ایران در اواخر دهه ۱۳۸۰ و سرآغاز دهه ۱۳۹۰ در «دوران ماقبل تشکیلات و سازمان» به سر می‌برد. در چنین جامعه‌ای، به جای تلاش برای هرگونه فعالیت تشکیلاتی کلاسیک به مفهومی که گفته شد، ترغیب کنشگران متنوع جامعه به قرار گرفتن در سرفصل فعالیت جمعی متشکل در ساحت‌های متکثر اجتماعی، اصل اساسی تغییر است. بنا بر همین جمع‌بندی و تأکیدهای بنیادی بود که هدی صابر در برهه از حیات خود، از فعالیت تشکیلاتی کلاسیک دست‌شست یا لااقل آن شکل از فعالیت را در زندگی خود کمرنگ کرد و مجدانه کوشید تا الگوهای بدیل سازمان‌یابی و تشکل‌یابی را باز یابد، معرفی نماید و مخاطبان سخن خود را به تجسم بخشیدن و تکامل این الگوها ترغیب نماید.

اما برای نیروهایی که در تداوم سنت روشنفکری مذهبی مایل به فعالیت و کنشگری هستند، فعالیت‌های جمعی علاوه بر تأکیدهای فوق مستلزم تکیه بر یک «هشت و جهی» برای رسیدن به انسجام است: «هشت و جهی متن (کتاب؛ قرآن)؛ تاریخ؛ توسعه و اقتصاد سیاسی؛ دانش استراتژیک؛ دانش تشکیلاتی؛ منش؛ روش؛ حوزه تخصصی هر فرد (۴).»

پروژه نوگرایی برای مواجه شدن با شرایط پیچیده و چندبعدی دوران متأخر نمی‌تواند به سنت فکری و میراث سرآمدان و اسلاف خود دلخوش باشد؛ بلکه باید مجدانه بکوشد تا خود را به هشت و جهی فوق مجهز ساخته و دانش خود در این هشت وجه را به طور مستمر روزآمد کند.

چهارم. گرانگاه فعالیت جمعی: منش

از دیگر تمایزها و در واقع خلاءهایی که هدی صابر در دهه ۱۳۸۰ در فهم جامعه ایران، مجموعه نیروهای فکری-سیاسی و جریان نوگرا به آن رسید و کوشید آن را بر جسته کند مفهوم محوری «منش» است. اغراق نیست اگر بگوییم این واژه یکی از پنج واژه پربسامد در آثار و گفتارهای هدی صابر در دوره متأخر اوست. منش برای هدی صابر دامنه وسیعی از تکالیف و هنجارمندی‌های شخصی و جمعی را در بر می‌گیرد. در مقاله «احیای منش در دوران کسوف امر قدسی» (یادنامه چهارمین سالگرد شهادت هدی صابر) به دلالت‌های این مفهوم محور در اندیشه هدی صابر پرداخته‌ام. مختصر این است که منش تبلور اخلاق اجتماعی و سلوک زیست جمعی در کنش افراد در ساحت‌های مختلف است؛ اصول، کدها و قواعد اخلاقی که انتظار می‌رود هر کنشگر در هر ساحت اعم از فعالیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مدنی، دانشگاه، محیط کار، خانواده، انجمن داوطلبانه و... سرلوحه کنش خود قرار دهد و از آن تخطی نکند. برای هدی صابر، بازیابی اهمیت منش در زیست اجتماعی تا حد زیادی محصول مشاهده تشدید تفرد و تزلزل اخلاق در جامعه کل، نسل نو و

فعالیت تشکیلاتی در همان برهه از حیات او مطرح شده است؛ طبعاً اگر بنا بود او در اواخر زندگی خود چنین بازخوانی و جمع‌بندی‌ای را پی‌گیرد، زاویه‌های جدیدی از نقادی را پیش روی ما می‌گشود. این زوایا، احتمالاً برخی تجویزهای او برای گذار را کنار می‌نهد. برای مثال:

■ تأکید او بر گذار از ایده به عمل در دوره متأخر این گونه قابل صورت‌بندی است: گذار از شارح و موزع ایده‌ها بودن به واضع ایده بودن و ایده‌پردازی نو و عمل‌تر از ایده.

■ تأکید او بر گذار از محفل به تشکیلات، مستلزم دگرگونی اساسی در فهم تشکیلات است و شاید بتوان جمع‌بندی متأخر او را چنین صورت‌بندی کرد: گذار از محفل و تشکیلات کلاسیک به سازمان‌دهی‌های مبتنی بر مشارکت جمعی حداکثری.

■ کار استراتژیک و سامان دادن منظومه فعالیت‌ها حول آن در حیات متأخر هدی صابر همچنان مورد تأکید بود، اما او برای طیف وسیع‌تری از کنشگران جامعه، مبشر کارهای متنوع و چندگانه شده بود؛ می‌توان چنین گفت که گرچه تأکید او برای نیروهای فکری و سیاسی همچنان تمرکز بر کار استراتژیک بود، اما اولاً اولویت او از کار استراتژیک خود دچار تحول شده بود (آموزش و ایده‌پردازی به مثابه کار استراتژیک یا مقدمه یا ملازم آن)؛ ثانیاً برای طیفی از کنشگران عادی کارهای متنوع در ساحت‌های متکثر اجتماعی را نه تنها مفید بلکه ضروری عنوان می‌کرد. بدین ترتیب، مطرح کردن پراکنده‌کاری به عنوان یک رویکرد کنشگری مورد نقد، در نظرگاه متأخر هدی صابر تلطیف شده است؛ تکثر در ساحت‌های کنشگری، تلاش‌های فکری چندساحتی و متنوعی را می‌طلبد که هم نیروهای فکری را درگیر خود می‌کند و هم عموم کنشگران جامعه را و در نتیجه شاید بتوان از آن با عنوان «پراکنده‌کاری» یاد کرد. همکاری‌های جمعی در ساحت‌های متنوع و متکثر می‌توانند به موازات یکدیگر پیش روند و این همکاری‌های جمعی که در یک تصویر ایستا، پراکنده ممکن است به نظر آیند، در یک منظر کلان‌تر و پویاتر، می‌تواند منشاء تغییر و هم‌افزایی قلمداد شود.

در نهایت اینکه «ما و نقد نوگرا»ی هدی صابر حاوی پیام‌های مهم دیگری برای خواننده امروزی است که به جای آنکه متنی باشد، پیام و آموزه فرامتنی هستند؛ به عبارت دیگر، فارغ از محتوای نقدهای مطرح‌شده توسط هدی صابر بر جریان نوگرا در این بحث که می‌تواند مورد مناقشه و گفت‌وگوی انتقادی قرار گیرد، چند آموزه از این «سبک» کار می‌تواند استخراج کرد:

■ با دست‌آورد پیشینیان باید مسئولانه برخورد کرد؛ بازخوانی و صورت‌بندی و نقادی این دست‌آورد به قصد در انداختن طرح جدید و فراروی از آن، رکن این برخورد مسئولانه است.

■ ورای تعلقات عاطفی، وابستگی‌های فکری و سیاسی، یا میراث اسلاف



مطرح کردن
پراکنده‌کاری
به عنوان
یک رویکرد
کنشگری مورد
نقد، در نظرگاه
متأخر هدی
صابر تلطیف
شده است؛ تکثر
در ساحت‌های
کنشگری،
تلاش‌های فکری
چندساحتی
و متنوعی را
می‌طلبد که هم
نیروهای فکری
را درگیر خود
می‌کند و هم
عموم کنشگران
جامعه را
و در نتیجه
شاید نتوان
از آن با عنوان
«پراکنده‌کاری»
یاد کرد.
همکاری‌های
جمعی در
ساحت‌های
متنوع و متکثر
می‌توانند به
موازات یکدیگر
پیش روند.

باید مواجهه نقادانه داشت؛ تعلقات فکری و سیاسی نباید مانع سنجش‌گری و نقادی اندیشه‌ها شود.

■ برای آغاز حرکت جدید، نیاز به جمع‌بندی از مسیر طی‌شده تا امروز است؛ بدون داشتن تصویر روشنی از راه طی‌شده، نمی‌توان چشم‌اندازی برای مسیر پیش‌روی اخذ کرد (چشم‌انداز برآمده از سیر).

این سبک کار و رویکرد هدی صابر ملهم از یک سنت «جمع‌بندی» در بین طیفی از کنشگران «جدی» ایران معاصر است؛ کسانی که برای هدی صابر احترام‌برانگیز بوده‌اند مانند مصدق و حنیف‌نژاد، به این سنت جمع‌بندی پایبند بوده‌اند. استعانت کنشگران از این سنت، برای آغاز هر حرکت، تأسیس و ساخت‌ساز در هر ساحتی (سیاست، اقتصاد، ایدئولوژی و اجتماع) و با هر مقیاسی (کلان، میانه، خرد، غنابخش حرکت و روشنگر افق آن است. ■

پی‌نوشت

۱. شکل‌گیری این جمع به صورت تدریجی بوده است؛ به این ترتیب که ابتدایک هسته سه نفره شکل گرفته است و از جلسات بعدی سه عضو دیگر به این جمع اضافه می‌شوند.
۲. مدت کوتاهی پس از آغاز این جلسات، زنده‌یاد مهدی بازرگان دارفانی را وداع گفت.
۳. این ویژه‌تاکیدها توسط هدی صابر در یکی از آخرین جلسات پیش از دستگیری و شهادت در یک جمع سه نفره مطرح شده است و عبارت‌های داخل گیومه نقل قول مستقیم از معلم شهید است.
۴. به عنوان مثال، فردی که در حوزه اقتصاد تحصیل کرده یا فعال است، حوزه تخصصی او اقتصاد است؛ فردی که در حوزه علوم اجتماعی، تاریخ، فنی و مهندسی، پزشکی و... تحصیل کرده و تخصصی کسب کرده، صاحب یک بعد تخصصی است که می‌تواند از اندوخته‌های آن برای بارور کردن فعالیت جمعی خود استعانت جوید.



مطالب باز نشر

سحابی و جهان وارونه

علیرضا رجایی

مسئله ملیت و

ناسیونالیسم در اندیشه و

عمل عزت الله سحابی

امیر طیرانی

طلایه داران آزادی

رحیم همتی

«اصول» نحله‌ی ملی -

مذهبی از منظر مهندس

عزت الله سحابی

محمد رضایی

از آن صبح خرداد لواسان

مصطفی محب‌کیا

پروژه‌ی هدی صابر؛ امر

سیاسی و مسئله‌ی ایمان

سیدهادی عظیمی

مبنای اسلامی تأمین آزادی، «امر به معروف و نهی از منکر» است؛ امام علی پس از ضربت خوردن در آن سه روزی که حیات داشتند به تمام کسانی که نوشته ایشان را می خواندند وصیتی داشتند. در آنجا گفته شده است شما را وصیت می کنم به امر به معروف و نهی از منکر، مبادا این را رها کنید که اگر رها کنید اشرار بر شما حکومت می کنند! یعنی امر به معروف فقط این نیست که در زمان بنی عباس بود مثلاً صدای موسیقی ات و... بلند نباشد! از سخن امام علی معلوم است که امر به معروف در مورد حکومت است و این مکانیسمی برای تأمین آزادی است. رسانه مکانیسم تأمین آزادی است و امر به معروف و نهی از منکر اینجا معنی می دهد، اگر رسانه آزاد نباشد یا رسانه ملی فقط آرای یک جناح را تبلیغ کند آن رسانه نیست. حتی در غرب هم دموکراسی، طی مبارزاتی به تدریج جا افتاده است، این ها هزینه دارد و باید هزینه اش را داد. اگر پای مبارزه‌ی زندان نروید، کشته نشوید و هزینه ندهید، این درخت آبیاری نمی شود و تناور نخواهد شد. طبعاً حاکمان در برابر امر به معروف مخالفت می کنند یا فرد را دچار انواع عذاب می کنند اما مهم آن است که مقاومت کنید. مرحوم آیت الله منتظری به عنوان مجتهدی که واقعاً اجتهاد کرده مثلاً در مورد تفکیک حقوق شهروندی از حقوق دینی به برخی از ایرانیانی که به فرقه موسوم شده اند، می گوید اینها حقوق شهروندی دارند. ایشان با شجاعت اخلاقی خود اجتهاد کرد، اما هزینه هم داد. استناد ایشان هم به همین امر به معروف و نهی از منکر بود. امام علی (ع) می فرماید شما خودداری نکنید از اینکه به من مشورت به عدل و توصیه به حق کنید، یعنی من که وصی پیغمبرم هم بالاتر از اینکه خطا کنم نیستم.

عزت الله سحابی، تاریخ یک انقلاب، صص. ۴۱۸-۴۱۹.

سبز دهم سالگرد
یادنامه

سحابی و جهان وارونه!



ترجمه‌ها و تفاسیر فارسی زبان - این عبارت به معنای تصویری بی‌ثبات، رویارونده و خواب‌آلود، خیالی، پریشان، آشفته و کاذب و پوچ از واقعیت است. در ایدئولوژی نظم مسلط، این تصویر کاذب، ناهم‌خوان با سنت مصلحان راستین و بافته دروغین ذهن و آیین مدعیان رسالت‌رهایی بخشی است و آنها تنها با قدرت فریبنده کلام سعی در برانگیختن احساسات و فریب مردم را دارند (بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ؛ انبیا، ۵؛ بلکه گفتند: «خوابهای شوریده و بی‌اساس و پوچی است؛ [نه] بلکه دروغی است که آن را بافته و از پیش خود بر ساخته؛ و بلکه او شاعری است. پس همان گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد، باید برای ما نشانه‌ای بیاورد»).

بدیع‌تر آن که نظم مسلط برای ممانعت از فریب خوردن مردم و پرهیز دادن آنها از انبیا (نمایندگان جریان آزادی خواه)، دعوت به بصیرت و عقل می‌کنند تا توده‌های مردم خود تفاوت میان روایت واژگونه و تخیلی و سحر‌آلود را با واقعیت تشخیص دهند (...). أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَاءَ ثُمَّ تَبْصُرُونَ؛ انبیا، ۲؛ چرا شما که مردمی بابسیرت و دانا هستید سحر و شعبده‌آوردی می‌پذیرید که عقل را می‌رباید و چهره حقایق را می‌پوشاند و این خود خلاف عقل است). در نهایت این که انبیا با بیان احساسی، سودازده و دروغین‌شان،

در سال‌های نخستین انقلاب یکی از اِلِمان‌هایی که در طرح‌ها و کارتون‌های سیاسی مطبوعات، بویژه در نشریه امت، ارگان جنبش مسلمانان مبارز به دفعات دیده می‌شد، تصویری بود از قرآن یا قرآن‌هایی که بر سر نیزه برافراشته شده بود. واضح است که این الهامی بود از ماجرای بر سر نیزه کردن قرآن‌ها در جنگ صفین که به حيله و مکر عمرو عاص، لشکر در حال هزیمت معاویه را از شکست نجات داد و بس فتنه‌ها که با این زینرنگ برانگیخت. اما هنرمندان سیاسی ابتدای انقلاب (از جمله محسن موسویان طراح همان هفته‌نامه امت) با این طرح، نسبت به سیطره‌تدریجی یک ایدئولوژی قدرت هشدار می‌دادند که گرچه در ظاهر با معنویت و پرهیز نمودار می‌شد اما بیش از هر چیز بر قدرت سر نیزه متکی بود.



علیرضارجایی

بی‌شک انقلابی که با نام مذهب تکوین یافته و پیروز شده بود، سرنوشت آن عمیقاً با آن محتوای مذهبی و دینی که به تعبیر امرویین گفتمان مسلط بود، به‌شکلی لاعلاج و اجتناب‌ناپذیر گره می‌خورد. در میان دوجبهه اصلی گروه‌های مارکسیست و جریان‌های اسلامی نوگرا ضلع سوم نیز وجود داشت که خواه ناخواه با پیوستگی به ایدئولوژی رهبری انقلاب، از هژمونی و قدرت بسیج و اضحی بر خوردار بود و تلاش برای انکار این موقعیت و منازعات ناشی از آن، نه آن که اختلالی در این موقعیت برتر ایجاد نکرد که چه بسا بر مشروعیت و سیطره آن نیز افزود و آن طرح معروف قرآن بر سر نیزه هم چیزی جز بیانی هنری از محتوا و مکانیسم همین قدرت هژمونیک و سلطه‌دستگاه ایدئولوژیک نبود؛ بنابراین در هر چالش ایدئولوژیک درون دینی، در تمام سال‌های پس از انقلاب، ارجاع به قرآن، بخشی جدایی‌ناپذیر از این منازعه بوده است.

سنت جریان ملی مذهبی در کندوکاوهای قرآنی خود، به مضامین مهمی استناد کرده است که ممکن است با مفهوم امروزمین ایدئولوژی به مثابه تصویری وارونه از جهان و نقد آن، انطباق‌پذیر باشد. ورود به جزئیات چنین بحثی در این جا امکان‌پذیر نیست و تنها به توضیح مختصر این نکته اکتفا می‌شود که قرآن در توصیف منازعه بزرگ ایدئولوژیک میان "عنصر رهایی‌بخش" با "ستون‌های ذهنی و عینی نظم موجود و بازدارنده"، بوضوح به هسته اساسی این جدال ورود پیدامی‌کند و آن عبارت از این پدیده پیچیده است که قدرت و ایدئولوژی مسلط، درست از همان منطقی بهره می‌گیرد و بر همان مدعایی پافشاری می‌کند که زبان و منطق انقلاب رهایی‌بخش نیز بر آن متکی است و در نتیجه، زبان هر دو جبهه، دایره معانی یکسانی را پوشش می‌دهد. برای نمونه در آیه ۵ سوره انبیا، مخالفان پیام‌آوران، سخنان ایشان را أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ می‌خوانند که -براساس جمع‌بندی مجموعه‌ای از

قدرت و ایدئولوژی

مسلط، درست از همان منطقی بهره می‌گیرد و بر همان مدعایی پافشاری می‌کند که زبان و منطق انقلاب رهایی‌بخش نیز بر آن متکی است و در نتیجه، زبان هر دو جبهه، دایره معانی یکسانی را پوشش می‌دهد



می‌ترسم با این وضع سطح قانون اساسی جدید
از قانون اساسی ۷۰ سال پیش بمراتب پایینتر باشد
«پدر طالقانی»

■ ■ ■
اکنون
در می‌یابیم
هشیاری
هنرمندی را
که در هفته‌ای
پس از درگذشت
آیت‌الله طالقانی
و در ماه‌های
نخستین
پیروزی انقلاب،
با طرحی ساده،
تصویر ۴۵ سال
آینده ایران را
با نقش قرآن
بر سرنیزه
برافراشته
و تصویر
طالقانی بر
زمین فروافتاده،
ترسیم کرد

که مرتکب خطا نشوم و در اعمال خود از
خطایم باشم".
آنچه گفته شد صرفاً مقدمه‌ای نسبتاً
طولانی بود تا به این ذی‌المقدمه کوتاهی
برسد که مهندس عزت‌الله سحابی - و
جریان ملی مذهبی که او بر صدر آن
ایستاده بود - دامنه‌ی عمل و نظر سیاسی
نخستین خود را بر بستر اندیشه و تفکر
بازگشت به قرآنی برپا داشت که پیشتر،
روش‌تفسیری مهندس بازرگان و پرتوی
از قرآن آیت‌الله طالقانی، آن را سیراب
ساخته بود. این شیوه فهم قرآن "نوعی
گسست‌گرایی" از متد و چهارچوب مفسران
گذشته و پرهیز از تکرار سخن و روش آنها و
تاسیس و بنیان‌گذاری سبکی از تفکر است
که با ورود روشنفکران و تحصیل‌کردگان
غیرحوزوی در عرصه قرآن‌پژوهی، زمینه‌ای
نیرومند از نقد رادیکال در همه عرصه‌های

قدرت‌طلبانی عنوان می‌شوند که می‌خواهند استیلا و سلطه پیدا کنند و
شیوه و رسم و آیین نمونه و مطلوب زندگی حاکم را درهم‌بریزند (قَالُوا إِنَّ
هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكَ مِنْ أَرْضِكَ بِسِحْرِهِمَا وَيُذْهِبَا بِطِرِيقَتِكَ
الْمُتَلٰى؛ طه، ۶۳: به‌طور قطع این دو [موسی و هارون] افسون‌گران و کاهنانی
هستند که با قدرت‌سخنوری سحرانگیز خویش اراده کرده‌اند تا شما مردم را
[با ذلت و خواری و فقر و تهیدستی] از سرزمینتان برانند و بیرون کنند و آیین
برتر و والا و راه و رسم نمونه و طریقه‌ی نیکوی شما را براندازند و [از قلوبتان
بیرون کنند] و همه را متوجه خویش سازند).

چنان‌که گفته شد توضیح بیشتر این بحث گسترده در این یادداشت امکان‌پذیر
نیست تا نشان داده‌شود نقد انبیاء و مصلحان (و به زبان امروزین عنصر
رهایی‌بخش) بر نظم ایدئولوژیک مسلط نیز دقیقاً از همان زاویه‌ای است
که نیروی مستقر آنها را نقد می‌کند و همین، شرایط را برای تلاش معطوف
به رهایی و آزادی پیچیده و دشوار می‌سازد. در واقع بخش عمده و مرکزی
قرآن از این منظر، کمک به کشف "متدهای نقد ایدئولوژی" است که بیش از
هر چیز مبتنی بر تحلیل انضمامی و توضیح واقعیت عینی مقوله‌ای است
که قرآن آن را جباریت می‌نامد که مبتنی بر سلطه و استیلاست. برای مثال
این، در آن جایی بخوبی آشکار می‌شود که فرعون به طبقه حاکم صراحتاً
و عده می‌دهد که قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلٰى؛ طه، ۶۴: امروز پیروزی از آن
برتری جویان و استیلاطلبان است. اما درست در نقطه مقابل سلطه طلبی،
پیام و نقد اخلاقی قرآن قرار دارد که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكٰى؛ اعلی، ۱۴: رستگار
آن کسی است که پاکی جست و از پلیدی رهایی یافت؛ و این پرهیز و تزّه
اخلاقی در تضاد با دیکتاتوری و جباریت است: وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ؛
ق، ۴۵: و تو بر مردم جبار و مسلط نیستی؛ و نیز: وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ
عَنِيدٍ؛ ابراهیم، ۱۵: و (پیاپی) از خداوند) گشایش خواستند و (به آنها چنین
بشارت داده شد که) سرانجام هر ستمگر جباری هلاکت و حرمان است.

بالاترین نمود این قدرت‌ستیزی و استیلاگریزی در خطبه مشهور
۲۱۶ نهج‌البلاغه (در برخی نسخ خطبه ۲۰۷) دیده می‌شود که امیرالمومنین
در زمان حکومت و خلافت چنین می‌گوید: "از پست‌ترین حالات زمامداران
در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش‌اند و کشور
داری آنان بر کبر و خود‌پسندی استوار باشد؛ و خوش ندارم در خاطر شما
بگذرد که من ستایش را دوست دارم و خواهان شنیدن آن هستم... زیرا هنوز
حقوقی است که من ادایشان نکرده‌ام و فرایضی برگردن من است که باید آنها
را بگزارم. آنسان که با جباران سخن می‌گویند، با من سخن مگویند؛ و از من
پنهان مدارید آنچه را از مردم خشمگین به هنگام خشمشان پنهان می‌دارند؛
نیز به چاپلوسی و تملق با من آمیزش مکنید (فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُهُ الْجَبَّارَةُ
وَلَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِمَا يَحْفَظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ)
و مپندارید که گفتن حق بر من گران می‌آید؛ و نخواهم که مرا بزرگ‌انگارید،
زیرا هر که شنیدن حق بر او گران آید یا نتواند اندرز کسی را در باب عدالت
بشنود، عمل کردن به حق و عدالت بر او دشوارتر است. پس با من از گفتن
حق یا رأی زدن به عدل باز نایستید، زیرا من در نظر خود بزرگتر از آن نیستم

طلایه داران آزادی

رحیم همتی

عزت‌الله سحابی، چهره‌ای برجسته در تاریخ معاصر ایران، نمادی از مبارزه بی‌وقفه برای عدالت و آزادی بود. او که سال‌ها در برابر استبداد ایستادگی کرد، در خرداد ۱۳۹۰ چشم از جهان فرو بست. سحابی از بنیان‌گذاران نهضت آزادی ایران و فعالان ملی مذهبی بود و زندگی خود را وقف استقلال و پیشرفت کشورش کرد. سالگرد درگذشت سحابی یادآور شجاعت و مقاومت است، نه تنها برای او، بلکه برای دخترش هاله سحابی و هدی صابر نیز که به جرم دفاع از حق و حقیقت، جان خود را از دست دادند. هاله سحابی در مراسم تشییع پدرش با خشونت مأموران روبرو شد و کشته شد، و هدی صابر نیز در اعتصاب غذا برای کشته شدن هاله، بر اثر بی‌توجهی پزشکی در زندان جان باخت. این سه چهره نشان‌دهنده عمق و حشیرگری نظامی است که با سرکوب و خشونت، تلاش می‌کند صدای آزادی‌خواهان را خاموش کند. اما یاد این قهرمانان همواره در دل‌ها زنده است و الهام‌بخش نسل‌های آینده خواهد بود. آنان نشان دادند که عشق به وطن و تلاش برای آزادی، هرچند با مخاطرات زیادی همراه باشد، سرانجام پیروز خواهد شد.

در این روزها که استبداد و سرکوب به اوج خود رسیده، درس‌هایی که از زندگی و مبارزات این قهرمانان می‌توانیم بگیریم، می‌تواند راهنمای ما در مبارزه برای آینده‌ای بهتر باشد. زندگی و منش این سه نفر برای ما درس‌های ارزشمندی دارد که می‌توان از آنها بهره گرفت تا بدین جهت راه خود را در مبارزه برای حقوق انسانی هموار کرد.

عزت‌الله سحابی: او یک سیاستمدار، اقتصاددان و فعال اجتماعی بود که در طول عمر خود همواره برای استقلال و پیشرفت ایران تلاش کرد. سحابی نشان داد که حتی در سخت‌ترین شرایط، می‌توان با پابندی به اصول اخلاقی و عدالت، برای تغییرات مثبت در جامعه مبارزه کرد. از او می‌آموزیم که نباید در برابر ظلم و ستم خاموش ماند و باید به اصول و ارزش‌های انسانی وفادار باشیم، حتی اگر این راه پر از مخاطره باشد.

هاله سحابی: هاله که راه پدرش را در مبارزه برای حقوق زنان و عدالت اجتماعی ادامه داد، نمونه‌ای از شجاعت و استقامت است. او در مراسم تشییع پدرش، با وجود خطرات، به راه خود ادامه داد و جان خود را فدای اعتقاداتش کرد. از زندگی هاله می‌آموزیم که مبارزه برای حقوق انسانی نیاز به شجاعت دارد و نباید در برابر تهدیدها عقب‌نشینی کرد. هر قدمی که برای عدالت برداشته می‌شود، هرچند کوچک، می‌تواند تأثیرات بزرگی داشته باشد.

هدی صابر: او روزنامه‌نگار و فعال سیاسی عمل‌گرا بود که با قلم و اندیشه‌اش و تلاش برای ایجاد کار در مناطق محروم سیستان و بلوچستان برای روشنفکری و آگاهی‌بخشی در جامعه تلاش کرد. هدی در زندان به اعتصاب غذا دست زد تا به شرایط بی‌عدالتی و جنایت اعتراض کند و این اعتصاب به قیمت جانش تمام شد. از هدی می‌آموزیم که گاهی مبارزه برای عدالت نیازمند فداکاری‌های بزرگی است. او به ما نشان داد که در برابر ظلم و ستم باید ایستادگی کرده و با آگاهی‌بخشی و روشنگری، دیگران را نیز به مسیر مبارزه دعوت کنیم.

از زندگی و منش این سه قهرمان می‌توانیم بهره بگیریم تا: ۱. پابندی به اصول اخلاقی و انسانی: همچون عزت‌الله سحابی، باید به اصول خود وفادار بمانیم و در برابر هرگونه انحراف از عدالت و حقوق انسانی مقاومت کنیم. ۲. شجاعت در برابر ظلم: مانند هاله سحابی، باید شجاعت داشته باشیم و در برابر تهدیدها و خشونت‌ها عقب‌نشینی نکنیم. حضور ما در هر صحنه‌ای از مبارزه می‌تواند تأثیرگذار باشد. ۳. آگاهی‌بخشی و روشنگری: همچون هدی صابر، باید با قلم و زبان خود دیگران را آگاه کنیم و برای آگاهی‌بخشی و روشنگری تلاش کنیم. تغییرات بزرگ با آگاهی و دانش آغاز می‌شود. ۴. فداکاری و ایثار: آماده باشیم که برای دستیابی به آزادی و عدالت، فداکاری کنیم. این مسیر آسان نیست، اما هر قدمی که برمی‌داریم، ما را به آینده‌ای روشن‌تر نزدیک‌تر می‌کند.

گرامیداشت یاد و خاطره عزت‌الله سحابی، هاله سحابی و هدی صابر به ما یادآور می‌شود که مبارزه برای عدالت و آزادی هرگز بیهوده نیست و هر تلاش کوچک، گامی به سوی آینده‌ای بهتر است. آنان نشان دادند که ایستادگی در برابر ظلم و دفاع از حقوق انسانی، وظیفه‌ای است که هر یک از ما بر عهده داریم. ■

منبع: زیتون

ایدئولوژی، سنت، سیاست و مذهب پدید آورد. تاریخ حدوداً نیم قرن اخیر ایران و جهان اسلام بروشنی این سخن مارکس را تایید کرده است که "این حکومت و جامعه است که مذهب یعنی جهان آگاهی وارونه را می‌سازد، زیرا که جهان وارونه است و مذهب، تصویری عمومی این جهان است". اگر مفهوم ملی-مذهبی مهندس عزت‌الله سحابی و شهیدان هاله سحابی و هدی صابر چیزی جز نقد این مذهب به مثابه ایدئولوژی جهان وارونه نباشد و اگر جریان بازگشت به قرآن گونه‌ای تفکر عمومی و نقاد و گونه‌ای چشم‌انداز برای اقدام و عمل در جهت برکندن و سرنوشتی طوق‌های بردگی باشد (۱) بنابراین میراث سحابی، ضروری غیر قابل انکار مبارزه نظری و عملی در ایران امروز و انکار ارتجاع غالب در جهان اسلام است؛ ارتجاع مذهب جباریت و فریب کار جهان وارونه که تصویری بت‌واره از خداوند خلق کرده و نیزه خونین خویش را هر روز بیشتر بر پیکره قرآن فروآورده است.

اکنون در می‌یابیم هشیاری هنرمندی را که در هفته‌ای پس از درگذشت آیت‌الله طالقانی و در ماه‌های نخستین پیروزی انقلاب، با طرحی ساده، تصویر ۴۵ سال آینده ایران را با نقش قرآن بر سرنیزه برافراشته و تصویر طالقانی بر زمین فرو افتاده، ترسیم کرد و در ذیل آن، این سخن اکنون تحقق یافته طالقانی را در تاریخ ثبت نمود که: "می‌ترسم با این وضع، سطح قانون اساسی جدید از قانون ۷۰ سال پیش بمراتب پایین‌تر باشد".

(۱): الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ... وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...؛ اعراف، ۱۵۷: هم‌آنان که از رسول برخاسته از میان توده‌های مردم پیروی می‌کنند... و او بار سنگین و گران و میخ‌کوب‌کننده را از دوششان و زنجیر و طوق بردگی را از گردنشان برمی‌دارد. ■

منبع: ایران فردا



«ایران» و «هویت ملی» بزرگترین عامل انسجام

مسئله ملیت و ناسیونالیسم در اندیشه و عمل عزت الله سبحانی

ایجاد می کند و روابط و مناسبات آنها را باهم و با سایر ملل رنگ می دهد و آمال و آرمان های آنان را به هم نزدیک و منطبق می سازد.»

او در بررسی ریشه های ناسیونالیسم، جدا از مساله نژاد، نظام های فکری و دوری و نزدیکی به اقوام و فرهنگ های دیگر بزرگ نکته کلیدی دست گذاشته و می نویسد:

«وجدان جمعی و احساس ملیت یا ناسیونالیسم، در میان جماعتی از مردم، زمانی متولد می شود که درد و طلب مشترکی در آن که آرمان جمع به وجود آمده باشد، این طلب مشترک آنان می باشد جمعشان را می سازد، و به دنبال همان است که به حرکت در می آید و جهاد و مبارزه می کنند و متحمل رنج و محرومیت می شوند و بعداً نیز به وجدان جمعی آنان قوام و دوام بیشتری می دهد و میان ایشان علایق و روابط قلبی و یکپارچگی ملی ایجاد می کند.»

سحابی در ادامه بحث به نقش اسلام در ایجاد این وجدان جمعی در میان ایرانیان اشاره کرده و می نویسد:

«چه مکتب و آئینی صریح تر و روشن تر از اسلام به پیروان خود اصول و مبانی این آزادگی را تعلیم می دهد؟ توحید و اسلام یعنی رهایی و آزادی، یعنی شکستن قیود و زنجیرها و باز کردن راه تکامل و تعالی به سوی آستان الهی».

تغییرات دورانی، تحولات در سطح داخلی و بین المللی، عملکرد ده ساله انقلاب و پیدایش نیازها و ضرورت های زمانه در نگاه سحابی به موضوعات مختلف و از جمله بحث ناسیونالیسم و سرنوشت و آینده ایران نیز تاثیر گذار بود و به تدریج نگاه سحابی به مساله ناسیونالیسم در طول زمان تحولی

مهندس عزت الله سحابی در زمره آن دسته از مبارزان دین باور بود که دغدغه شان عبارت بود از: عدالت، آزادی، برابری، دموکراسی، رفع تبعیض میان مردم و مفاهیمی از این قبیل. در تاریخ معاصر ایران یعنی از زمان سید جمال الدین اسدآبادی که آغازگر پرداختن به این مفاهیم در جهان اسلام و ایران بود قائلان به این تفکر بر دو دسته تقسیم می شدند: باورمندان به انترناسیونالیسم و طرفداران ناسیونالیسم. یعنی کسانی که به جهان وطنی اسلامی معتقد بودند و گروه دوم که ضمن اعتقاد به این آرمان ها به اولویت سرزمینی و میهنی هم می اندیشیدند. به رغم آن که سرمنشاء این تفکر یعنی سید جمال الدین اسدآبادی فردی جهان محور و انترناسیونال بود، ولی از دهه ۱۳۲۰ به این سو در جریان نوگرایی دینی و مذهبی در ایران کسانی همچون طالقانی و بازرگان و شریعتی و... همه به اولویت ایران معتقد بودند. آنها و از جمله عزت الله سحابی ضمن نگرانی برای سایر هم کیشان خود و از جمله مردم فلسطین که زیر ظلم و ستم رژیم اشغالگر با مصائب فراوان دست به گریبان بودند و تلاش در حد امکان برای کمک به آنها، سرنوشت ایران و وضعیت زندگی مردم و آینده این سرزمین و ساکنان آن، بزرگترین دغدغه شان به شمار می رفت. اما تاکید بر عنصر ملیت و نگرانی از آینده ایران از سوی سحابی نگاهی مبتنی بر ملیت پرستی آن هم از نوع به اصطلاح شونیستی و نژادپرستی و از زاویه ی برتر بودن ایران و ایرانی از سایر ملت ها و این که «هنر نزد ایرانیان است و بس» نبود.



امیر طبرانی

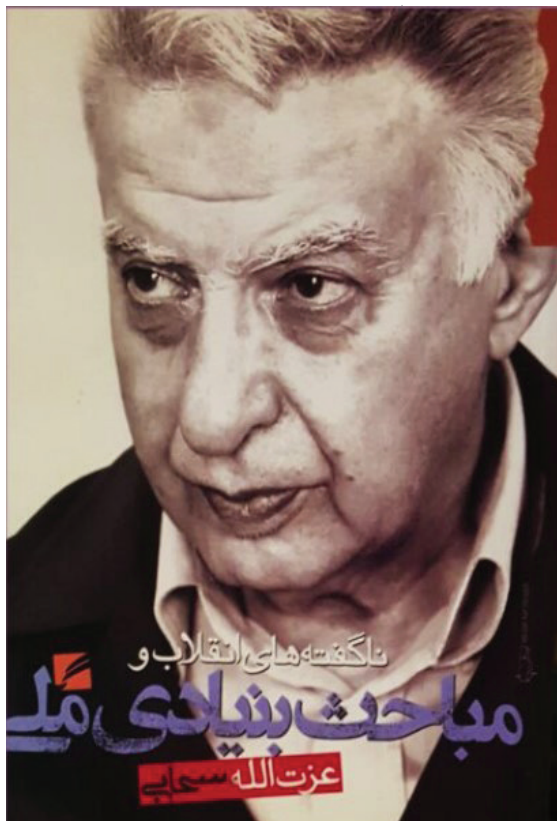
■ ■ ■
سحابی معتقد بود که دین و احکام الهی از میان رفتنی نیستند ولی این خطر همیشه از سوی دشمنان سیاسی و تاریخی یک ملت و یک سرزمین وجود دارد که قصد از میان برداشتن و تصاحب آن را داشته باشند. بنابراین باید به فکر ایران و ساکنان آن بود.

سحابی نخستین بار در میانه دهه ۱۳۴۰ شمسی به مساله ملیت و ناسیونالیسم ورود کرد. در آن دوران ناسیونالیسم در کنار مارکسیسم از جمله اندیشه های رایج در مبارزه علیه سلطه ی استعمار بود. او در مقدمه مفصلی که به درخواست مرتضی مطهری بر کتاب: «خدمات متقابل اسلام و ایران» درباره ناسیونالیسم نوشت به بررسی اهمیت و ریشه های ناسیونالیسم پرداخت.

سحابی در آن مقاله ضمن واکاوی مساله ناسیونالیسم، جایگاه اندیشه ملیت را در میان ایرانیان و فرهنگ آن بررسی کرد و درباره ضرورت شناخت مساله نوشت: «در این روزگار که بیش از هر روزگار دیگری، برخوردها و تصادمات و روابط میان ملل گوناگون موضوع روز شده است، یکی از مسائل و شاید یکی از اساسی ترین آنها مسئله ملیت خواهی و ناسیونالیسم و عناصر سازنده و حدود و ثغور آن است... ناسیونالیسم یا ملیت خواهی رایج ترین و پرخریدارترین مکتب روز گردیده حتی ایدئولوژی های اجتماعی و سیاسی که در اصل مغایر با رنگی ملی بوده اند، اگر حرکت و جنبشی را پایه گذاری کرده اند، باز به نهضت خود رنگ ملی و ناسیونالیستی می دهند. برای ما ایرانی ها نیز، از طرف دیگر، مسئله ملیت یک موضوع روز است.»

سحابی در توضیح ناسیونالیسم می نویسد:

«احساس ملی یا ناسیونالیسم عبارت است از وجود احساس مشترک یا وجدان و شعور جمعی در میان عده ای از انسان ها که یک واحد سیاسی یا ملت را می سازند. این وجدان جمعی است که در درون شخصیت افراد حاضر جامعه و بین آنها و گذشتگان و اسلافشان رابطه و دلبستگی هایی



کیفی یافت. در این دوره او بیشتر به سمت محوریت یافتن حفظ ایران و آینده سرزمین تغییر نگرش پیدا کرد.

سحابی در یکی از از بحث‌های خود پیرامون حساسیت‌های پیشین خود اظهار می‌داشت که دین خدا هیچ گاه از میان نخواهد رفت چرا که خود خداوند در قرآن می‌فرماید: «انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون» و البته این به معنای بی‌توجهی ما به دین، قرآن و دستورات الهی نیست. و چنانکه می‌دانیم و به شهادت اطرافیان خود به رعایت اصول و فروغ دین کاملاً مقید بود و اعتقاد موکدی بر انجام فرایض دینی داشت. با این وجود او معتقد بود که دین و احکام الهی از میان رفتنی نیستند ولی این خطر همیشه از سوی دشمنان سیاسی و تاریخی یک ملت و یک سرزمین وجود دارد که قصد از میان برداشتن و تصاحب آن را داشته باشند. بنابراین باید به فکر ایران و ساکنان آن بود و تلاش کرد که با شناخت خطرات بر سر نابودی آن و یافتن و ارائه راهکارهای علمی مبتنی بر تجربه بومی به مقابله با این تهدیدات شتافته و به این ترتیب ضمن انجام وظیفه ملی خود، خطر را از سر میهن بردارد.

او در اواخر دهه ۱۳۶۰ در یک سلسله بحث‌ها تحت عنوان «بحث‌های بنیادی ملی» این موضوع یعنی ایران؛ سرنوشت و آینده آن را مورد توجه قرار داد. این بحث‌ها ابتدا به صورت جزوه و در شمارگان محدود چاپ و انتشار یافتند. چندی بعد یعنی در میانه دهه ۱۳۷۰ نیز در چند شماره مجله ایران فردا به چاپ رسیدند.

با این حال ادامه و بلکه تشدید وضعیت بحرانی ایران موجب شد تا مهندس سحابی آن بحث‌ها را در اوایل دهه ۱۳۸۰ تکمیل و در مجله چشم انداز ایران منتشر نماید. سحابی در این بازبینی و تکمیل دیدگاه‌های پیشین خود ضمن حفظ مبانی اندیشه خود از نگاهی نو موضوع ملیت و ضرورت توجه جدی به مساله ایران را مطرح کرد. او در آن دوران به این جمع‌بندی رسیده بود که خطر فروپاشی ایران خطری جدی است که باید به فوریت فکری برای آن کرد. از نگاه او مسئولیت پیدایش این وضعیت و وظیفه‌ی تلاش برای تغییر آن تنها بر دوش حاکمیت نیست، بلکه علاوه بر حاکمیت و مسئولان حاکم که وظیفه عمده‌ای را بر عهده دارند، نیروهای خارج از حاکمیت اعم از مخالفان داخلی حاکمیت و حتی نیروهای مخالف و براندازان حکومت نیز سهمی از به وجود آمدن این وضعیت داشته و حال همه ایرانیان بنا بر وظیفه ملی خود باید در مقابله با این خطر تلاش کنند. به نوشته وی:

«اکنون خطر فروپاشی کلیت ایران نامحتمل نیست. در شرایط امروز جهانی در صورتی که ایران تمامیت و استقلال خود را نداشته باشد، دیگر هیچ کس؛ نه اصلاح طلب، نه محافظه کار، نه مخالفان و حتی سلطنت طلبان داخلی، نه فقیر و نه غنی دیگر تأمین نخواهند داشت، مگر عده‌ای که خارج نشین اند و جذب کشورهای خارجی شده‌اند. پس بقاء، تمامیت، استقلال ایران حتمی و ضروری است.»

با این همه و به رغم آن که او همه ایرانیان را به این تلاش فرامی‌خواند معتقد بود که این اقدام مشترک ملزوماتی دارد که از جمله آنها حرکت منسجم و هدفدار است. به اعتقاد او:

«بر خورد و مقابله با چنین معضلات پیچیده‌ای، در چنین موقعیت خطیر و حساسی، به مراتب بیش از گذشته، بهره‌مندی از یک ساختار درونی اجتماعی و سیاسی وحدت‌آمیز، هدفدار، منسجم و معتقد به بقا و پیشرفت

■ ■ ■
سحابی در اواخر دهه ۱۳۶۰ در یک سلسله بحث‌ها تحت عنوان «بحث‌های بنیادی ملی» این موضوع یعنی ایران؛ سرنوشت و آینده آن را مورد توجه قرار داد. او در آن دوران به این جمع‌بندی رسیده بود که خطر فروپاشی ایران خطری جدی است که باید به فوریت فکری برای آن کرد.

و آزادی ایران را ایجاب می‌کند. با این همه فضای تش‌زا و سرشار از تضاد و خصومت کنونی و حضور و دخالت نهادهای غیررسمی و موازی و فراقانونی که جز دمیدن در تور کینه و خشونت، خیر دیگری نمی‌رسانند، با چنان انسجام حیاتی "فاصله بسیار دارد." راهکار برون رفت از چنین وضعیتی در نگاه سحابی مستلزم نظریه پردازی مبتنی بر تجربه بود:

«آنچه از مباحث نظری، برای مسائل حاد و مبتلا به ما واجب و ضروری به نظر می‌رسد، آن گونه مباحثی است که در وهله نخست دارای خروجی‌های راهبردی باشند، دوم آن که از صدور احکام کلی برای جوامع به طور عام، بگذرند و به چاره‌جویی برای درمان مشکلات بومی در جامعه‌ای معین یعنی ملت ایران که موجودیت عینی و تاریخی مشخص دارد، بپردازند. بسیار اتفاق



مفصلی در نشریه چشم انداز ایران تحت عنوان: «نژادپرستی ایرانی یا بازیابی هویت ملی» درباره این رویکرد جدید خود و تاکید بر مساله ملیت می نویسد:

«این راقم در گذشته زندگی اجتماعی و سیاسی خود، اگرچه همواره با عوامل نفی استقلال و خدشه بر تمامیت و منافع ملی، اعم از داخلی یا خارجی رودرویی و مبارزه داشته است، ولی اصل راهنمای او "ناسیونالیسم" یا نژادپرستی یا حس برتری ایران و ایرانی یا مجد و عظمت شاهنشاهان باستانی ایران نبوده است. لیکن در دهه اخیر با ملاحظه و دقت در تحولات درونی کشور و مسیر انحطاطی که در بحث های بنیاد ملی به برخی علائم و شواهد آن اشاره شده است، به این نتیجه رسیده ام که در میان تمام گروه بندی های قومی، منطقه ای، طبقاتی و عقیدتی جامعه ما، آن موجود و واقعیتی که بیش از همه و به اضعاف مضاعف، ضربه و خسارت دیده و تضعیف شده و پر و بال شکسته در معرض فروپاشی قرار گرفته است، همانا کلیت ایران و ملت ایران است که بیشتر و پیشتر از همه باید فکری برای نجات آن از اضمحلال نمود.» ■

منبع: ایران فردا



نشش اصل
اقتصادی
استراتژی ملی
از نگاه سحابی
عبارت بودند
از: ۱- استقلال
و تمامیت
ارضی ایران
۲- مشارکت
۳- آزادی های
دمکراتیک
(اندیشه و بیان)
۴- عدالت
و اطمینان
۵- توسعه
(پشتوانه
استقلال و
عدالت ۶- تقدم
مصالح ملی بر
منافع و مصالح
شخصی و
گروهی

می افتد از رهگذر همین مباحث "مصادیقی" و "کاربردی"، ضرورت بازنگری به مفاهیم کلی تر نظری نیز پیدایم شود. ولی این رویکرد به مباحث نظری فلسفی، رویکردی پس از تجربه است.»
به اعتقاد مهندس برای رسیدن به این هدف باید دو موضوع و رویکرد اساسی را در بررسی ها و مطالعات خود در نظر داشته باشیم:
الف- خصیصه نگاه به خارج که از زمان قاجاریه تاکنون چه در میان دولتمردان و چه در میان روشنفکران و فرهیختگان مردم رواج داشته و دارد.

ب- جدایی "فرد" از "جمع" یا بیگانگی شهروندان از دولت یا کلیت وطن.
از نگاه سحابی این دو خصیصه داوری ما در خصوص علل و عوامل پیدایش وضعیت ایران را تحت تاثیر قرار داده و در نتیجه راهکارهایی هم که پیشنهاد شده است متأثر از آن نگاه است و با توجه به بی نتیجه ماندن و بی ثمری آنها باید در تلاش های جدید همواره این دو خصیصه را در نظر داشت. و از افتادن در دام این نوع نگاه و نگرش پرهیز کرد.

سحابی در ادامه در خصوص راه برون رفت از وضعیت موجود می نویسد:
«با توجه به معضلات سیاسی و تاریخی و اجتماعی حاضر و پیچیدگی مشکلات، انتخاب بر خوردی شایسته و ثمربخش ضروری است که پاسخگوی جامع مشکلات باشد؛ یعنی هم متضمن رهایی از استبداد باشد و هم راه استعمار را ننگشاید. هم آزادی و امنیت را تضمین کند، هم عدالت را گسترش دهد و سرانجام ترقی و توسعه را به ارمغان آورد. برای نیل به این هدف لازم است که از جدال ها و اختلافات سیاسی برای لحظاتی منتزع شویم و به طور مجرد به دنبال راهکارهای عقلانی، بگردیم و به پرسش هایی که برای همه ما تعیین کننده است پاسخ دهیم.»
مهندس سحابی با چنین نگاهی اعتقاد داشت که:

«ما امروز بیش از هر زمان نیازمند وحدت و انسجام همه طبقات و گرایش ها در راه مصالح ملی می باشیم و هیچ ایدئولوژی "یا" فلسفه "یا" عامل فکری و وجدانی که مورد اشتراک و پذیرش همه قشرها و گروه های "متکثر" ایران باشد، وجود ندارد، به جز اشتراک در "ملیت ایرانی".»

او برای رسیدن به این دستاورد و برای نجات ایران دو دسته راهکار تحت عنوان "اصول اقتصادی استراتژی ملی" و "اصول راهبردی و مبتنی بر تجربه" را ارائه کرد. شش اصل اقتصادی استراتژی ملی از نگاه او عبارت بودند از: ۱- استقلال و تمامیت ارضی ایران ۲- مشارکت ۳- آزادی های دمکراتیک (اندیشه و بیان) ۴- عدالت و اطمینان ۵- توسعه (پشتوانه استقلال و عدالت ۶- تقدم مصالح ملی بر منافع و مصالح شخصی و گروهی

او همچنین در بیان اصول راهبردی و مبتنی بر تجربه موارد زیر را برشمرد: ۱- جدایی دین و ایدئولوژی از قدرت و حاکمیت سیاسی ۲- اصل کمترین هزینه اجتماعی و اقتصادی ۳- اقتدار دولت رسمی و قانونی ۴- تعریف مشخص ارزشها در شرایط مشخص ۵- تقدم عقلانیت در حفظ ارزش ها و اصول ۶- منزلت نیروهای مولد و کارآفرین ۷- شفافیت و اخلاق سیاسی ۸- ارتباط با جهان بر اساس مصالح ملی ۹- قانون مداری و احترام به قوانین مدنی کشور تاکید سحابی بر مساله محور قرار گرفتن ایران تا به آنجا بود که برخی به انتقاد از او در خصوص گرایش به نظریه افراطی ملیت پرستی و ایرانی گری پرداختند. به همین جهت سحابی در پاسخ به این انتقاد در مقاله



«اصول» نحله‌ی ملی-مذهبی از منظر مهندس عزت‌الله سحابی



محمد رضایی

۱. هر نحله و جریان فکری، فرهنگی، اجتماعی یا سیاسی در طول حیات و سیر تحولاتش چهره‌ها و افراد مختلفی را به جامعه معرفی می‌کند و جامعه برخی از این چهره‌ها و افراد را به عنوان رهبران، مؤسسان یا چهره‌های شاخص آن نحله و جریان می‌شناسند و سخنان و اعمال آنها را به همه افراد آن جریان نسبت می‌دهند. البته در روزگاری که ما زندگی می‌کنیم بارها دیده‌ایم که به مدد دستگاه‌های عریض و طویل تبلیغاتی رهبرانی «تولید» می‌شوند و حتی مورد اقبال عمومی قرار می‌گیرند اما در اینجا بحث از این «تولیدات» خلق الساعه نیست، بحث بر سر جریاناتی است که «تاریخ» دارند و «تبار» و «اصول». ۲. در جریان و نحله‌ای که در دهه‌های اخیر به عنوان «ملی-مذهبی» شناخته شده است بدون شک مرحوم مهندس سحابی مهمترین یا لا اقل یکی از مهمترین شاخص‌های این جریان شناخته می‌شود، به گونه‌ای که هیچکس نمی‌تواند از «ملی-مذهبی»‌ها سخن بگوید و مهندس سحابی را در نظر نگیرد. ۳. بررسی دیدگاه‌های مؤسسان، رهبران یا چهره‌های شاخص یک جریان و مشخص نمودن تلقی آنها از جریانی که به آن تعلق دارند چه کارکردی دارد؟ به عبارت دیگر این بررسی‌ها به چه کار «امروز» و «اکنون» ما می‌آید؟ آیا با این بررسی‌ها می‌توانیم ویژگی‌های مثبت این افراد شاخص را به رخ دیگران بکشیم؟ اینکه در وجه منفی‌اش مصداق «من آنم که رستم بود پهلوان» خواهد بود و در وجه تا حدودی مثبتش تنها به کار تبلیغ می‌خورد و رجز خوانی در میدان دعوای سطح پایین اعتقادی یا سیاسی که البته کارکردهای خودش را دارد.

۴. به گمانم این بررسی‌ها و بازخوانی‌ها هم لازم و هم ضروری است به خاطر اینکه:

الف - با انجام این بررسی‌ها و بازخوانی‌ها ما به سرچشمه‌های اولیه تفکر یک جریان می‌رسیم و در نتیجه می‌توانیم بفهمیم که یک جریان خاص براساس و در پاسخ به چه ضرورت‌هایی بوجود آمده است، چه سیری داشته و اعتقاداتش چگونه و چرا دچار تحول و تغییر شده یا مثلاً دست‌نخورده باقیمانده است، کدام پرسش‌های زمانه خودش را پرسش‌های اصلی می‌دانسته و چه پاسخی به این پرسش‌ها داده است، اگر این پرسش‌ها برای جریانه‌های دیگر هم مطرح بوده‌اند چرا پاسخ آنها را اشتباه یا ناکافی می‌دانسته که مجبور شده است پاسخ‌های خاص خودش را به این پرسش‌ها مطرح و ترویج کند. همه اینها در نهایت می‌تواند ما را به یک ارزیابی از یک جریان خاص برساند که خود نوعی درس گرفتن از تاریخ است و تلاش برای تکرار نکردن اشتباهات پیشینیان. بدون این بررسی‌ها و تعمق و تدبیر کردن در «راه‌های طی شده» پیشینیان نمی‌توانیم برای امروزمان راهی بیابیم و گاه نادانسته همان راهی را می‌رویم که مشکلات و معضلاتش برای گذشتگان

در دیدگاه مهندس سحابی هر کشور و هر جریانی باید اصول و پرنسیپی داشته باشد که این اصول تابع آزمون و خطا نیست. به تعبیر خود مهندس سحابی اینها «مقدسات اعتباری» است. یعنی «چیزهایی که در یک دوره زمانی معین تابع آزمون و خطا نیست مثل استقلال».

ما روشن شده بود اما ما از کنار آن به سادگی عبور می‌کنیم و در نتیجه محکوم به دست و پنجه نرم کردن دوباره با همان مشکلات و معضلات می‌شویم.

ب - نکته بعد در اهمیت این بازخوانی جلوگیری از تحریف است. مکرر دیده‌ایم که برخی با نقل یک جمله یا عملی که یک فرد شاخص انجام داده است نتایجی گرفته‌اند که با دیدگاه و عملکرد کلی آن فرد مغایرت داشته است. این بررسی‌ها و بازخوانی‌ها می‌تواند به ما بفهماند که دیدگاه‌های کلی، اساسی و اصولی یک فرد شاخص چه بوده است و اگر حرفی زده شده یا عملی انجام شده که در ظاهر مخالف این دیدگاه‌های کلی است در چه شرایطی و برای چه منظوری بوده است. جلوگیری از تحریف چهره‌های شاخص خصوصاً به این دلیل اهمیت دارد که معمولاً این قبیل افراد همچنان پس از مرگشان نیز مرجعی برای رفتارهای ما باقی می‌مانند.

ج - نکته مهم بعدی در ضرورت این بازخوانی‌ها و بررسی‌ها این است که ما با چارچوب‌های کلی یک جریان فکری یا اجتماعی و سیاسی آشنا می‌شویم و می‌توانیم هم مرزهای این جریان را با جریان‌های دیگر مشخص کنیم و هم ادعاهای دیگران را در تعلق داشتن به این جریان ارزیابی نمائیم. به عنوان مثال وقتی ما از یک گروه یا نحله به عنوان یک گروه یا نحله مذهبی نام می‌بریم یعنی اینکه این گروه یا نحله با هر تعبیر یا تفسیری به خدا یا معنادار بودن هستی معتقد است، بر این اساس اگر فردی خودش را عضوی از این گروه یا نحله بداند اما بگوید به خدا یا معنادار بودن هستی معتقد نیست نباید این گفته‌اش را پذیرفت.

این وضعیت درباره اعتقادات و رویکردهای افراد شاخص یک جریان که به نوعی مؤسس آن جریان هم هستند صادق است.



کجا دوست هستیم. تعیین این مرزهای هویتی یکی از ضروری ترین اقداماتی است که هر جریان فکری، فرهنگی، اجتماعی یا سیاسی باید انجام دهد و «یکی» از ابزارهای تعیین این مرزها بازخوانی مواضع، معتقدات و عملکردهای مؤسسين و چهره‌های شاخص است.

۵. قبل از پرداختن به پاسخ این پرسش که از نظر مهندس سبحانی جریان «ملی-مذهبی» چه ویژگی‌هایی دارد، ذکر این نکته ضروری است که در دیدگاه مهندس سبحانی هر کشور و هر جریانی باید اصول و پرنسپیی داشته باشد که این اصول تابع آزمون و خطا نیست. به تعبیر خود مهندس سبحانی اینها «مقدمات اعتباری» است. یعنی «چیزهایی که در یک دوره زمانی معین تابع آزمون و خطا نیست مثل استقلال». باز به تعبیر خود مهندس سبحانی «این اصول برگرفته از تجارب گذشته است، و ایدئولوژی و اصول ما هیچ یک خارج از تجربه و آزمون نبوده اند. امروز دیگر نباید تجربه‌های سده‌های گذشته را تکرار کنیم، بلکه باید محصول این آزموده‌ها را به صورت اصول مقدس اعتباری بگیریم». «آنچه که محصول تجربه گذشته است، دیگر جای آزمون ندارد. مثل استقلال، یا عدالت، مثل تقدم منافع ملی».

با تعمیم این سخن مهندس سبحانی که «کشوری که بدون اصول باشد در دامن هر حادثه‌ای می‌رود». به جریان‌های مختلف فکری و اجتماعی و سیاسی می‌توان گفت جریانی هم که بدون اصول باشد در دامن هر حادثه‌ای می‌رود. اما پاسخ این پرسش که از نظر مهندس سبحانی جریان «ملی-مذهبی» چه ویژگی‌ها یا «اصول»ی دارد؟ با ارجاع به «آخرین تصویر»ی که از منظومه فکری مهندس سبحانی داریم، می‌تواند شامل این موارد باشد:

الف- مهندس سبحانی، از منظر شخصی و فردی مذهبی بود و اعتقاد داشت که می‌توان



مهندس سبحانی
ملی- مذهبی
را نخله‌ای
سوسیال
دموکرات
می‌داند. به
این معنا که
معتقد است هر
راه‌حلی برای
استقرار و بسط
دموکراسی در
ایران چنانچه
نتواند معضلات
و مشکلات
اقتصادی کشور
خصوصاً آنچه
را که قشرها
و طبقات
فرودست
جامعه با
آن دست به
گریباند حل
کند، راه به جایی
نخواهد برد.



به عبارت دیگر ما می‌توانیم با بررسی و بازخوانی نظرات این افراد شاخص، نکات اصلی و اساسی اعتقادات و رویکردهای آنها را مشخص کنیم و در همان حال که شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها را با دیگر جریانات و نحله‌ها می‌فهمیم، معیاری برای سنجش آنهايي که خود را منتسب به این جریان می‌دانند نیز بدست می‌آوریم.

در همین جا ذکر این نکته ضروری و به شدت لازم است که یافتن مرزبندی‌ها یا ویژگی‌های اساسی اعتقادات و نظریات یک فرد یا جریان و سنجش افراد با این ویژگی‌ها به معنای آن نیست که اعتقادات یا نظرات آن فرد شاخص را ابدی بدانیم که نباید هیچ‌اما و اگری در آن کرد. صحبت بر سر این است که یک فرد نمی‌تواند خودش را منتسب به یک جریان بداند اما اساسی‌ترین اصول آن جریان را نفی کند. بدیهی است که چنین فردی کاملاً مختار است و حق طبیعی او است که هر یک از این اصول یا تمامی آنها را نفی کند یا در آنها تجدید نظر نماید، اما وقتی چنین تجدید نظری انجام داد دیگر وابسته به آن نحله نیست هر چند موضع اکنونش درست‌تر و به صلاح‌تر باشد.

د- نکته بعد در همین زمینه این است که یکی از نتایج این بررسی‌ها و بازخوانی‌ها مشخص نمودن «مرزهای هویتی» برای وفاداران به آرمانهای یک نحله یا جریان است. به عبارت دیگر معتقدان به بینش و روش و منش این مؤسسان و چهره‌های شاخص با این بررسی‌ها و بازخوانی‌ها برای جامعه مشخص می‌کنند که «ما» که هستیم و که نیستیم، چه چیزی را قبول داریم و چه چیزی را قبول نداریم، چه راه‌حلی را برای حل معضلات و مشکلات مفید و مثمر ثمر و کدام راه‌حل‌ها را اشتباه می‌دانیم، با کدام جریانات و نحله‌ها حاضر به ائتلاف هستیم و با کدام نیستیم، چه جریانی را از اساس قبول نداریم کدام جریان را رقیب می‌دانیم و با کدام جریان و تا



با بهره‌گیری از قرآن، نهج البلاغه و سیره امامان شیعه برای مفاهیم مدرن به جستجوی مبانی اسلامی این مفاهیم پرداخت و در عین حال اعتقاد داشت «در حرکت گذشته روشنفکری مذهبی و نوگرایی دینی... باید بازنگری کنیم، نمی‌گوییم تجدیدنظر، می‌گوییم بازنگری. یعنی برگردیم ببینیم آیا ما با عاریه کردن از این و آن برای دین مؤیدات درست نمی‌کردیم؟ آیا از تالو و درخشش‌های وجودی دین استفاده کردیم؟ این مسائل هم باید برای ما مطرح باشد. انبیا وقتی مردم را به دین دعوت می‌کردند، آیا با آنها بحث می‌کردند که دین با علم مخالف نیست؟ با دموکراسی مخالف نیست؟ هیچ این بحث‌ها را نمی‌کردند. چیزهای دیگری به مردم عرضه می‌کردند که مردم زنده و بیدار می‌شدند. ما باید دنبال این چیزها برویم.» مهندس سبحانی درباره رابطه دین و سیاست نیز اعتقاد به چنین بازنگری داشت و می‌گفت «من فکر می‌کنم که بعد از انقلاب در زمینه فرهنگ دینی رکودی ایجاد شده است و این رکود را باید به حرکتی تبدیل کرد. این حرکت با آن سخنرانی مرحوم بازرگان که خدا و آخرت را هدف نهضت انبیا می‌داند آغاز می‌شود. این چالشی است با بینش قبلی فرهنگ مذهبی که می‌گفت دین از سیاست جدا نیست و دین باید دنبال حکومت و قدرت باشد من فکر می‌کنم نوآوری دینی در این زمینه می‌تواند کار کند.»

ب- اولویت اول مهندس سبحانی «مصالح و منافع ملی» بود. تا جایی که مدرس و مصدق را پایه‌گذاران نحله ملی-مذهبی می‌دانست، به این اعتبار که «[مدرس] در داخل نوگرایی اسلامی نحله جدیدی باز کرد که منافع ملی را بر مسائل جهانی که عثمانی آن موقع به عنوان خلافت اسلامی نمایندگی می‌کرد یا ادعای رهبری جهان اسلام را داشت مقدم می‌دانست... [و] در عین حال که هیچ وقت علیه منافع جهانی اسلام حرفی نزدند و کاری هم نکردند، وقتی که موضوع جهان اسلام با منافع ملی تضاد پیدا می‌کند، اینجا منافع ملی ایران را مقدم می‌دانستند، و «مصدق هم همین حرف را زد که هویت ایرانی ما اسلام و ایران است یا ایرانیت ما از اسلامیت ما جدا نیست.» در همین ارتباط مهندس سبحانی می‌گوید «من اعتقاد ملی دارم، نه نگاه طبقاتی، بنابراین ویژگی ملی-مذهبی‌ها به لحاظ نظری تقدم منافع ملی بر جهان‌وطنی است؛ جهان‌وطنی و اتحاد اسلامی که سید جمال تبلیغ می‌کرد یا انترناسیونالیسم کارگری.» منافع ملی آنچنان برای مهندس سبحانی اهمیت دارد که معتقد است ملاک برای تقسیم‌بندی افراد، مردم و جریان‌ها نه ملاک داخل و خارج حاکمیت بودن که باور به ارزش‌های ملی است و می‌گوید «من این تقسیم‌بندی داخل و خارج حاکمیت را قبول ندارم. تقسیم‌بندی ماعمودی است، یعنی افرادی که به ارزش‌های ملی باور دارند، این افراد هم در داخل حاکمیت هستند و هم در خارج حاکمیت. بنابراین صف‌بندی مردم به درون و بیرون حاکمیت یک صف‌بندی واقعی و همیشگی نیست. کسانی هم که درون حاکمیت هستند می‌توانند در معرض تحول و تفکر و تکامل باشند. بنابراین باید روی ارزش‌ها تأکید کرد و دید کدامیک از اینها به این ارزش‌ها پای‌بندتر و وفادارتر هستند. این ارزش‌ها می‌تواند آزادی، استقلال، عدالت، توسعه و ترقی و امثال اینها باشد. اگر ما به این



مهندس سبحانی
در عین پذیرش
ضرورت تحول،
بروز خشونت
در تحولات
اجتماعی و دامن
زدن به آن را قبول
ندارد چرا که
معتقد است «بر
فرض خشونت
به پیروزی هم
منجر شود،
تجربه تاریخ
جهان و خود
ایران نشان
داده است که
خشونت عواقب
مثبتی ندارد.»

تقسیم‌بندی تن‌بدهیم، این احتمال می‌رود که در جامعه به یک حرکت کیفی دست یابیم و گرنه همیشه دستخوش مناقشه داخل و خارج حاکمیت هستیم.» البته باید این نکته را اضافه کرد که مهندس سبحانی هر چند از منظر حفظ منافع ملی به جهانی شدن نقد دارد اما با انزوای کشور نیز مخالف است و می‌گوید «ما اصل رابطه با جهان و همکاری با کشورهای جهان را قبول داریم و حتی معتقدیم که باید هر چه بیشتر با جهان پیرامونی خود رابطه داشته باشیم. منتها این رابطه باید به میل خود ما باشد نه به اجبار و تحمیل دیگران! بنابراین به لحاظ عقیدتی ما پدیده جهانی‌سازی را یک رابطه دلخواسته کشورهای جهان سوم و چهارم نمی‌دانیم. بلکه این ابتکار قطب‌های اقتصادی جهان و در جهت منافع خودشان است. جهانی‌سازی به زیان ملت‌های ضعیف تمام می‌شود، اما امروز این حادثه دارد به سرعت پیش می‌رود، تکلیف ما چیست؟ ما نمی‌توانیم منزوی بشویم و درها را به روی خود ببندیم. لذا چاره‌ای نیست که برای حفظ همین مصالح ملی خودمان، به نوعی وارد این بازار بشویم، منتهی حرف ما این است که در این بازار



بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول! نه سیاست‌های تعدیل کارگزاری. این سیاست‌های تعدیل کارگزاری، یک ویژگی دارد و آن اینکه شما ممکن است همکاری‌ها و حتی هماهنگی‌هایی با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول داشته باشید، این ایرادی ندارد. اشکال وقتی پیش می‌آید که شما شیفته می‌شوید و با شیفتگی به آنها می‌نگرید. یعنی هر چه آنها گفتند شما بدون تأمل، بدون کوشش برای بومی کردن آن سیاست یا تطبیق دادن با شرایط ایران، در بسته و چشم بسته اجرا می‌کنید؛ درست مثل مدرنیست‌های صدر مشروطه... من با این مخالفم.»

ه- مهندس سحابی در عین پذیرش ضرورت تحول، بروز خشونت در تحولات اجتماعی و دامن زدن به آن را قبول ندارد چرا که معتقد است «بر فرض خشونت به پیروزی هم منجر شود، تجربه تاریخ جهان و خود ایران نشان داده است که خشونت عواقب مثبتی ندارد و آنها که با خشونت پیروزی می‌شوند خود وقتی حاکم می‌شوند دست به سرکوب و خشونت و حذف مخالفان و منتقدان می‌زنند و این دور باطل هم چنان ادامه پیدا می‌کند.» ■

منبع: ایران فردا

مهمترین
نقدهای مهندس
سحابی به
اصولگراها،
انحصارطلبی،
قدرت‌طلبی و
تصور قیم مردم
بودن است.
مهمترین
نقدهای او به
اصلاح‌طلب‌ها،
تأکید
یک‌جانبه‌شان به
توسعه سیاسی
بدون در نظر
گرفتن توسعه
اقتصادی،
پذیرش در بست و
غیرانتقادی تفکر
و راه‌حل‌های
وارداتی غربی و
دست‌آورد نداشتن
طرح کلان
اقتصادی برای
ایران و پذیرش
راه‌حلهایی نظیر
تعدیل اقتصادی
بدون بومی‌سازی
آن است.

کسی می‌تواند بهره‌ای ببرد یا دستاوردی داشته باشد که قبلاً خود را ساخته باشد و این کار همه گروه‌ها و اقشار است.»

ج- مهندس سحابی ملی- مذهبی را نحله‌ای سوسیال دموکرات می‌داند. به این معنا که معتقد است هر راه‌حلی برای استقرار و بسط دموکراسی در ایران چنانچه نتواند معضلات و مشکلات اقتصادی کشور خصوصاً آنچه را که قشرها و طبقات فرودست جامعه با آن دست به گریبانند حل کند، راه به جایی نخواهد برد. هر راه‌حلی برای دموکراسی در ایران باید بتواند تبعیض‌ها را برطرف کند، فقر را از بین ببرد و فاصله طبقاتی را لااقل کاهش دهد. راه‌کار مهندس سحابی برای حل همزمان مسئله دموکراسی و رفع تبعیض و فقر و کاهش فاصله طبقاتی «ساماندهی سرمایه‌داری ملی»، «اصلاح نظام اداری مالی دولت به عنوان لکوموتیو توسعه در ایران»، «رشد بخش خصوصی زیر چتر حمایت دولت» و مواردی نظیر این است. مهندس سحابی در همین زمینه می‌گوید «الان برخی افراد و جریانات آنقدر با تجارت آمیخته شده‌اند و از آن سود می‌برند که مانع رشد صنایع داخلی می‌شوند. نه تنها خودشان سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، بلکه مانع رشد صنعت توسط دیگران هم می‌شوند. اینها نتیجه حاکمیت انحصاری است. وقتی حاکمیت انحصاری نباشد گروه‌های دیگر هم قدرت دارند و می‌توانند اینها را سر جای خودشان بنشانند. وقتی که درهای حاکمیت بسته است، آن قشر دلال و مافیای اقتصادی هم زور دارد و با قدرت سیاسی پیوند خورده و پشتش گرم است، لذا کسانی که توان رشد و توسعه صنعت داخلی را دارند، ناامید و سرخورده می‌شوند. لذا من تشکیل جبهه برای پیگیری امر استقلال و آزادی را ضروری می‌دانم.»

د- نقد مهندس سحابی به حاکمیت نقد هم‌زمان اصولگراها (یا به تعبیر مهندس سحابی «راست‌ها») و اصلاح‌طلب‌ها (یا به تعبیر مهندس سحابی «دوم‌خردادی‌ها») است. مهم‌ترین نقدهای مهندس سحابی به اصولگراها انحصارطلبی، قدرت‌طلبی و تصور قیم مردم بودن است و می‌گوید «بینش این است که اولاً گروهی خودشان را مظهر حق بدانند. دوم اینکه برای خود رسالت قائل باشند، آنچنان که همه مردم را جاهل و فاسد و مهجور تلقی کنند. سوم اینکه معتقدند ما تکلیف داریم و موظفیم که دست مردم را به زور بگیریم و به بهشت ببریم.» این فکر در حاکمیت موجب می‌شود که سمت قیم برای خودشان قائل بشوند.»

مهم‌ترین نقدهای او به اصلاح‌طلب‌ها، تأکید یک‌جانبه‌شان به توسعه سیاسی بدون در نظر گرفتن توسعه اقتصادی، پذیرش در بست و غیرانتقادی تفکر و راه‌حل‌های وارداتی غربی و دست‌آورد نداشتن طرح کلان اقتصادی برای ایران و پذیرش راه‌حلهایی نظیر تعدیل اقتصادی بدون بومی‌سازی آن است. مهندس سحابی می‌گوید «در همان جریان توسعه سیاسی، ما دوم‌خردادی‌ها را در واقع جلودار تلقی می‌کردیم... به هر صورت ما ابعاد پیش‌بینی نشده‌ای درون جنبش دوم‌خرداد دیدیم که یکی از آنها اجرای سیاست‌های تعدیل به سبک دولت قبلی بود. من خودم معتقد به تعدیل هستم منتهی تعدیلی که نسخه‌اش را خودمان بنویسیم، نه

پروژه‌ی هدی صابر؛ امر سیاسی و مسئله‌ی ایمان



سیده‌ادی عظیمی
هدی صابر چهره‌ای خاص در میان نیروهای ملی مذهبی است. سخت کوشی، ایمان و تلاش فراوان وی برای ارائه تصویری نو از تاریخ و قرآن وی را به چهره‌ای منحصر به فرد تبدیل می‌کند. هدی صابر در سال‌های انتهایی عمر خود جلساتی با نام «باب‌بگشا» برای ترسیم نسبت میان انسان و خدا برگزار کرد که آخرین بازمانده فکری است. پروژه فوق در میان سایر پروژه‌های روشنفکران و نواندیشان مسلمان کمتر مورد توجه قرار گرفته است و به دلیل شخصیت سیاسی وی و نوع درگذشتش کمتر به رویکرد وی به متن قرآن پرداخته می‌شود. وی نیز مجال نیافت این پروژه را تکمیل و ترمیم کند. آیا می‌شود پروژه هدی صابر را بازفهم و نوسازی نمود و آن را ادامه داد؟ برای پاسخ به سوال فوق باید رویکرد وی را مورد بررسی و تحلیل نمود و تمایز رویکرد وی در مراجعه به متن را درک کرد.

۱. نگاه اول: سه رویکرد به متن

در دهه هفتاد و هشتاد نواندیشی دینی ایران تحت نفوذ اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش بود. دکتر سروش در کتاب‌هایی همچون فربه تراز ایدئولوژی و قبض و بسط تئوریک شریعت نگرشی نو را در جامعه ایران پدید آورد و صراط‌های مستقیم نیز تئوری پذیرش تکثر درون دینی را فربه تر ساخت. اندیشه‌های دکتر سروش طیف گسترده‌ای از مسائلی همچون تجربه دینی و تجربه نبوی، معرفت دینی، انتظار از دین، وحی، معنویت، اصناف دین ورزی و... را در بر می‌گیرد. شاید مهم ترین دیدگاه و اندیشه دکتر سروش که از انتهای دهه شصت تاکنون در اندیشه وی به چشم می‌خورد. تلاش برای نوسازی فهم به دین برای شکل‌گیری معرفتی دینی نوینی است که در دنیای امروز به کار آید. همین است که وی در کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت می‌گوید: دین ناقص نیست، دین قدسی و آسمانی است، آنکه ثابت می‌ماند دین است. اما آن که تغییر می‌کند، معرفت دینی است. دین در افاده مقصود خود و در مراعات مصالح و مفاسد قصوری نکرده است. در استفاده آدمیان قصور است. دین محتاج بازسازی و تکمیل نیست معرفت دینی که معرفتی است بشری و ناقص محتاج بازسازی است. (قبض و بسط تئوریک شریعت، موسسه فرهنگی صراط، چ سوم، ص ۲۳) وی در سال‌های اخیر نیز در ادامه همان مسیر می‌کوشد متن را نیز تبدیل به یک گفت و گو کند. وی اکنون اذعان دارد که «وحی الهام است، این همان تجربه‌ای است که شاعران و عارفان دارند و هر چند پیامبران این را در سطح بالاتری تجربه می‌کنند.» (کلام محمد، رویای محمد، انتشارات صقراط، چ ۱۳۹۷، ص ۱۵) مهم ترین هدف دکتر سروش را باید در این جملات یافت

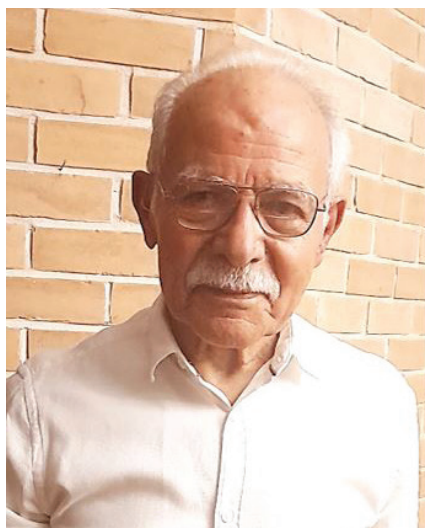
هدی صابر در
زمانه‌ای فعالیت
سیاسی می‌کند
که اندیشه‌های
نواندیشان
فوق و سایر
روشنفکران
مسلمان در
عرصه عمومی
منتشر می‌شوند.
در انتهای دهه
هشتاد است
که به قرآن
روی می‌آورد
و می‌کوشد با
جلسات «باب
بگشا» راه تازه‌ای
در رویکرد به
قرآن بگشاید.

که پس از فوت مهندس بازرگان نوشت: «روشنفکر دینی ما که تاکنون در پی آن بوده است که دین را به کار دنیا بزند و یا در خود دنیا سازد، باید از این پس در پی بیرون آوردن دین از چنگال دنیا و دنیاداران باشد» (آنکه به نام بازرگان بود نه صفت، کیان، شماره ۲۳)

چهره دیگر نواندیشی دینی استاد محمد مجتهد شبستری است که از میانه دهه هفتاد و با نگارش کتاب «هرمنوتیک، کتاب و سنت» گامی نو در مسیر فهم متون دینی برداشت. مجتهد شبستری کوشید با بازکردن پای هرمنوتیک به تفسیر متن، تفاوت پیش فهم‌ها و علایق و انتظارات را به رسمیت بشناسد و زمینه تکثر در فهم دین را فراهم سازد. وی قصد خود را در این کتاب بازسازی تفکر دینی برمی‌شمرد و مراد خود از تفکر دینی را این گونه بیان می‌کند: انسان خودش را تجربه و معنا کند، جهان را تجربه و معنا کند، پدیده وحی (کتاب و سنت) را تجربه و معنا کند، فکر دینی از ترکیب و التقای این سه عنصر به وجود می‌آید.



هدی صابر در زمانه‌ای فعالیت سیاسی می‌کند که اندیشه‌های نواندیشان فوق و سایر روشنفکران مسلمان در عرصه عمومی منتشر می‌شوند. در انتهای دهه هشتاد است که به قآن روی می‌آورد و می‌کشد با حسبات



در خود فرو رفتن و در لاک رفتن و یک مهاجرت هم به بیرون. (باب بگشا، دفتر نخست، پیشاتبین، هدی صابر؛ ویرایش نخست، خرداد ۱۳۹۱ دفتر دوم ص ۳۹) وی ادامه بحران اکنون را چند وجهی می‌داند: «روحی، روانی؛ عقیدتی، انگاره‌ای، اخلاقی و فرجامی» (همان، ص ۴۲۱) و مغز بحران را بحران شناخت، بحران جایگاه و بحران رابطه با خدا معرفی می‌کند.

هدی صابر در جلسات بعدی می‌کوشد تا با ارئه دیدگاه‌های خود راهی برای وداع با یک تلقی و تجهیز به یک دیدگاه را تبیین نماید. وی در متن دو مبنای انسان و خدا را برجسته می‌کند و می‌کوشد فاز صفر را با تبیین رابطه‌ی میان این دو مبنا تبیین نماید. از منظر وی «بداعت خدا در چهار عمل اصلی او متبلور است: جعل، خلق، انشا و تقویم و در این طرف جوهره ایشان شامل اندیشه است، ساخت، تسخیر و تغییر.» (همان، ص ۱۵۴) و وی ادامه با اشاره به سوره‌های بقره، تین و زیتون سه سوگند مبنایی خداوند به انجیر، زیتون و پیامگاه کیفی می‌گوید «خدا سه سوگند یاد می‌کند تا بگوید: خلق انسان با نیکو ترین مقوم‌ها و با سازمان یافتگی کیفی صورت گرفته است. ترکیب انسان ترکیب پر و پیمانی بوده است.» (همان، ص ۱۵۵)

■ ■ ■
دکتر سروش،
مجتهد شبستری
و دکتر پیمان
اندیشمندانی
هستند که برای
خروج از بحران
موجود بیشتر به
متن پرداخته‌اند.
سروش می‌خواهد با
نسبی کردن معرفت
دینی و بانسبی
کردن متن راه را برای
تکثر باز کند. مجتهد
شبستری نیز در صدد
است که با متکثر
دانستن فهم دینی و
نگرش به متن دینی
از منظر هر منوتیک
راهی برای تکثر
بگشاید. دکتر پیمان
نیز می‌خواهد با فهم
زمینه‌های اجتماعی
شکل‌گیری متن
راهی بیاید که متن
به کارکرد اصلی
خود بازگرداند

و استراتژیک با خدا» ترجمانی از نگاه او به جوهره سیاست در زمانه خود است. او از یک روخوان تحول است و از سوی دیگر راهی را بر می‌گزیند که با روش‌های مرسوم جامعه متفاوت است.

شاتال موفه در کتاب «درباره امر سیاسی» پیرامون تفاوت میان سیاست و امر سیاسی می‌نویسد: می‌توانیم به بهره‌گیری از واژگان هایدگر بگوئیم که سیاست به سطح انتیک (ontic) در حالیکه امر سیاسی به سطح انتولوژیک (ontological) مربوط می‌شود. این بدین معنا است که سطح انتیک مربوط به کردارهای متنوع سیاست مرسوم است. در حالیکه سطح انتولوژیک مربوط به شیوه‌ای است که جامعه تاسیس می‌شود. (درباره امر سیاسی، شاتال موفه، ترجمه منصور انصاری، انتشارات آگاه، چ اول، ۱۳۹۱، ص ۱۶) می‌توان هر ترتیب دیگری در مورد امر سیاسی گفت که این مفهوم «در نیمه قرن بیستم توسط نظریه‌پردازان سیاسی مختلف به صورت‌های گوناگون فهمیده می‌شود، اما در تمام این کاربردها علی‌رغم تمام تفاوت‌ها، امر سیاسی همواره بر سرشت مستقل سیاست در نسبت با دیگر حوزه‌های حیات انسانی دلالت دارد.» (اباذر تقی زاده طبری، پاییز ۱۴۰۲، مجله پژوهش‌های انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، شماره ۳، ص ۱۲۳). با توجه به مورد فوق می‌توان امر سیاسی را به منزله نگرش به سیاست به عنوان یک امر مستقل دید و آن را عنوان جوهره سیاست به حساب آورد.

صابر با تقسیم جریان‌های موجود به جامعه کل، حاکمیت، نیروهای فکری-سیاسی، نیروهای اجتماعی و نسل نو به تشریح هر یک از آنان می‌پردازد. وی با بررسی هر کدام از جریان‌های فوق می‌کوشد شرایط بحرانی جامعه را نشان دهد. صابر در پایان وضع موجود را حاکمیت نسبیت، یک انقلاب نافرجام، رها بودن مسئولیت‌ها، پیش رفتن‌ها، محصول بدست نیامدن‌ها و عقب رفتگی‌ها توصیف می‌کند. وی به نکته‌ای مهم اشاره دارد که مرکز بحران را از منظری نشان می‌دهد: یک مهاجرت دوسویه در جامعه ما در حال شکل‌گیری است، به خصوص در نسل نو؛ یک مهاجرت



تحول خواهانه پیشنهاد می‌کند و معتقد است که انسان در میان دو مبنا (خود و او) قرار دارد باید از انسان آغاز کرد. و ابراهیم نماینده ما، از گونه ما، با انگاره‌های ما، با پرسش‌های ما است.

با بیان موارد فوق به نظر می‌رسد هدی صابر در تبیین بحران‌های موجود از سطح کردارهای سیاسی به جوهره سیاست قدم برمی‌دارد و در تلاش است تا با بازسازی رابطه انسان و خدا راهی برای حل بحران بیابد. وی راهکار را در بازفهم الگوی ابراهیم می‌بیند که در برابر بحران زمانه اش سوال پرسید و با خدا رفیق شد. خدا نیز برای ابراهیم رفاقت کرد. این نوع نگرش تبیین متفاوت از امر سیاسی است. سیاست حذف نمی‌شود و به حاشیه نمی‌رود ولی تلاش می‌شود یک پهلوان موحد از دل متن بیرون بیاید و راه را نشان دهد.

■ ۳. نگاه سوم: بازسازی ایمان به جای سکولاریسم

سکولاریسم یکی از مهم‌ترین و پربسامد ترین واژه‌هایی است که در طول دو دهه گذشته به کار می‌رود و بر حامیان آن اضافه می‌شود. بخش عمده‌ای از جامعه برای

هدی صابر برجسته ترین رابطه صافدلانه، مستمر و استراتژیک با خدا را در رابطه ابراهیم با خدا می‌بیند. ایمان فوق دین‌زدایی نیست، بلکه آوردن دین به میانه عرصه مبارزه اجتماعی برای تحول اساسی در بنیان‌هاست. همین است که او در کلاس‌هایش می‌کوشید نمونه‌هایی از این ایمان را نشان دهد. ایمانی که صرفاً در سجاده نیست بلکه می‌تواند در آسایشگاه سالمندان تبلور یابد یا در حاشیه شهر زاهدان.

بیان فقرات فوق از گفته‌های هدی صابر نشان می‌دهد که وی از کردارهای سیاسی به امر مهم‌تری می‌پردازد و از پوسته تحولات می‌گذرد و بحران را ترسیم می‌کند. بحرانی که میان دو مبنای انسان و خدا رخ داده است و نیازمند بازشناسی نقش انسان و خداست. هرچند که می‌توان به فقدان انسجام در مباحث فوق انتقاد داشت ولی صابر در مجموع کوشیده است بحران اساسی جامعه را نشان دهد. وی به جوهره سیاست ورود می‌کند و برای حل بحران با تجهیز به یک دیدگاه در مورد خدا و انسان و اهمیت نقش انسان گام بردارد. یکی از مهم‌ترین نکاتی که بیان می‌کند در مورد ابراهیم است. وی ده مرحله تلاقی بین خدا و ابراهیم بیان می‌کند و تاکید دارد: «مهم این است که ابراهیم با بستر برخورد فعال و تخصیصی می‌کند. می‌نشیند و فکر می‌کند، پس پیشانی را به کار می‌اندازد، چشم می‌دواند و از محصول مشاهده دقیق و فعل و انفعالات پس پیشانی اش به یک وجودی می‌رسد که آن وجود خیلی برتر از ماه و خورشید و ستاره شمشک زن است.... ابراهیم به نقطه ایقان می‌رسد. ایقان یعنی همه وجود به سطحی از یقین می‌رسد و شناخت این مرحله، شناختی بی‌شائبه است.» (همان، ص ۲۹۸)

از منظر صابر، ابراهیم الگوی قابل بازسازی است و «توحید ابراهیم چند جانبه و پرو پیمان بود: هم ذاتی، هم فطری، هم فطری، هم رویکردی - حنیفی و هم رفاقتی. توحید و از نوع توحید کلیسا و حوزه نبود که بخواهند خدا را اثبات کنند و برای وجود براهین آورند. خدایی که بخواهد اثبات شود، مسئله‌ای از مسائل ما را قادر به حل نیست.» (همان، ص ۲۳۴) صابر در ادامه گزاره «من رفیقم، ره گشایم، باب بگش، نزد من آ» را ملهم از دو وجه حنیفی و رفاقتی توحید ابراهیم بر می‌شمرد.

تکیه هدی صابر بر ابراهیم نقطه مرکزی اندیشه وی است. وی برای حل بحران ابراهیمی زیستن و ابراهیمی بودن را به عنوان الگویی برای زیستی





فقط می‌توانند ما را از این وضع آگاه کنند. اما در آخر ما هستیم که فاعلیم و عمل کننده. این انتخاب هست که ابراهیم را فراتر از سایر انبیا قرا می‌دهد و حق رفاقت با ابراهیم را به جامی آورد. از این جهت ابراهیم به دینامیسم مندرج در هستی ایمان پیدا کرده است. (باب بگشا، دفتر نخست، پیشا تبیین، هدی صابر؛ ویرایش نخست، خرداد ۱۳۹۱، ص ۲۰۷)

دکتر سروش نیز به اصناف دینداری پرداخته و کوشیده است دینداری را در سه نوع معیشت اندیش؛ معرفت اندیش و تجربت اندیش صورت بندی کند. از نظر وی دینداری معیشت اندیش دینداری است که دین را برای زندگی می‌خواهد. (آئین در آئینه، مروری بر آراء دین شناسانه عبدالکریم سروش، سروش دباغ، انتشارات صراط، چ سوم، زمستان ۱۳۸۷، ص ۴۱۰) برای دیندار معرفت

■ ■ ■
صابر می‌کوشد
مومنانی را که
توان حل معضل
را دارند به عنوان
پهلوانان این
عرصه معرفی
نماید که بتوانند
نیروهای تغییر
دهنده عرصه
سیاست باشند.
راه‌گذار صابر
بازسازی ایمان
است. در این
مسیر نیروهای
تحول خواه
بانوسازی
ایمان می‌توانند
نیورهای کیفی
تحول دهنده
باشند.

گذار از شرایط موجود سکولاریسم را جایگزین مناسبی می‌دانند. سعید حجاریان در مقدمه کتاب «از شاهد قدسی تا شاهد بازاری» سکولاریسم را یک ایدئولوژی می‌داند و معتقد است که: «سکولاریست فردی است که می‌خواهد همه چیز را عرفی نماید اما سکولاریزاسیون یک فرایند اجتماعی است. فرد سکولاریست معتقد است که باید همه چیز را عرفی کرد اما سکولاریزاسیون یک پدیده تاریخی-اجتماعی است که واقع شده است.» (سعید حجاریان، از شاهد قدسی تا شاهد بازاری، طرح نو، ۱۳۸۰ ص ۱۱)

چارلز تیلور فیلسوف کانادایی که کتاب عصر سکولار نگاشته است سه معنا از سکولاریسم را از هم تمیز می‌دهد. وی کاربرد سکولاریسم را در زمانه قرون وسطی به معنای دنیوی می‌گیرد و در عصر پس از آن سکولاریسم به معنای فضا یا نقطه نظر غیر فرقه ای، خنثی و غیر دینی استفاده می‌کند و در نوع سوم سکولاریسم، جامعه زمانی سکولار است که باور دینی یا باور به خدا صرفاً یکی از گزینه‌های پیش رو در نتیجه امری قابل مناقشه و مورد مناقشه باشد. (چگونه سکولار نباشیم، تقریری بر اندیشه چارلز تیلور، جیمز کی، ای، اسمیت، ترجمه حامد قدیری، ترجمان علوم انسانی، چ اول، ۱۴۰۱، صص ۳۸ و ۳۹)

براساس تعریف فوق باید میان روند سکولار سازی و سکولار شدن تفاوت گذاشت و بین آنچه دنیوی است یا فضایی که غیر دینی باشد و جامعه‌ای که دین یا باور به خدا یکی از گزینه‌های پیش رو باشد تفاوت گذاشت. در مجموع با تعاریف سکولاریسم بخش‌های عمده‌ای از جامعه ایران گمان دارند که سکولاریسم می‌تواند درد بحران‌های جامعه ایران باشد. هدی صابر برخلاف کسانی که این چنین می‌پندارند به سوی بازسازی مسئله ایمان می‌رود و می‌کوشد تعریفی جدید از ایمان ارائه دهد که فرد توانایی تغییر شرایط جامعه خود را داشته باشد. در این رابطه انسان به جای نفی خدا یا بردن خدا به عرصه خصوصی آن را به عرصه عمومی می‌آورد و با خدا رفاقت می‌کند. خدای رفیق همچون خدای ابراهیم است. خدایی است که خوشاوند انسان است. انسان ابواب جمعی و رعیت خدا نیست و نباید از خدا بترسد. این نوع نگرش به خدا بدیلی برای پناه بردن به سکولاریسم برای درد بحران‌های جامعه ارائه می‌دهد. نگرش هدی صابر این است که برخلاف مسیر راندن خدا از حوزه عمومی باید به نقش و جایگاه ایمان پرداخت.

هدی صابر برجسته ترین رابطه صاف دلانه، مستمر و استراتژیک با خدا را در رابطه ابراهیم با خدا می‌بیند. ایمان فوق دین زدایی نیست، بلکه آوردن دین به میانه عرصه مبارزه اجتماعی برای تحول اساسی در بنیان هاست. همین است که او در کلاس هایش می‌کوشید نمونه‌هایی از این ایمان را نشان دهد. ایمانی که صرفاً در سجاده نیست بلکه می‌تواند در آسایشگاه سالمندان تبلور یابد یا در حاشیه شهر زاهدان. مهم انتخابی است که فرد برای ایمانش انجام می‌دهد: ما باید از این وضعیتی که انتخابش نکرده‌ایم خارج شویم زیرا تا وقتی ما انتخابی انجام ندهیم اتفاقی برایمان نمی‌افتد و قدمی به جلو برنداشته‌ایم. ما باید وضعیتی را برگزینیم، باید رقم زننده باشیم و انتخاب کننده. در این مسیر هیچ کس نمی‌تواند برای ما کاری انجام دهد. دیگران



راهی که هدی صابر گشود راهی بی نهایت است. او بر خلاف بزرگان اهل اندیشه دهه هفتاد و هشت متن را محلی برای آزمایش هرمنوتیک یا بازاندیشی فهم تفکر دینی نمی‌دید. متن از منظر وی صامت نیست بلکه خود را در پیوند با بحران نشان می‌دهد و می‌توان با این پیوند متن را بازسازی نمود و از آن برای حل بحران‌ها بهره گرفت. او می‌کوشید بین متن و جوهره سیاست که اساس بحران‌های موجود است پیوند بزند تا شاید راهی برای تحول بیابد. او با سکولاریسم شدن مرزبندی می‌کند و برای پیشگری از ابزارشدن دین به نوسازی مسئله ایمان می‌پردازد تا شاید بتوان به این ترتیب راهکاری برای بازآفرینی الگوی زیست ابراهیمی یافت. ■

منبع: ایران فردا

■ ابراهیم (ع) - اثر محمود فرشچیان



■ ■ ■
هدی صابر بر
خلاف بزرگان
اهل اندیشه دهه
هفتاد و هشت
متن را محلی
برای آزمایش
هرمنوتیک
یا بازاندیشی
فهم تفکر دینی
نمی‌دید. متن
از منظر وی
صامت نیست
بلکه خود را در
پیوند با بحران
نشان می‌دهد
و می‌توان با این
پیوند متن را
بازسازی نمود.

اندیش دین یک مقوله معرفتی است. (همان، ص ۴۱۸) ولی دینداری تجربت اندیش، دین ورزی است عشقی، کشفی، تجربی، یقینی، فردی، جبری، صلحی، به جتی، وصالی، شهودی، قدسی، عرفانی راز آلود. (همان، ص ۴۴۹) سروش پلور الیسم را در دینداری تجربت اندیش بیش از دینداری معرفت اندیش می‌داند (همان، ص ۴۵۷)

ولی نوع مواجهه هدی صابر به متن بیش از اینکه به تقسیم دین به معرفت اندیشی، معیشت اندیشی و تجربت اندیشی تاکید کند بر ایمان و عمل تاکید دارد. هر سه صنف دینداری دکتر سروش صنفی ذهنی اند ولی دینداری مطلوب هدی صابر دینداری مبتنی بر این است که ایمان را همچون ابراهیم به عرصه عمومی ببرد، ایمانی که برای تحول در جامعه آتش را بیازماید، بت را بشکند و خانه‌ای نو بنا کند. این نوع دینداری نیازی به تعهد به سکولاریسم ندارد و ضمن اینکه حقوق دیگران را پاس می‌دارد ولی خود می‌تواند امکان نوع دیگری از زیستن را فراهم آورد که زیستنی سکولار نیست. زیستنی که حقوق دیگران را پاس می‌دارد و با گذر از معیشت، معرفت و تجربه به عرصه عمل صالح قدم می‌گذارد و می‌خواهد الگوی زیست ابراهیمی را بازآفرینی کند. از این روست که هدی صابر در روزگاری که با صدای بلند تری از سکولاریسم به عنوان راه کار حل بحران نام برده می‌شد به سمت بازآفرینی ایمان و الگوی ابراهیم رفت.

صابر به صراحت از سکولاریسم رویگردان است و آن را راه حلی برای شرایط اجتماعی ایران نمی‌داند. او به جای نفی متن و راندن آن به حوزه خصوصی یا تلاش برای تکرار در فهم دین یا تبدیل دین به یکی از گزینه‌های موجود راه دیگری را بر می‌گزیند و می‌کوشد متن را با جوهره بحران در شرایط موجود پیوند بزند و از این رو در جهت نوسازی ایمان گام بردارد. فهم پروژه هدی صابر در چارچوب درک نسبت فوق امکان پذیر است. صابر می‌کوشد مومنانی را که توان حل معضل را دارند به عنوان پهلوانان این عرصه معرفی نماید که بتوانند نیروهای تغییر دهنده عرصه سیاست باشند. راه گذار صابر بازسازی ایمان است. در این مسیر نیروهای تحول خواه با نوسازی ایمان می‌توانند نیروهای کیفی تحول دهنده باشند.

■ حرف آخر: این راه بی نهایت

هدی صابر یک نمونه است. نمونه‌ای است که در روزگار ما کوشید برای نیل به یک هدف تلاش کند و از خود مایه گذاشت. از این منظر می‌توان برای بازفهم پروژه اش برگفته‌ها و یافته‌های نقد‌های جدی داشت. از جمله فقدان متدولوژی مشخص در بازآفرینی که مهم ترین نقطه ضعف پروژه فکری اوست. دغدغه‌های صابر در قالب سخنانش مشخص است ولی این دغدغه‌ها که میان عده‌ای مشترک است نیاز به تصویر سازی دارد. تصویر جامعه مطلوب هدی صابر و پروژه اش مبهم است. او قدم به عرصه مباحث بنیادین تر نمی‌گذارد و شاید فرصت نمی‌یابد که تا از این طریق پروژه هایش را متمم نماید و متمم پروژه صابر نیازمند تجهیز بیشتر در مسائل بنیادین است.

از آن صبح خرداد لواسان...



مصطفی محبکیا

هنوز آفتاب خودش را از سینه کش دیوار بالا نکشیده بود که به سمت لواسان حرکت کردیم. بعد از انتشار خبر فوت مهندس عزت الله سحابی، چندین بار ساعت مراسم تشییع و خاکسپاری تغییر کرده و هر بار به یکساعت جلوتر انداخته می شد. مشخص بود که خانواده برای مراسم تحت فشار نیروهای امنیتی است. آخرین خبر تغییر ساعت را از زیر نویس شبکه ماهواره ای رسا (راه سبز امید) حدود ساعت یک با مداد دیدم که مراسم تشییع را هفت صبح اعلام میکرد. تمام تلاششان را کرده بودند که مراسم عمومی تشییع و خاکسپاری از سوی خانواده لغو گردد و حتی بلوف زده بودند که قرار است سازمان مجاهدین خلق زیر تابوت مهندس بمب منفجر کند (!) بهتر است لغو شود. به هر ترتیب قرار شده بود ساعت هفت صبح فقط داخل کوچه ی محل سکونت، پیکر مهندس سحابی روی دوش عاشقانش تشییع شود و سپس با آمبولانس به بهشت فاطمه لواسان منتقل گردد. جو امنیتی از همان ابتدای جاده لواسان مشخص بود. در جاده لشکرک تقریباً هر هزار متر یک خودروی نیروی انتظامی با سه نیروی مسلح مستقر شده بودند. علاوه بر آنها چندین ایست بازرسی هم به پا کرده بودند و بصورت رندوم خودروها را متوقف و بازرسی و سوال و جواب می کردند. در پیچ و خم جاده کوهستانی لواسان بودیم و من ذهنم درگیر نقطه چین های زندگی پر فراز و نشیب و سخت مهندس بود. یاد خاطرات مهندس از تبعید به زندان برازجان در سال ۴۴ افتادم که ایشان و سایر نهضتی ها را مجبور میکردند تا در گردنه های سخت و صعب العبور کوهستانی از اتوبوس پیاده شده و دستبند به دست مسیر را پیاده طی کنند. لحظاتی که محمد بسته نگار زمزمه می کرده «نحن اساری آل محمد».

در اکثر میادین داخل شهر هم نیروی انتظامی پیاده و سواره مستقر شده بود. هر چه به منزل مهندس سحابی نزدیکتر می شدیم، بر تعداد و کمیت و حتی کیفیت نیروهای انتظامی و لباس شخصی افزوده می شد. سر کوچه ی گلستان چندین ستون از نیروهای ضد شورش موتور سوار مستقر شده بود. نیروهایی با لباس های مختلف محله را کاملاً امنیتی و نظامی کرده بودند. اما من در آن هیاهوی صامت صبح لواسان ذهنم در کوچه پس کوچه های تاریخ معاصر پرسه می زد و جابجا مهندس را می دید. از شعف نهضت ملی و پیروزی قیام سی تیر تا شکست تلخ در کودتای ۲۸ مرداد، از شور نهضت ۱۵ خرداد تا سرکوب و زندان های پس از آن، از همراهی با جوان اولان دوران و جنبش چریکی تا اعدام های خرداد ۵۱، از پیروزی شورانگیز انقلاب ۵۷ تا خزان ۳۰ خرداد و سرمای استخوان سوز دهه ۶۰، از ایران فردای دهه ۷۰ و خرداد خندان و غیرمنتظره ی ۷۶ تا سرکوب مجدد سال ۷۹ و بازداشت گسترده ی ملی مذهبی ها. و تا این اواخر که در جنبش سبز تمام قد از میرحسین دفاع کرده بود. در تمام این فراز و فرودها این سحابی بوده که دست بر آتش داشته و ایمان ترلز ناپذیرش به تغییر، وی را خستگی ناپذیر کرده بود.

■ ■ ■
آنچه در آن صبح
یازده خرداد ۱۳۹۰ در
لواسان زیر تابوت
عزت الله سحابی
اتفاق افتاد، جز
حقارت سیستماتیک
در برابر بزرگی یک
روح بلند و عاصی
نبود که هرگز از یاد
آزادی خواهان ایران
فراموش نخواهد
شد.
«تو در نماز عشق چه
خواندی؟
که سالهاست...
این شهنه های پیر
از مرده ات هنوز
پرهیز می کنند»

گوشت شنید قصه ی ایمان و مست شد
کو قسم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست
هنوز ساعت هفت صبح نشده، بسیاری از
اهالی محل هنوز بیدار نشده بودند، اما رفت
و آمد نیروهای انتظامی و لباس شخصی
بسیار سنگین بود. وارد کوچه شدیم. کوچه
تقریباً در قرق لباس شخصی ها بود. چندین
نفر با دوربین از چند نقطه ی کوچه در حال
فیلم برداری از کسانی بودند که وارد خانه ی
مهندس می شدند. داخل حیاط شلوغ بود.
بسیاری از دوستان ملی مذهبی و فعالان
سابقه دار سیاسی جمع بودند. بغض در گلو
فشرده تر میشد. اینجا همان خانه ایست
که مهندس در خاطراتش گفته بود به عشق
همراهی و مجاورت با مهندس بازرگان آنجا
را خریده و کم کم با قرض ساخته بود. هنوز
لحظاتی از حضور مادر حیاط منزل نگذشته
بود که غریو توحید بلند شد و عاشقان
مهندس سحابی لا اله الا الله گویان پیکر
وی را بر سر دست گرفتند حرکت کردند.
پیش از خروج از خانه دوباره پیکر مهندس
را به زمین گذاشتند، مهندس فریدون
سحابی چند کلامی ساده اما بس سوزناک
در وداع با برادرش گفت و دوباره صدای
گریه در حیاط خانه پیچید. درست لابلای



ی نزدیک شدن هم نمی دادند. فقط کتک کاری می کردند و می تاراندند. امبولانس را نزدیک آوردند و پیکر عزت ایران را هتاکانه به داخل آن پرتاب کردند. در همین حین که زیر تابوت درگیری بود، مشخص بود جلوتر از تابوت که زنان حرکت میکردند نیز درگیری رخ داده است. آنجا نیز یک ماشین سواری دنده عقب آمده بود کسی را به داخلش منتقل می کردند. در آن هیاهو و شلوغی دکتر پیمان در صندلی عقب خودرو پیدا بود و گویی جسم نیمه جانی را با کمک دیگران به داخل خودرو می کشید. پای فرد بیحالی که روی دستان دکتر پیمان بود از ماشین بیرون مانده بود و مانع بسته شدن درب خودرو می شد. دقیق نمیدانستم آنجا چه خبر شده اما بعد فهمیدم آن پیکر بی جان هاله سحابی بوده است که در اثر ضرب و شتم لباس شخصی ها نقش بر زمین شده و دوستان و همراهانش می خواستند وی را به مرکز درمانی بفرستند.

پیکر مهندس را که به امبولانس منتقل کردند، سر تیم لباس شخصی ها شروع کرد به رجز خوانی. خطاب به باقی لباس شخصی ها میگفت هر کس حرف زد بازداشتش کنید. انگار به فتح بزرگی نائل

بغض در گلو
فشرده تر میشد.
اینجا همان خانه
ایست که مهندس
در خاطراتش
گفته بود به
عشق همراهی
و مجاورت با
مهندس بازرگان
آنجا را خریده و
کم کم با قرض
ساخته بود. هنوز
لحظاتی از حضور
مادر حیاط منزل
نگذشته بود که
غریو توحید بلند
شد و عاشقان
مهندس سحابی
لا اله الا الله گویان
پیکر وی را بر سر
دست گرفتند
حرکت کردند.

صدای گریه ی محبان عزت ایران، اغیاری با لباس شخصی نیز لابلای جمعیت می پیچیدند و مواظب بودند کسی با دوربین شخصی فیلم نگیرد. انگار آنها می دانستند قرار است چه حوادث ناگواری اتفاق بیفتد و ما بیخبر بودیم. داخل کوچه که شدیم آفتاب صبحگاهی خود را از ستیغ کوه های لواسان بالا کشیده بود و تابش تیزی را به چشم ها می زد. پیکر مهندس که لابلای پرچم سه رنگ ایران پیچیده شده بود بر دوش یاران و عاشقانش روانه بود. و صدای گرمی از لا اله الا الله از جمعیت محاصره شده توسط نیروهای امنیتی در کوچه می پیچید. پیشقراول جمعیت تشیع کننده زنان بودند و جلوتر حرکت می کردند. چند قدمی از خانه فاصله نگرفته بودیم که متوجه حرکت های غیر عادی زیر تابوت شدم. تعدادی از لباس شخصی ها می خواستند تابوت را از دست تشیع کنندگان خارج کنند و به امبولانس منتقل کنند. غیر منتظره و بی هیچ گفتگویی عمداً در حال تنش آفرینی بودند. هجوم اولشان با مقاومت تشیع کنندگان ناکام مانده بود. با یکی دو تن از جوانترها خودمان را زیر تابوت رساندیم. مرتبه دوم تعداد بیشتری لباس شخصی به طرز وحشیانه ای به سمت تابوت مهندس هجوم آوردند. جمعیت تشیع کننده بهت زده بودند. آخر خود نیروهای امنیتی توافق کرده بودند که تا سر کوچه تشیع صورت بگیرد، اما در میانه ی کوچه هجوم آورده تا پیکر مهندس را بر بایند. زیر تابوت عملاً شده بود محل درگیری. چک و لگد و باتوم بود که روانه کسانی میشد که زیر تابوت بودند. سعید مدنی و تقی رحمانی را خاطرم هست که جانانه دو طرف تابوت مهندس را گرفته بودند و رها نمی کردند. هجوم دومشان آنقدر شدید و وحشانه بود که ناگهان پیکر مهندس با ناباوری تمام بر زمین افتاد. لحظه های سختی بود. دیگر نه ضرب و شتم آنها را حس می کردم، نه صدایی را می شنیدم. معجونی از درد و اندوه و بهت و حیرت و خشم و عصبانیت، یک جا در وجودم جمع شده بود. پیکر مهندس با بی حرمتی جلوی چشمانمان به زمین خورده بود و اجازه

آمده بود. مغرورانه فریاد می کشید و تهدید می کرد.

آمبولانس که از کوچه خارج شد، جمعیت حاضر مثل جماعتی منگ و بهت زده هاج و واج مانده بود و برای لحظاتی سکوت سختی حکم فرما شد. در عرض چند دقیقه چنان صحنه های بهت آوری اتفاق افتاده بود که هنوز به باور نمی نشست. گویی در چند دقیقه طوفانی به پا شده بود و پیکر مهندس را روبرو و رفته بود. مراسم تشییع مهندس سحابی بود، اما آنچه در میان نبود پیکر مهندس بود. مگر مهندس چه بود و چه کرده بود که اینچنین جسم بی جانیش نیز می تاختند؟ باز یاد خاطرات مهندس افتادم. سال ۵۸ که در سخنرانی علنی میدان خزانه به صورت علنی با اصل ولایت فقیه مخالفت کرد. در مجلس قانون اساسی هم بر علیه تصویب این اصل صحبت کرد. شاید این مصائبی که سه دهه ی گذشته بر سر او آوردند و این توحشی که بر سر پیکر بیجانیش به خرج دادند با آن مخالفت علنی و پایمردی در این مخالفت بی ارتباط نبود. پس از انتقال پیکر مهندس به آمبولانس، سر تیم لباس شخصی ها فریاد می کشید و تهدید می کرد. به باقی لباس شخصی ها می گفت هر کس حرکت اضافی کرد بازداشتش کنید. انگار به فتحی بزرگ نائل شده بودند. آن مرد بزرگی که در تمام این سالها و با تمام اذیت و آزارها نتوانسته بودند بر روح بزرگش دست پیدا بکنند، حالا بر جسم بی جانیش مسلط شده بودند.

سوار اتوبوسی که خانواده برای انتقال جمعیت به بهشت فاطمه لواسان تمهید کرده بود شدیم. خانمی از انتهای اتوبوس صدا کرد که حواستان به راننده باشد که از نیروهای امنیتی نباشد و به مقصد دیگری نرود. گویا چندی قبل برای تشییع پیکر مرحوم ناصر حجازی چنین ترفندی را بکار برده و جمعیت را به مکانی دیگر منتقل کرده بودند. به بهشت فاطمه که رسیدیم با حجمی از نیروهای امنیتی و انتظامی و ضد شورش، چندین برابر آنچه در اطراف منزل مهندس بود روبرو شدیم. درب ورودی قبرستان را بسته بودند

در باره شهادت
خانم هاله
سحابی شاید
نکته ای که
گفته نشده این
است که من
شاهد بودم
که از روز قبل
دوربین های
مدار بسته
ساختمان های
مجاور را قطع
کرده بودند، که
این صحنه ها
ثبت نشود،
امروز روشن
شده که این
کار طبق یک
برنامه از پیش
تعیین شده
بوده است.

و اجازه ی ورود نمی دادند. بعد از چندی که در باز شد متوجه شدیم بدون آنکه اجازه داده شود بر پیکر مهندس نمازی گزارده شود در حال خاکسپاری هستند. نمازی که قرار بود با پیشنهاد نمازی احمد منتظری گزارده شود و نگذاشتند. جمعیت پیرامون مزار مهندس همچنان تحت محاصره ی لباس شخصی ها بود و هر دم یکی از جوانان را از جمعیت جدا می کردند و کشان کشان با خود می بردند تا در ایجاد فضای رعب انگیز کم نگذارند.

پس از مراسم در مسیر برگشت بودیم که خبر شهادت هاله خانم رسید. دیگر بغض تمام آن خشم و اندوه ترکیب و گریه امان نمی داد...

آنچه در آن صبح یازده خرداد ۱۳۹۰ در لواسان زیر تابوت عزت الله سحابی اتفاق افتاد، جز حقارت سیستماتیک در برابر بزرگی یک روح بلند و عاصی نبود که هرگز از یاد آزادی خواهان ایران فراموش نخواهد شد.

((تو در نماز عشق چه خواندی؟

که سالهاست...

این شحنة های پیر

از مرده ات هنوز پرهیز می کنند)) ■





قصه مرد ناهمگون

به یاد جوانمرد شهید هدی صابر در آستانه سیزدهمین سالگردش



■ ه) تنها طوفان کودکان ناهمگون می‌زاید

ناهمگون بود. مثل همه‌ی زیبایی‌های دیگر. اصلاً «هنر»، کشف ناهمگونی‌هاست. زیبایی در «ناهمگون» بودن است. تصور کنید یک صدای همگون مستمر در اطرافتان جاری باشد شما هیچ زیبایی را نخواهید یافت. بلکه به مرور احساس عذاب می‌کنید از این همگونی. موسیقی از آنجا آغاز می‌شود که دو صدای ناهمگون کنار هم قرار گیرند. این ناهمگونی است که زیبایی را می‌آفریند. یک جور «ناهمگونی متناسب». آسمان یک دست با ته رنگی آبی، زیبا نیست. نه روی بوم با رنگ شماره فلان و نه حتی روی سنسور قوی دوربین هسلبلاد. زیبایی آسمان وقتی پدیدار می‌شود که ناهمگونی را با حضور «یک تکه ابر سفید»، «یک تکه از خورشید که دارد غروب می‌کند» و یا «یک پرندۀ در اوج» به تصویر بکشی.



سعید شریعتی

■ ص) خانه را روشن می‌کنند

«سوره طه را زیاد بخوان. اصلاً من معتقدم بهترین راهنمای عمل ما در این روزگار سوره طه است.»
در سال ۸۸ از زندان بیرون آمدم تا چند ماه در دریای همگونی از محبت و همدلی و رفق و مدارای دوستان متنوع غرق بودم. تا یک روز عصر که هدی زنگ زد و با آن لحن خاص و دلنشینی پای تلفن گفت «سعید جان هستی می‌خواهم بیایم به دیدنت.»
«آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم.»

و هدی آمد. برایم کتاب سه هم پیمان عشقش را آورده بود. یادش نبود انگار که یکبار دیگر این کتاب را از او گرفته بودم. روبه رویم نشست و من به گونه‌ای همگون با بقیه دیدارها برایش روایت تکراری خودم را گفتم. نگاهم کرد مثل همیشه با طمأنینه اما بی قرار، گفت «سعید سوره طه را دوباره بخوان. زیاد بخوان. حال و هوای امروز ماست. بهترین راهنمای



به طور
«ناهمگونی»
به کلام وحی
آشنا بود. بارها
با هم درباره
کوشش در
فهم قرآن حرف
زده بودیم. او
یک جور دیگر
عاشق قرآن
بود. واژه به
واژه با کلام
خدا مانوس
بود. نه اینکه
طوطی وار،
لوطی وار قرآن
را می‌فهمید.

■ د) جویندگان شادی در مجرای آتشفشان‌ها

وقتی تکلیفت با مرگ روشن باشد، غم را بی معنی کرده‌ای. وقتی از زندان «زمان» بیرون آمده باشی و اسیر گذشته و حال و آینده نباشی و از ارتفاعی بلند به تاریخ بنگری و تاریخ نمودن آینده منتظر نمایی بلکه آن را معاینه ببینی، غم را به جان تو راهی نیست.
معنای شهادت همین است، شادی بیداری، شادی آگاهی. شادی رستن از بند زمان.
آری شهادت نوع خاصی از مردن نیست. شهادت به «گونه‌ای خاص» زندگی کردن است.

می‌گویند غسل کرد، و در تیغ برنده آفتاب خرداد، وسط حیاط داغ بند زمان، که نمادی از مجرای آتش فشان بود، ایستاد. فریضه ظهر را به جای آورد، روبه آسمان کرد. آسمان همگون با ته رنگ آبی برای زیبا شدن به یک پرندۀ در اوج محتاج بود. کلمه استرجاع را بر زبان آورد و راه شهادت را آغازید.

■ ی) در گذرگاه پرندگان

به طور «ناهمگونی» به کلام وحی آشنا بود. بارها با هم درباره کوشش در فهم قرآن حرف زده بودیم. او یک جور دیگر عاشق قرآن بود. واژه به واژه با کلام خدا مانوس بود. نه اینکه طوطی وار، لوطی وار قرآن را می‌فهمید. مرد عمل بود. میراث پهلوانان و جوانمردان با او بود. از تهران تا حاشیه‌های زاهدان می‌رفت، و به پابرهنگان و مستضعفین بلوچ و سیستانی کارآفرینی می‌آموخت، زیر بال و پرشان را می‌گرفت، من فهمیده‌ام که «و فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم» در روزگار ما یعنی ان جی او بسازیم برای حمایت از محرومان و برویم تا به آنها ماهی گیری یاد بدهیم.



■ (ر) فروتن شوکران
غافلان هم سازند
تنها توفان
کودکان ناهمگون می زاید
هم ساز
سایه سانانند،
محتاط
در مرزهای آفتاب
در هیأت زندگان
مردگانند
وینان
دل به دریا افکنانند،
به پای دارنده ی آتش ها
زندگانی
دوشادوش مرگ
پیشاپیش مرگ
هماره زنده از آن سپس که با مرگ
و همواره بدان نام
که زیسته بودند،
که تباهی
از درگاه بلندِ خاطره شان
شرمسار و سرافکنده می گذرد.
کاشفان چشمه
کاشفان فروتن شوکران
جویندگان شادی
در مجری آتشفشان ها
شعبده بازان لبخند
در شبکلاه درد
با جاپایی ژرف تر از شادی
در گذرگاه پرندگان.
در برابر تندر می ایستند
خانه را روشن می کنند
و می میرند ■

منبع: امتداد

■ ■ ■
هدی آمد. برایم
کتاب سه هم
پیمان عشقش
را آورده بود. رو
به رویم نشست
و من به گونه ای
همگون با بقیه
دیدارها برایش
روایت تکراری
خودم را گفتم.
نگاهم کرد
مثل همیشه
باطمأنینه اما
بی قرار، گفت
«سعید سوره
طه را دوباره
بخوان. زیاد
بخوان. حال و
هوای امروز
ماست. بهترین
راهنمای عمل
ما در این روزگار
است.»

عمل ما در این روزگار است.»
اذرء انارا فقال لاهله امكثوا انی آنست نارالعلی آتیكم منها بقبس او اجد
علی النار هدی
«لمع البرق من الطور و آنست به / فلعلی لك آت بشهاب قبسی»
خانه ام را روشن کرد و رفت.

■ (ا) کاشفان چشمه

يك جایی وسط سنگ ها و صخره ها، میان ظل آفتاب که از شدت
نور همه جا تاریک است. آن سبز پوش بالا بلند می ایستد، می گوید
همینجا است. تلخابی زلال. فروتنانه زانو می زنی دست در خنکای آن
فرو می بری و به لب می رسانی. شوکران جاودانگی. سوگندی برای تا
همیشه بودن.
والفجر، ولیال عشر.
از آن ظهر که در آن صخره زار و در حیاط بند زیر تیغ آفتاب ایستاد و
استرجاع گفت و سوگند جاودانگی را نوشید، ده شب گذشت تا به لقای
محبوب واصل شد.

■ (ب) همواره بدان نام که زیسته بودند

ای آن تکه ابر سفید در آبی آسمان، ای تکه ای از خورشید که به غروبمان
رنگ خون بخشیدی، ای پرنده در اوج، مرد ناهمگون طوفان ها، هدای
صابرما،
و سلام علیک یوم ولدت و یوم تموت و یوم تبعث حیا.

«بر سر آنها که نمیزند هرگز»

سروده‌ای از زنده‌یاد هاله سجابی برای عزت ایران مهندس عزت‌الله سجابی



عید حضرت علی: شعری برای روز پدر تقدیم بابای نازنین نموده‌ام:
می‌توان هوش را در نهان مدهوش کرد
آتش سرکش عشق را آرام کرد
می‌توان در بیشه نامردمی
شیرمردی و دلیری را رام کرد
و دیگر از اینان زور و انحصار
برنجوشد توشه به هر خلق
رهنوردان جهاد و جبهه هم
نتوان با ادعاها خام کرد
می‌توان پنهان شد از دیده خلق
در سیاهی نقشه‌ها انجام کرد
می‌توان اندیشه خلاق را
در ربود و مدتی با خود گرفت
از برش جلب محبت‌ها نمود
چند روزی دولتی بر کام کرد
یا که بر مردان حق در انجمن
دسته جمعی حمله و در دام کرد
می‌توان قلب‌ها در خون نشاند
روح جان را در قفس اعدام کرد
در تنور نفرت و کینه دمید
مرگ اصلاحات را اعلام کرد
آرزوهایی چنین سال‌هاست
عقده در گلوی آنان بسته است
لیک نتوان با همه نیرنگ‌ها
«عزت» این سرزمین بدنام کرد...»

دوشنبه ۹ مهر ۱۳۸۰

سحابی ها صابر!



فرزانه عرفانی منش

متن سوسن شریعتی را می خوانم. از هاله گفته .
تا جایی که می شود یک نفر را ندید، اما «دید»، می شناسمش .
از همه جور جناح و تفکر و منشی ردش را می گیرم .
خاطره های عزیز و بزرگی می شنوم:
• در بیمارستان بوده و دردمند اما پاکت سنگین هدیه کتاب هایی که تکراری هم بوده
برایش، برای دل هدیه دهنده، زمین نمی گذارد .
• از بازجویی ها و بهتش برای انسان (نه خشم اش)
از پرسشی که بی خشم و با دلسوزی از بازجویش می پرسد: شما چه طوری شب را
می خوابید؟
سوال مهمی ست .
مگر نه این که شب هم سازنده روز است؟
از آرامشی که بودن در ناآرامی ها و تندی ها را مانع نمی شود .
• خیلی عزیزی، که هر بار می بینمش قلبم بزرگ تر می شود،
می گوید هر بار هاله را می دیدی، آدم بهتری می شدی ...
توقعات از خودت بالا می رفت، از آن ها بود که شبیه حرف هایشان هستند،
مبتلا گن ها ...
حسرت می خورم .
به دوستی می گویم نسل ما قهرمان ندارد؛ می گوید این دوره نیاز به قهرمان ندارد،
می گویم تکیه گاه کم داریم، انسانی که از او «منش» یاد بگیریم .
مگر بومی سازی، افتخار به وطن جز با یاد بزرگانش ممکن است؟
حالا از مرده هایشان هم می ترسند، دادستان که باید داد بستانند،
داد می زند،
سیزده سال بعد حتی، داد می زند که گفتن از او ممنوع!
از صابرها، هاله ها، سحابی ها گفتن هنوز خطر دارد .
چقدر زنده اند ...
«... حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارْهُونَ؛ توبه / آیه ۴۸ .
... تا زمانی که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی
که آنها کراحت داشتند.»